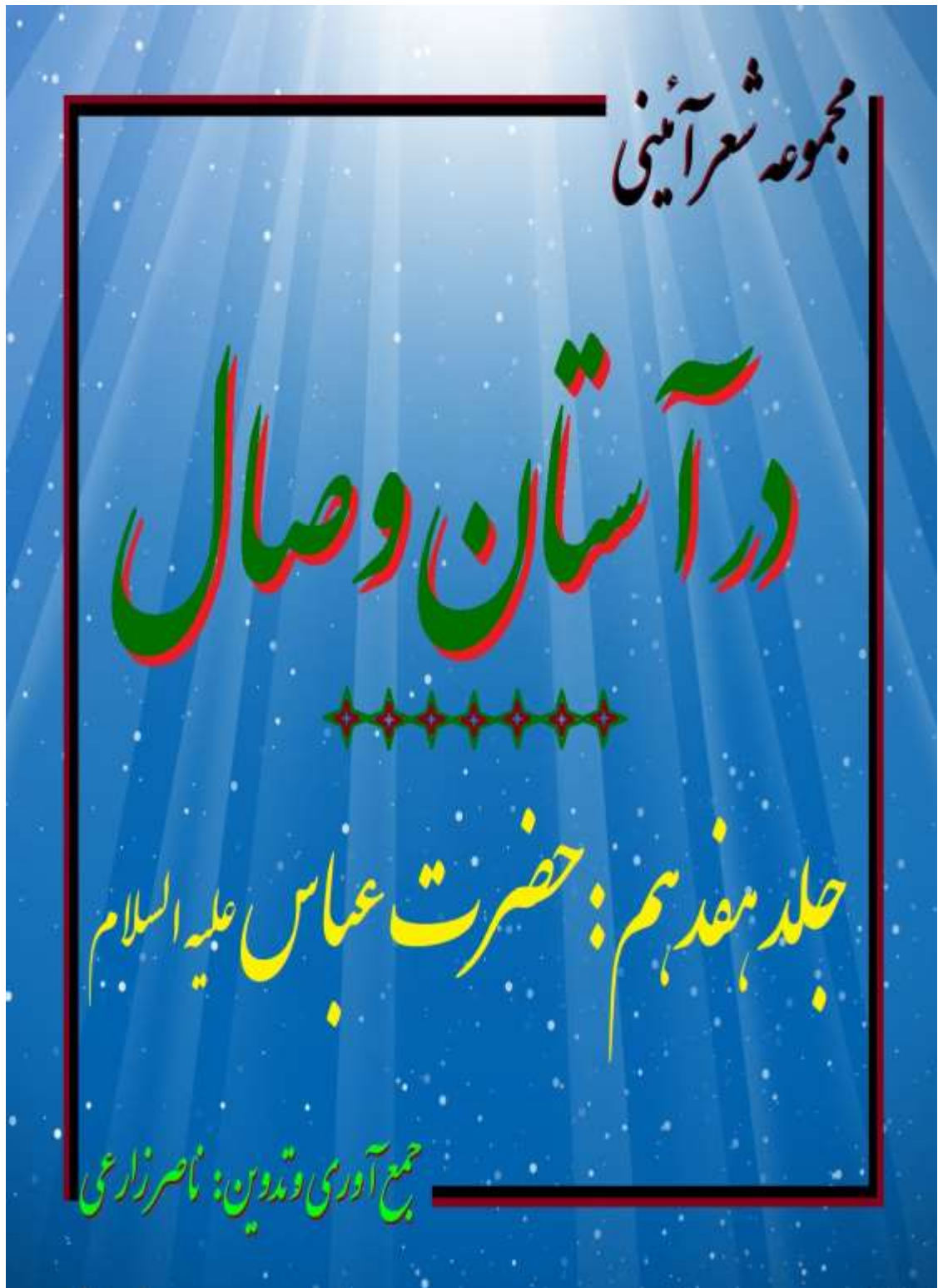




مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال

(جلد هفدهم: حضرت عباس «علیه السلام»)
«شامل ۲۳۵ قطعه شعر در قالب های مختلف شعری»

گزینش، جمع آوری و تدوین: ناصرزارعی

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم به قطب عالم امکان حضرت صاحب العصر والزمان

روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

فهرست مطالب

بخش اول اشعار ولادت حضرت عباس	(۴۳ قطعه شعر) صفحات ۵ الی ۶۴
بخش دوم اشعار مدح حضرت عباس	(۴۹ قطعه شعر) صفحات ۶۵ الی ۱۰۳
بخش سوم اشعار مصائب حضرت عباس	(۱۴۳ قطعه شعر) صفحات ۱۰۴ الی ۲۰۹
معرفی اجمالی سایت جامع آستان وصال	صفحات ۲۱۰ الی ۲۱۵

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ! بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛

﴿ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. ﴾^۱

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ ابْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا!

حمد و سپاس خدایی را که توفیق و لیاقتمان بخشید تا در زمرة محبین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گرفته و در حد بضاعت مزجات خود قدمی هر چند کوچک برداریم، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَ تَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مدتی بود تعدادی از بازدیدکنندگان سایت آستان وصال با ارسال پیام‌های جداگانه ضمن ابراز محبت و ذره‌پروری نسبت به انجام وظایفی که در سایت داشتیم تقاضا داشتند که در قسمت کتاب سایت، در کنار کتب تاریخی، روایی و مقتل بارگذاری شده در سایت؛ کتاب‌های تخصصی شعر مربوط به هر یک از اهل بیت را تدوین و در اختیار بازدیدکنندگان سایت قرار دهیم؛ لذا در پاسخ به دستور این عزیزان بر آن شدیم که بخشی از اشعار بارگذاری شده در سایت را بصورت کتاب pdf تدوین و بر روی سایت قرار دهیم اما از آنجائیکه فضای محدود صفحات کتاب با فضای سایت متفاوت بودند نمی‌توانستیم تمام ویژگی‌های لحاظ شده در سایت را در کتاب رعایت کنیم! به عنوان مثال در توضیح یا اصلاح اشعاری که نیاز به اصلاح داشتند در سایت متن کامل روایات تاریخی با ارجاعی ساده برای خوانندگان در دسترس و قابل مشاهده بود که این امکان در کتاب مقدور نیست، در قسمت نقد و بررسی اشعار نیز بعضی از ابیات که مغایر با روایات معتبر بود؛ به آن‌ها اشاره شده و دلیل و استنادات حذف آن را بازگو می‌کردیم که این امکان نیز در کتاب ممکن نبود لذا در تدوین و جمع‌آوری این کتاب به ناچار بدون هیچ توضیحی بعضی از ابیاتی که دارای ایرادات روایی، تاریخی یا محتوایی بودند حذف شدند و تنها ابیاتی که مشکل نداشتند و یا ابیاتی که به دلیل یکی از ایرادات ذکر شده تغییر داده شده‌اند با اشاره مختصری در پاورقی همان صفحه تقدیم خوانندگان کتاب گردیده است که از این بابت پیشاپیش از شعرای سراینده اینگونه اشعار پوزش می‌طلبیم؛ انشاءالله که این خدمت کوچک مورد قبول ایزدمنان و اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد.

۱. سوره طه؛ آیات ۲۴ الی ۲۸.

بخش اول:

اشعار ولادت

حضرت عباس علیه السلام

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: غلامرضا سازگار

سپاه عشق را یار آفریدند
گلی خوشتر ز باغ آفرینش
سپهر عزم و ایمان خلق کردند
بشارت باد انصار خدا را
زهی حسن زهی خلق و زهی خو
علی دست خدا را دست و بازو
یگانه یوسف مصر بقا را
نه یک مه صد فلک خورشید توحید
تعالی اله زهی مهر و زهی قهر
ادب را عشق را صدق و صفا را
وفا را طرفه معمار آفریدند
به رنگ و بوی دادار آفریدند
محیط عشق و ایثار آفریدند
که عباس علمدار آفریدند
محمد را دگر بار آفریدند
خدا را میر انصار آفریدند
به نقد جان خریدار آفریدند
نه یک گل بلکه گلزار آفریدند
که با هم جنّت و نار آفریدند
به یک تابنده رخسار آفریدند

فروغ چشم خیر الناس آمد

خداوند ادب عباس آمد

محیط عصمت و تقوی گهر زاد
ز خلقت می‌رسد آوای تبریک
سلام حق بر آن مادر که امشب
به هر شور آفرین شور آفرین شد
خریدار بلای کربلا را
تحیت از خدا این شیر زن را
زمینی خوانمش یا آسمانی
درخت آرزوی مرتضی را
خدا را بین خدا را بین خدا را
علی را سورة انا فتحنا
سپهر عفت و ایمان قمر زاد
که ناموس خدا امشب پسر زاد
پسر با قدر و اجلال پدر زاد
زهر پاکیزه جان پاکیزه‌تر زاد
پی ایثار چشم و دست و سر زاد
که بر شیر خدا شیری دگر زاد
ملک آورده این زن، یا بشر زاد؟
برای ظهر عاشورا ثمر زاد
که او مرآت حیّ دادگر زاد
خدا را آیت فتح و ظفر زاد

تمام کربلاها گشته گلشن

حسین بن علی چشم تو روشن

شاعر: محسن راحت حق قالب شعر: مسدس وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

شهر مدینه حسّ و حالی دارد امشب گویا هوای یک وصالی دارد امشب
 با بوسه از لب‌های عباسِ دلاور مولای ما رزقِ حلالی دارد امشب
 آمد قمر... آمد پناهِ آسمان‌ها
 شد قبله‌گاه و دلبرِ ابرو کمان‌ها
 آمد عزیزی که عزیزِ عالمین است پُر نورتر از آفتابِ مشرقین است
 دارد صلابت مثلِ صد کوهِ تنومند آمد گلی که بی‌گمانِ ذخَرِ الحسین است
 این گل که آمد در جهان هم‌تا ندارد
 جایی به غیر از سینه‌ی زهرا ندارد
 آمد که تا معنا دهد ماهِ جبین را عکسی شود مولا امیرالمومنین را
 با جلوهِ رخسارِ خود شاداب کرده اُمّ الوفای نُه فلک اُمّ البنین را
 لبریز شد از شادمانی بیتِ حیدر
 مَوّاج شد از فرطِ شادی چشمِ مادر
 اولادِ زهرا دور این پروانه جمع‌اند گویا ملائک دورِ این فرزانه جمع‌اند
 تبریک باید گفت بر شاهِ ولایت اهلِ محبت با دلی جانانه جمع‌اند
 باید که بشناسیم دریای وفار را
 باید بیاموزیم از او هر صفا را
 ما را بخور در جشنِ میلادت که پستیم بدجور از فرطِ گناهان ما شکستیم
 ما را مرانی از درِ خود حضرتِ عشق در هر شرایطِ پیش تو دامن بدستیم
 دستی بگیر ای بهترین بابُ الحوائج
 باید بگیرم از شما قطعاً نتایج

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمدجواد شیرازی

معصوم، مست و صف مقام بلند توست
 بوسه به روی ماه تو زد شاه لافتی
 دستت به دست فاطمه روز محاسبه است
 رفعت گرفت ذکر تو در ماورای عرش
 نزد «أحد» به گفتن «دو» پا نداده‌ای
 هر لحظه جان فدای حسین و حسن شدی
 آرایش سپاه جمل را بهم زدی
 بر جایگاه آخرویات غبطه می‌خورند
 فخرت همین بس است، کفیل عقیده‌ای
 حرف حسین را روی چشمت گذاشتی
 هستند ریزه‌خوار عطایت، ارامنه
 باب الحوائج همه خلق، الدخیل
 ای آخرین امید گرفتارهای ما
 نامت تسلی دل صاحب زمان ماست
 در تگه پاره‌های امان نامه دیده‌ام
 بر چوب سالم علمت گریه می‌کنند
 جسمت میان لشکری از تیر و دشنه ماند
 در علقمه به چهره ماهت، عمود خورد
 وقتی که تیر حرمله، در مشک جا گرفت
 یک عمر فخر مادرت أم البنین شدی

تو کیستی که حرمت اسلام بند توست
 بدو تولدت چه شد ای ماه هل اتی
 تو کیستی که معرفت عین واجب است
 ای عبد صالحی که شدی منتهای عرش
 در دل به جز «علی» به کسی جا نداده‌ای
 ممسوس ذات بی‌بدل پنج تن شدی
 روز جمل کنار حسن تا قدم زدی
 یک عمر می‌شود شهدا در تحیرند
 ماه بلند نیمه شب این قبیده‌ای
 تسلیم محض بودی و حرفی نداشتی
 ای قلعه کرامت بی‌وصف و دامنه
 بی‌گوهر ولایت تو می‌شوم ذلیل
 عقده‌گشای هر گره کارهای ما
 صحنه همیشه ملجأ و کف امان ماست
 هر وصفی از وفا و مرامت شنیده‌ام
 معصوم‌ها به پای غمت گریه می‌کنند
 بین فرات رفتی و لب‌هات تشنه ماند
 بر چشم‌های ناز تو چشم حسود خورد
 شرمندگی، تمام وجود تو را گرفت
 پای حسین ماندی و نقش زمین شدی

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: رضا آهی

گل بریزید عزیز جان آمد	ماه زیبای آسمان آمد
پُر شد از این سُخَن همه آفاق	دُر گنجینه گران آمد
آمد آن دلبری که با قدمش	لطف ممتد و بی کران آمد
تو بخوان سائل از سر مستی	غیرت الله خاندان آمد
یلِ اولاد شیر حق حیدر	تک علمدار پهلوان آمد

آمد آن دلبری که ذوالکرم است

میر میدان و ساقی حرم است

چه شبی شد شب صفا امشب	شب پیدایش وفا امشب
خلق گردیده شد به دست خدا	کوه خیر و یم عطا امشب
می شود قاطعاً برآورده	عرض هر حاجت و دعا امشب
هاتفی حامل خبر آمد	مژده آورد برای ما امشب
در شب عید عیدی ما شد	سفر شهر کربلا امشب

شکر حق غرق این چنین بذلیم

مست و دلدادۀ ابوالفضلیم^۱

می درخشد نگین الماس است	پدر فضل و نامش عباس است
متحیر ز شأن بی مثلش	یوسف و نوح و خضر و الیاس است

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل عدم رعایت توصیه های مراجع و علما؛ پیشنهاد می کنیم به

منظور رعایت توصیه های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

مست و دیوانۀ ابوالفضلیم

شکر حق غرق این چنین بذلیم

دستگیری کند ز محتاجان یک جهان رافت است و احساس است
 لحظه جنگ مقابل دشمن مثل بابایش اشجع الناس است
 نقش سربند او وقت نبرد ذکر زیبای حضرت یاس است
 ای به قربانش که بی بدل است

عشق قلب فاتح جمل است

دلنشین است و خوش قدم باشد چشمه بخشش و کرم باشد
 شیر بی باک است حیدری زاده با وقار است و با جنم باشد
 در دو دنیا بسی گدا دارد بس که آقا و محترم باشد
 بر دلی گر نظر کند عباس خالی از هر نمونه غم باشد
 آرزوی گدای او این است یک شب جمعه ای حرم باشد

حاجتم گروا شود عشق است

قسمتم کربلا شود عشق است

حمد لله که عاشق یاریم خادم این امیر و درباریم
 این نشان باعث مباحات است که همه مست جام دلداریم
 آمده صاحب الواء؛ دنیا اشک شوق از دو دیده می باریم
 تکیه گاه و امید ما باشد ما مگر غیر او کسی داریم
 او کرم کرد و روزی ما شد خادم هیأت علمداریم

ما از این حیث اشرف الناسیم

چون گدایان کوی عباسیم

شاعر: محمد جواد پرچمی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

پرداخت جوهر قلم عاشقان به تو وابسته است طبع همه شاعران به تو
 عرض نیاز می‌کند ای ماه شب به شب دست توسل همه آسمان به تو
 خورشید عاشقت شده، از شوق هر غروب وقت وصال می‌دهد ای ماه، جان به تو
 روزی سه بار ای پسر سوم علی باید سلام داد دم هر اذان به تو
 هم افتخار می‌کند اُمّ البنین به تو هم افتخار کرده امام زمان به تو
 حالا که روزگار به ناسازگاری است افتاده است شکر خدا کارمان به تو
 حاجت زیاد و درد زیاد است و غم زیاد چشم امید بسته‌ام عباس جان به تو

لاجرعه مست‌ها همگی یکدلند و بس

مدیون چشم‌های ابوفاضلند و بس

آماده‌ام دوباره مسلمان کنی مرا با یک نظر ابوذر و سلمان کنی مرا
 از جلوه‌های ذاتی چشمت بعید نیست یعقوب و خضر و نوح و سلیمان کنی مرا
 کشکول خالی‌ام دو برابر گدا شده وقتش شده عطای دوچندان کنی مرا
 دست مرا ز دست جدایت جدا نکن هرگز مباد بی‌سر و سامان کنی مرا
 وقت ورود دسته به هیات خدا کند پای علم بگیری و قربان کنی مرا

آنانکه از سرای تو پا پس کشیده‌اند

واللهِ ارمَنِی مَرِیدت ندیده‌اند^۱

تو آمدی که پای برادر بایستی تحت لوای پرچم حیدر بایستی
 در طول عمر تو بخدا هیچکس ندید یکبار از حسین جلوتر بایستی

^۱ . با توجه به سخنان مقام معظم رهبری در مورد علامت و نبود چنین چیزی در مکتب اهل بیت زیر تغییر داده شد

آنانکه از سرای تو پا پس کشیده‌اند واللهِ ارمَنِی علم کش ندیده‌اند

ضمناً موضوع خطبه خواندن حضرت عباس بر بام کعبه در کتب معتبر و منابع دسته اول تاریخی نیامده است

بر بام کعبه می‌روی و خطبه می‌کنی

حق است غبطه شهدا بر مقام تو
 زهرا به دست‌های تو سوگند می‌دهد
 در بین معرکه غضب چشم تو بس است
 اُمّ البنین چقدر سفارش نموده است

وقتی بناست بر روی منبر بایستی
 حق است که فقط تو فراتر بایستی
 وقت شفاعت از صف محشر، بایستی
 تا یک تنه مقابل لشگر بایستی
 دائم کنار محمل خواهر بایستی

هستی امامزاده مانوس اهل بیت

محرم‌ترین محافظ ناموس اهل بیت

تا بود پرچم تو حرم ماتمی نداشت
 تا بود قامت تو امان بود خیمه را
 بیخود نبود سنگ به پای سکینه خورد
 زینب پس از تو ناقه عریان سوار شد
 ارباب ما بدون علمدار مانده بود
 از بوریا بپرس چه آمد سر حسین

تا بود شانه تورقیه غمی نداشت
 خاتون آل فاطمه قد خمی نداشت
 بعد از تو خیمه‌ها دژ مستحکمی نداشت
 زینب به شام رفت ولی محرمی نداشت
 حق می‌دهیم پیرهن و خاتمی نداشت
 زخم مرمل بالدمای مرهمی نداشت

تو آمدی دل همه را ترجمه کنی

سقا و آب و علقمه را ترجمه کنی

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلى

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسین رحیمیان

رسیده ماه، ولی جای شب سحر شده است
 نبود شاد چنین بعد فاطمه مولا
 نوشت اُمّ بنین گشت مادر و خواندیم
 چه هیبتی چه شکوهی چه زور بازویی
 ازین به بعد خیال نگاه چپ کردن
 بگو به اخم نگاهش، نگاه اندازد

ابوتراب از امشب ابوالقمر شده است
 بگو به قاتل محسن، علی پدر شده است
 نصیب حضرت صدیقه یک پسر شده است
 هراس دشمن از این قوم بیشتر شده است
 به آل حیدر کرار درد سر شده است
 کسی ز جان و سر خویش سیر اگر شده است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مسسط

شاعر: ایمان کریمی

ذرّهام تا دامن خورشید بالا می‌روم
باز تا میخانه مستان مولا می‌روم
برق شمشیرش ز خیل دشمنان بید آفرین^۱

سنگ بودم آمدم، گوهر از اینجا می‌روم
نور خواهد داد چشمش صورت مهتاب را
پس برای کسب فیضش با تمنا می‌روم
جبرئیل از شوق دارد ساز و دف بر دست‌هاش
دست‌هایم خالی و... قربان آقا می‌روم
ماه باشد در دل تاریک شب بشناسی‌اش
با نگاهی بر قدش تا عرش اعلا می‌روم
شخص عزرائیل باید پر بریزد محضرش
پس به ساغر بوسی این ماه زیبا می‌روم

قطره‌ام بارود تا آغوش دریا می‌روم
تشنه‌ام تا التماس مشک سقا می‌روم
شدّت ایمان و رزم اوست توحید آفرین

چون نگاه نافذ سقاقت خورشید آفرین
از نگاهش می‌شود فهمید حسی ناب را
با نمازش برده زیر دین خود محراب را
می‌رسم آنجا که زد بوسه نجف بر دست‌هاش
هدیه داده حضرت حق هم شرف بر دست‌هاش
آمد آنکه در مثل‌ها با ادب بشناسی‌اش
باید او را پور سلطان العرب بشناسی‌اش^۲

می‌روم آنجا که باید سر بریزد محضرش
چند اقیانوس از ساغر؛ بریزد محضرش

^۱ . ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ همانگونه که مقام معظم رهبری و دیگر مراجع نیز تاکید کرده اند امتیاز و شأن اهل بیت به چشم، ابرو و صورت زیبا و قد بالای آنچنانی نیست بلکه ویژگی آنان در شدت ایمانشان است

عطر زلفش دست باد افتاد شد بید آفرین

مژه و ابرو و چشم اوست توحید آفرین

پس برای کسب فیضش با تمنا می‌روم

ابروانش برده زیر دین خود محراب را

^۲ . بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد زیرا امیرالمومنین قتال الکفار و منافقین بود؛ صفت قتال العرب صفتی بود که دشمنان حضرت و بنی امیه ناجوانمردانه برای ترساندن و پراکنده کردن مردم از دور امیرالمومنین به او دادند و شایسته نیز ما هم آنرا تکرار کنیم و در واقع این عمل همان مدح شبیه به ذم است

با نگاهی بر قدش تا عرش اعلا می‌روم

باید او را پور قتال العرب بشناسی‌اش

از نگاه نافذش خورشید پنهان می‌شود
مست بودم، بعد رزمش شوخ و شیدا می‌روم
چشم‌های قدر بر تقدیر باشد، آه آه
دیده‌ام در خواب دارم بی‌محابا می‌روم
سمت آن رودی که دریا را تماشا می‌کند
دید دیگر دست بر دامن زهرا می‌رود

مست باید دید رزمی را که توفان می‌شود
هر که می‌آید به جنگ او پشیمان می‌شود
آه از رزمی که بی‌شمشیر باشد، آه آه
کار دشمن خنده و تکبیر باشد، آه آه
سمت آن داسی که دارد غنچه را و می‌کند
قامتی خم که غزل را بیت پیدا می‌کند

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فعِلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

دور و بر گهواره‌اش بر پا شده محشر
ترسیم شد ذکر «دخیلک» بر تن گوهر
زینب خبر آورده، شد أم البنین مادر
اصل «ولایت» شد برایش اولین باور
زهرای مرضیه ندارد غصه‌ای دیگر
پیش حسین بن علی؛ آن سید و سرور
در معرکه کافی‌ست یک عباس و یک لشکر
حاجت روا کرده‌ست حتی لحظه آخر
از با وفایان جهان شد برتر و سرتر

آمد در آغوش علی از ماه زیباتر
ذکر لب خورشید شد؛ ماه بنی هاشم
پشت و پناهش آمده با اشتیاق امشب
قنداقه‌اش دور سر اربابمان چرخید^۱
دلگرمی روز مبادای حسین آمد
ربّ الأدب بود و سر تعظیم خم می‌کرد
در هر دو عالم در شجاعت نیست مانندش
باب الحوائج بودنش سائل به بار آورد
ساقی با غیرت، علمدار سپاه حق

^۱. بیت زیر مستند نبوده و در عالم واقعیت اتفاق نیفتاده است و اگر هم اشاره به آن داستان جعلی و تحریفی باشد که گفته شد از وقتی حضرت عباس به دنیا آمد ام البنین به فرزندان حضرت زهرا توجه نمی‌کرد و باید عرض کنیم این داستان کاملاً تحریفی است زیرا در هنگام تولد حضرت عباس سیدالشهدا ۲۴ سال داشتند و ازدواج کرده بودند و چنین توجه‌ای معنا ندارد که چنین خیالبافی‌هایی صورت پذیرد

شاعر: محمد علی بیابانی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

هرچند که در عشق به وسواس رسیدیم لب تشنه به سرچشمه احساس رسیدیم
 با شب‌نمی از اشک به الماس رسیدیم وقتی به در خانه عباس رسیدیم
 ای عشق! دخیلیم به لبخند ملیحت
 پر می‌کشم امشب به تمنای ضریحت
 تا بودم و تا هستم و تا عشق تو باقی‌ست تا در دلم احساس خوش یاس و افاقی‌ست
 تا در سر من شور حجازی و عراقی‌ست سرمستم و مستی من از حضرت ساقی‌ست
 ساقی نجف! از می سقّای تو مستم
 مابین دوراهی نجف علقمه هستم
 امشب حرم کعبه همین بیت گلین است بنتِ اسدِ امشب‌مان اُمّ بنین است
 با نام علی نام ابالفصل قرین است والله اسدالله همین است همین است
 یعنی که علی آمده از راه دوباره
 بنت اسد آرد اسد الله دوباره
 خوب است که من بعد نیاید سحر از راه وقتی که بلند است شب از طلعت این ماه
 ماهی که درخشیده به دستان یدالله ای دست نگاه حسد از روی تو کوتاه
 شب بارقه‌ای در دل چشمان سیاهت
 لاحول ولا قوه الا به نگاهت
 آیا قلمی هست که روزی بتواند تا مدح تو را بر خط دفتر بنشاند
 اوصاف تو باید به جنونم برساند جا دارد اگر عالمی از شوق بخواند
 ای اهل حرم میر و وعلمدار رسیده
 سقّای حسین سید و سالار رسیده
 کافی‌ست قدم رنجه کنی در دل پیکار کافیست بگیری به کفت تیغ، علی‌وار

دشمن شود از ضربه شمشیر تو بیزار کی آینه تیغ تو گیرد رد زنگار
 ای معرکه مغلوب تو و غرّش خشت
 بی‌جان شده جسم همه با تیغ دو چشت
 در وصف تو در کام گرفتیم زبان را مشتاق تو دیدم طپش هر ضربان را
 عشق تو برانگیخته ادیان جهان را مسحور خودش کرده دل ارمنیان را
 چون آذریان امشب، می‌خوانمت از جان
 قربانون اولوم عباس جانیم سنه قربان
 من قطره و امانده دریای وصال من سائل هر روز و گدای سر سالم
 نام تو به لب دارم و بهتر شده حالم مشتاق زیارت شده‌ام بین خیالم
 در حسرت تو دل به دل اشک سپردم
 ماندم که چرا از غم هجر تو نمردم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی رحیمی

دوتا ابرو که وقت رزم پیغامش ابوالفضل است
 اگر وامی گرفته ضامن وامش ابوالفضل است
 علی اکبری که نسخه خامش ابوالفضل است
 علی در ضربه‌های نا به هنگامش ابوالفضل است
 حسین بن علی خاصیت عامش ابوالفضل است
 و عباس است شیر آن شیر که رامش ابوالفضل است
 خودش هم دیده که عکس ته جامش ابوالفضل است
 کسی را می‌شناسم گل اسلامش ابوالفضل است
 که زینب نیز اقیانوس آرامش ابوالفضل است

دوتا بازو به دنیا آمده نامش ابوالفضل است
 به وقت رزم قاسم از رجزهای علی اکبر
 همان که خُلقاً و خُلُقاً شده مانند پیغمبر
 علی در ضربه‌های مستقیمش چون حسین است و
 حسین بن علی خاصیت خاصش علی اصغر
 ابوالفضل است معنای ابوالقربّه به وقت صلح
 فرات این فالگیر کهنه چون بر عکس شد در خود
 شبیه تو شبیه او میان مردمان من هم
 اگر کوهی به دریا تکیه دارد در دل شیعه است

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: مسمط

شاعر: غلامرضا سازگار

از گلستان ولایت خبر آمد خبر آمد که شب منتظران را سحر آمد سحر آمد
 افق فضل و ادب را قمر آمد قمر آمد یم ایثار و وفا را گهر آمد گهر آمد
 شاهکار ازلی را اثر آمد اثر آمد
 فاطمه اُمّ بنین را پسر آمد پسر آمد
 به همه صبح تجلای رخ یار مبارک خندۀ فاطمه و حیدر کرار مبارک
 جشن خون و شرف و غیرت و ایثار مبارک جلوه یوسف دیگر سر بازار مبارک
 عید میلاد ابوالفضل علمدار مبارک
 نخل سر سبز امید علوی را ثمر آمد
 شب میلاد در او شیر خدا دید خدا را عشق و ایثار و وفا و شرف و صدق و صفا را
 آبرو داده به میدان شهادت شهدا را لاله گون کرد ز خون تا صف محشر، یم لا را
 بیشتر سینه سپر کرد و بلی گفت بلا را
 هر چه بر پیکر او تیر بلا بیشتر آمد
 آمد آن کودک شیرینی که بود صولت شیرش بلکه شیران شجاعت همه خوانند امیرش
 دل هر سلسله در سلسله زلف اسیرش خوشتر از شیر بود وعده زخم سر تیرش
 اوست عباس که با دیدن رخسار منیرش
 بوسه زن بازو و پیشانی او را پدر آمد
 علوی زاده و رخ آینه طلعت طاها قمر و از رخ او در دل خورشید ضیایا
 این گل از کیست باین رنگ و باین بوی الها؟ که ز انفاس خوش گلشن دین یافت صفاها
 که بَرَد مژده بر آن فاطمه روحی بفداها
 که از این فاطمه در جلوه حسینی دگر آمد
 این همان است که فرموده قمر شمس ضحایش نه عجب خواند اگر شیر خدا شیر خدایش

جان من جان همه عالم و آدم بفدایش حاجیان واله و حیرت زده حج وفایش

عشق میقات و عطش مروه و خون سعی صفایش

زمزمش علقمه گردید و عمودش حجر آمد

کربلا گوهر سرخی است به دریای وجودش شهدا در دو جهان عاشق شیدای وجودش

آخرت نعمه شوری است به دنیای وجودش نینوا گوشه‌ای از زمزمه نام وجودش

تا گلستان شود از زخم سراپای وجودش

پیش شمشیر سراپای وجودش سپر آمد

ای زده دست خدا بوسه به دست و سر و رویت ای گلستان وفا سبز ز خوناب گلویت

رشته عشق تمام شهدا حلقه مویت دیده خلق چو اطفال جگر سوخته به سویت

من نه مداح توأم بلکه گدای سر کویت

شاد از آنم که سر کوی تو عمرم بسر آمد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی رحیمی

بنوشد با نگاه این شیر از چشمان حیدر شیر

اضافه کرده بر این کاسه تا نیمه شگر، شیر

چکانده موقع گریه به حلق شیر مادر شیر

برادر شیر حیدر شیر مادر شیر خواهر شیر

نشسته آهو و رفته است بر بالای منبر شیر

تصور می‌کنم در حلقه یک گله نر شیر

چه رفت و آمدی دارند باهم این دو لشکر شیر

برای شیر زخمی گشت هر کفتار، آخر شیر

حسین آری اگر نوشید از انگشت پیمبر شیر

و با اشکی که می‌ریزد به لب‌های پسر، بابا

مثال محکمی شد بر جناس تام وقتی که؛

به دور بسترش جمعند شیران بنی‌هاشم

نگو چشم و نگو ابرو بگو در مسجد رویش

برای شرح چشم و ابرویش یک جفت آهو را

گره خورده ست ابرویش به هم، از این پل محکم

تمام درد من این است که در اوج نامردی

شاعر: حسن لطفی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعولن

اگر نقطه با تنزل نمی‌کرد اگر اسم اعظم تغزل نمی‌کرد
اگر بر ظهورش تفعل نمی‌کرد دو عالم نبود و جهان گل نمی‌کرد
علی بود و خلقت سراسر علی دید
گمانم خدا عکس خود در علی دید
علی با خدا رمز و رازش یکی بود علی ذوالفقار و نمازش یکی بود
علی جبهه و جانمازش یکی بود علی گریه و روی بازش یکی بود
خدا شد علی و پیمبر علی شد
علی در علی در علی در علی شد
که هست اینکه حق غرق اوقات او شد خدا جلوه‌های مناجات او شد
همین که زمان ملاقات او شد خدا مات او شد علی مات او شد
دلم بُرد و هربار گفتم ابوالفضل
صد و سی و سه بار گفتم ابوالفضل
ببین بند آمد نفس‌ها سخن‌ها ببین باز مانده نظرها دهن‌ها
از این پس تمام است این در زدن‌ها نیازی نباشد به این آمدن‌ها
که می‌بیند امشب دلم پر زدن را
که می‌بینم امشب دوباره حسن را
اگر آب دریا مرکب شود باز زمین از غزلها لباب شود باز
ادب پیش مدحش مؤدب شود باز رسیده است جا پای زینب شود؛ باز
که زینب بگوید که ای جان من تو
که باب الحسین و که باب الحسن تو
دعا کرد میدان علم بر ندارد در این معرکه یک قدم بر ندارد

دعا کرد تیغ دو دم بر ندارد که لشگر سر از خاک غم بر ندارد

فقط یال و کوپال یکسر بریزد

فقط سر بریزد فقط سر بریزد

علی بین میدان که تصویر می‌شد چنان ضربه‌های تو تکثیر می‌شد

زمان فرار همه دیر می‌شد که لشگر به خاکت زمین‌گیر می‌شد

پناه حرم دست آب آور توست

دعاهای زینب به پشت سر توست

خدا این حرم را عجب دیدنی گرد پُر از دست خالی پُر از ارمنی کرد

و لطف تو درد مرا گفتنی کرد دلم را به زلف تو پیوستنی کرد

مرا دست خالی رها می‌کنی نه

مرا دور از کربلا می‌کنی نه

تو نور قمرهای اُمّ البَنینی دعای سحرهای اُمّ البَنینی

تو شاه پسرهای اُمّ البَنینی یل شیر نرهای اُمّ البَنینی

فقط بوسه زد روی بالت عزیزم

فقط گفت شیرم حالت عزیزم

نظر میخوری روی خود را بپوشان از این تیر آبروی خود را بپوشان

از این نیزه پهلوی خود را بپوشان از این تیغ بازوی خود را بپوشان

زمین می‌خورم تا زمین می‌خوری

به روی زمین با جبین می‌خوری

اگر خار چشمانتان این سپاه است که ای خصم پایانتان این سپاه است

که کابوس دورانتان این سپاه است فقط دشمن جانتان این سپاه است

سپاهی که ایرانی‌اش بستان است

فقط یک سلیمانی‌اش بستان است

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

دلی که عشق در آن جا نگیرد	سراغ از عالم بالا نگیرد
خدا را شکر اصلا بین ما نیست	کسی که دامن مولا نگیرد
نشد یک لحظه هم درمانده باشیم	خدا عباس را از ما نگیرد
به لب داریم ذکر یا ابالفصل	چرا دست دعای ما نگیرد؟! ^۱
کسی که رفت زیر پرچم او ^۱	سراغ از جنت الاعلا نگیرد

در این دنیا چه مومن؛ چه گنهکار
 وفا تنها شود معنی ابالفصل
 رفیق بی کسی یعنی ابالفصل

سعدت گشت با ما همدم امشب	جهان آزاد شد از هر غم امشب
علی با ذکر ای جانم ابالفصل	خریده خوب و بد را درهم امشب
بیا صاحب زمان وقتش رسیده	ابالفصلی شده یک عالم امشب
به روی گنبد ارباب عالم	تماشایی است رقص پرچم امشب
ابالفصل یا ابالفصل یا ابالفصل	نوای بازدم گشت و دم امشب
رسیده حضرت باب الحوائج	مبادا از خدا خواهی کم امشب

امید نا امیدی هاست عباس
 پناه آخر دنیاست عباس

دل و جان بنی الزهرا رسیده	ادب را بهترین معنا رسیده
خدا لرزانده جان دشمنان را	یل با غیرت مولا رسیده

^۱ . با توجه به سخنان مقام معظم رهبری و دیگر مراجع در مورد علامت بیت زیر تغییر داده شد

کسی که رفت زیر این علامت سراغ از جنت الاعلا نگیرد

به ما عیدی بده زهرا، دوباره	علی عالی اعلا رسیده
ملائک فطرسی دیگر بیارید	حسین روز تاسوعا رسیده
ز سقاخانه‌ها حاجت بگیرید	که امشب حضرت سقا رسیده
زمین کربلا چشم تو روشن	کس و کار حسینی‌ها رسیده

رسیده حیدر گردان ارباب

همان اول بلاگردان ارباب

الا یا ایها الساقی ابالفصل	تو نور چشم عشاقی ابالفصل
ز سر تا پا علی مرتضایی	بدون هیچ اغراقی ابالفصل
چگونه محو گشتی در حسینت	که این گونه شدی باقی ابالفصل
فقیری بهتر است از پادشاهی	اگر تو مرد انفاقی ابالفصل
چه کردی که خدا از هر نژادی	به تو داده است مشتاقی ابالفصل
بهشت افتاد از چشم، آن زمان که	شدی در کربلا ساقی ابالفصل

تو ای ساقی چه در پیمانه داری

چه کردی یک جهان دیوانه داری

غلامیت برای ما مدال است	ابالفصلی شدن اوج کمال است
چه باید گویم از تو که وجودت	مبّرّا تا ابد از هر مثال است
فلک بر ماه خود دیگر نکن فخر	علی ماهش مبّرّا از مثال است
تو ما را نوکر ارباب کردی	حسینی بودن بی‌تو، محال است
بگویم از کدامین مهربانیت؟!	زبان از شکر الطاف تو لال است

دعا کن محو خوبی‌هات باشم

شهید روز تاسوعات باشم

تو اوج روضه‌های کربلایی
 که لب تشنه‌ترین مرد جهانی^۱
 مگر غیر از وفا از تو چه دیدند
 ندارد که صدا، یک دست اما
 به فریادت رسید از عرش زهرا
 دو چشم بسته شد، وا گشت راه
 هنوز اهل حرم چشم انتظارت
 خداوندا علمدارم نیامد
 یگانه یاور و یارم نیامد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر عظیمی

امشب از بخت خوشم شانه ز سر می‌افتد
 چرخه عشق علی چرخ زد و فهمیدیم
 این پسر کیست که دل می‌برد از اهل ولا
 ذکر تکبیر علی و حسنین است بلند
 مدعی دور شو این معرکه جای پشه نیست
 آتش خشم ابوالفضل بسی سوزان است
 پرچم زینب کبراست به دست عباس
 بس که در آینه‌ام عکس قمر می‌افتد
 قرعه اُم بنین است، پسر می‌افتد
 با خم ابرویش از خصم جگر می‌افتد
 به قد و قامت او تا که نظر می‌افتد
 چون ز سیمرخ در این معرکه پر می‌افتد
 هر که با شعله در افتد به سقر می‌افتد
 علم از دست علمدار مگر می‌افتد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: سید هاشم وفایی قالب شعر: ترجیع بند وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

اکنون که با شادی دل ما همنشین است
 از آسمان آواز قدسی آید و باز
 بس که تماشایی است گلزار ولایت
 پرسیدم از خورشید، حیران که ای، گفت
 گفتم که این بوی بهشتی چیست وز کیست
 گفتم بگو یک ذره از فضل و کمالش
 گفتم چه داری مژده بر اهل ولایت
 روی زمین سزسبز چون خُلد برین است
 نغمات قدسی گویی از روح الامین است
 چشم فلک سرگرم دیدار زمین است
 چشمان من محو امیرالمومنین است
 گفتا که این عطر گل اُم البنین است
 گفتا که او خورشید اخلاص و یقین است
 گفتا نوید من بر اهل عشق این است

امشب نسیم عشق عطر یاس دارد

با خود خبر از مقدم عباس دارد

گنجینه عشق و وفا عباس آمد
 ای تشنگان عشق و آزادی بیائید
 بهر فداکاری به بزم حق پرستی
 چون ذره در حال و هوای او بمانید
 گر می‌چکد از گونه گل، شبنم شرم
 با غنچه‌های سرخ عاشورا بگوئید
 حاجت طلب کن از در باب الحوائج
 آئینه صدق و صفا عباس آمد
 سرچشمه آب بقا عباس آمد
 پروانه شمع هُدا عباس آمد
 منظومه خورشیدها عباس آمد
 جان ادب، روح حیا، عباس آمد
 سقای دشت کربلا عباس آمد
 چون قبله حاجات ما عباس آمد

امشب نسیم عشق عطر یاس دارد

با خود خبر از مقدم عباس دارد

تا بر علی این مه‌جبین لبخند می‌زد
 با خنده نورانی شمس ولایت
 بر او امیرالمومنین لبخند می‌زد
 از آسمان روح الامین لبخند می‌زد

با غنچه‌های خود زمین لبخند می‌زد	گه آسمان با قدسیان خندید، گاهی
رضوان به فردوس برین لبخند می‌زد	هرگه حسین از مقدم عباس خندید
بر چهره اُم البنین لبخند می‌زد	وقتی که زینب شاد شد گوئی که زهرا
در عرش خیرالمرسلین لبخند می‌زد	از شادی دُرَدانه‌های آفرینش
عیسی به چرخ چارمین لبخند می‌زد	پیغمبر رحمت تبسّم کرد و آن گاه
می‌گفت و با گل‌های دین لبخند می‌زد	بلبل به گلزار محبت این خبر را

امشب نسیم عشق عطر یاس دارد

با خود خبر از مقدم عباس دارد

می‌لاد او می‌لاد مردی و وقار است	عباس ایمانش چو کوهی استوار است
می‌لاد او رنگین‌ترین روز بهار است	می‌لاد او روشن‌ترین صبح امید است
می‌لاد او زیباترین روزگار است^۱	می‌لاد او فصل شکوفایی گل‌هاست
سرلوحه ایثار و عشق و افتخار است	می‌لاد او در مصحف پُر نور ایمان
سرمشق آزادی و شور و اقتدار است	می‌لاد او بهر تمام پاسداران
فصل نزول رحمت پروردگار است	می‌لاد آن سرچشمه اخلاص و تقوا
پایان غم، آغاز شوری پایدار است	می‌لاد آن آئینه عشق و فضیلت
نقش لب چشم انتظاران این شعار است	در مقدم آن گلبن گلخانه نور

امشب نسیم عشق عطر یاس دارد

با خود خبر از مقدم عباس دارد

خورشید بر خال لقایش بوسه می‌زد	مه بر رخ ایزد نمایش بوسه می‌زد
--------------------------------	--------------------------------

۱. بیت زیر به جهت جلوگیری از کلمات و جملات تکراری تغییر داده شد

ماه بنی هاشم لقب بگرفت و خورشید
شرم و حیا از چهره اش می ریخت چون اشک
او مظهر عشق و فتوت بود و اینثار
هر گه دعایش بر فلک می رفت گویی
گاهی علی در بین اشک شوق و ماتم
ای دل «وفایی» با نسیم آرزوها
بر روی پُر نور و ضیایش بوسه می زد
وقتی ادب بر خاک پایش بوسه می زد
گر که شجاعت بر سرایش بوسه می زد
جبریل بر روح دعایش بوسه می زد
بر چشم های حق نمایش بوسه می زد
دانی چرا بر خاک پایش بوسه می زد

امشب نسیم عشق عطر یاس دارد

با خود خبر از مقدم عباس دارد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: ناشناس

تا سحر فرمانروایی می کند	عشق، امشب خودنمایی می کند
می رسد فرزند دل بند امیر	آمده میلاد ماهی بی نظیر
کودکی مانند پیغمبر رسید	ای مسلمانان گل حیدر رسید
حضرت عباس دنیا آمده	عطر و بوی یاس، دنیا آمده
لشکر اسلام را یاری کند	آمده عمری علمداری کند
مجلس ما را پُر از صلوات کن	دین خود را بر جهان اثبات کن
خوش قد و بالا ابوالفضل علیست	این گل زیبا، ابوالفضل علیست
او برای اهل ایمان آبروست	جلوه ماه بنی هاشم نکوست
خدمت مولای عالم روز و شب	با مرام و با کمال و با ادب
ای که بستی عهد و پیمان با حسین	حضرت عباس، ماه عالمین

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: محمود ژولیده

به علی، رتبه او را ازلی باید خواند
همچنانی که ابالفصل علی باید خواند
برترین است و به عصمت مثلی باید خواند
دستبوسش همه پنج ولی باید خواند
وسطِ معرکه‌ها شیریلی باید خواند
از قضا لعل لبش را عسلی باید خواند

به خدا دادی سقا غزلی باید خواند
پسر اُم بنین نه، پسر فاطمه خوان
نیست معصوم، ولی در درجاتِ معصوم
صاحب تیغ و علم، روح مواسات و ادب
دست بر قبضه چو گیرد، همه یل‌ها به فرار
ساقی تشنه لبان است، ولی در جَنّات

آمده بر علی و فاطمه‌ها نور دو عین

حامی زینب کبری و علمدار حسین^۱

چه بنامم یل میدان وفاداری را
حرف اول بزند روز فداکاری را
او به میدان عمل ثبت کند یاری را
جز به دلدار نگوید سخن آری را
که به دریا بگند وصل، می جاری را
به دم تیغ بگیرد نفس ناری را

چه بخوانم علم ملک علمداری را
در شجاعت نه به والله نظیری دارد
قوت و عزم و اراده، همه در خدمت دوست
گر چه انبوه امان نامه به پایش ریزند
ز کرامات ابالفصل همین یک نم بس
جذب حق میکند از دور دل نوری را

آمده بر علی و فاطمه‌ها نور دو عین

حامی زینب کبری و علمدار حسین

در عنایات، به هر درد گشایش دارد

در مناجات، عجب دست نیایش دارد

^۱ . بیت زیر به جهت رفع نقص به شعر بالا افزوده شد، زیرا شعر فوق را یا باید شعر ترکیب بند و یا ترجیع بند خواند و شعر ترکیب بند و ترجیع بند شعری است که از چند غزل با یک بیت برگردان با ردیف و قافیه متفاوت تشکیل می‌شود که در شعر فوق بیت برگردان سروده نشده است.

نمی‌افتد ز لبش ذکر الهی اما
 همه اوصاف الهی است در او جمع، ولی
 گر چه مبهوت حسین است، ولی در وقتش
 اصل مأموریت ماه بنی‌هاشم چیست
 هر چه گوئیم ز رزمیدن مولایی او
 ذکر زهر است که هر لحظه سُرایش دارد
 عشق و احساس در عباس همایش دارد
 چقدر او به حسن، ناز گرایش دارد
 دور تا دور حرم، ماه نمایش دارد
 سبک جنگیدن او باز ستایش دارد

آمده بر علی و فاطمه‌ها نور دو عین

حامی زینب کبری و علمدار حسین

ز هجومش، به عقب لشکر دشمن ریزد
 مرکب راهورش، پای چو کوبد به زمین
 جوشش غیرت او تا به رگش می‌جنبد
 شیر صقین و دلاور پسر شیر خدا
 تا به آهنگ علی، روی به میدان بکند
 از عرب تا به عجم، یکسره اذعان دارند
 ابتدا تا به صف آخر دشمن ریزد
 لرزه بر شاکله پیکر دشمن ریزد
 همچنان صاعقه‌ای بر سر دشمن ریزد
 پیش چشم همه یل‌ها پر دشمن ریزد
 دست و پاهاست که دور و بر دشمن ریزد
 که ز تیغش، سپر و خنجر دشمن ریزد

آمده بر علی و فاطمه‌ها نور دو عین

حامی زینب کبری و علمدار حسین

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: قاسم نعمتی

مولا که دو چشم حیدری وا می‌کرد
 اما گه سیر قامتت یا عباس
 یک لحظه نظر به هر دو دنیا می‌کرد
 با گردش سر، تو را تماشا می‌کرد

او با تو که تمرین منظم می‌کرد
 اما عجب که ذوالفقار حیدر
 تصویر جوانی‌اش مجسم می‌کرد
 در پیش غضب‌های تو سر خم می‌کرد

شاعر: موسی علیمرادی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلین

عشق زیباست خداوند از آن زیباتر	عرش بالا ست ولی بنده از آن بالاتر
هر کسی سائل درگاه خداوند شود	می شود بین خلایق به خدا آفاتر
در درگاه خداوند حسین است حسین	هر که دلباخته اوست شود لیلاتر
به خدا گر که بگردی همه عالم را	غیر عباس کسی نیست به او شیداتر
اینچنین شد که خدا کرد تجلی آری	عشق زیباست ابالفصل از آن زیباتر

تا قیامت علم عشق ابالفصل به پاست

آری آن عشق که فانی نشود نور خداست

نام عباس که آمد دهنم آب افتاد	گوئیا روی لب من عسل ناب افتاد
دل به دریا زدگانت چه فراوان شده اند	تا که تصویر رخ ماه تو در قاب افتاد
نمک بین نگاهت چقدر شیرین است	دل فرهادی ام از عشق تو در تاب افتاد
طاق ابروی تو را کافر بی ایمان دید	سجده کرد و همه عمر به محراب افتاد

از همان روز که چشمت به جهان وا گشته

ساقی عشق در این معرکه سقا گشته

روز میلاد تو جبریل خبر آورده	که خدا از صدف عرش گوهر آورده
انقدر شور شعف خانه مولا دارد	گوئیا حضرت زهراست پسر آورده
آسمان شب مولا پس از این مهتابی است	حق برای دل خورشید قمر آورده
این که با خنده خود دارد اشاره به همه	کاشف کرب حسین آمده سر آورده
پاسبان حرم زینب کبری آمد	این که در سینه خود کوه جگر آورده

زحمت اُمّ بنین بود که عباس شود

مرد از دامن مادر سوی معراج رود

پسر مگو گوش بده حرف دل اُمّ بنین	آبرویم همه در دست تو باشد پس از این
----------------------------------	-------------------------------------

ایستاده است فلک قد تو را سیر کند
ولی از روی ادب محضر مولا بنشین
گرچه برچشم تو مشتاق شده ارض و سما
محضر آل علی چشم بینداز زمین
هرکجا خواست که زینب بشود ناله سوار
تو رکابش بشو عباس، که او هست نگین
نکند لفظ اخارا تو بگویی به حسین
من کنیزم تو غلامش همه جا هست همین
آنقدر خاک نشین قدم یار شدند

هر دو در هر دو جهان صاحب دربار شدند
با قدم‌های ابالفضل زمین می‌لرزید
دشمن از طرز رجز خواندن او می‌ترسید
وسط معرکه می‌رفت که محشر بشود
راه و بیراهه‌اش از هول و لا گم میشد
شاه شمشاد قدان تا که کمی می‌غرید
همه آهنگ عقب گرد به لب می‌خواندند
تا که شمشیر ابالفضل کمی می‌رقصید
میزد از میمنه از میسره می‌رفت برون
با هجومی همه لشگریان می‌پاشید
هرکسی بر قد و برجنگ تو کرده است نگاه

گفته: لا حول و لا قوت الا بالله

بنویسید ابالفضل بخوانید حیا
بنویسید علمدار بخوانید وفا
هیچکس مثل ابالفضل نگیرد دستی
بنویسید ز حاجات بخوانید روا
دیده او همه را یاد جنان می‌انداخت
بنویسید از آن چشم بخوانید خدا^۱
بنویسد که سقااست بخوانید خجل
قول داده‌ست که آبی برساند اما
مشک افتاد و تو افتادی و ارباب افتاد
پای گهواره طفلش زنی افتاد از پا

بعد تو دشمن تو اهل جسارت بشود

بعد تو زینب تو سوی اسارت برود

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. دیده او همه را یاد جنان می‌انداخت بنویسید از آن چشم بخوانید بلا

شاعر: رضا یعقوبیان

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

در دلم امشب پُر از شور و نواست
 امشب از جام ولا پُر گشته‌ام
 در سر آمد شور و حال دیگری
 من مدد گیرم ز آل مصطفی
 رفت بالا این دلم تا سوختم
 دیدم آنجا شور و غوغایی بیاست
 پُر شده عالم ز شادی و شعف
 کودکی چون گل در آغوش علیست
 غرق شادی حضرت اُم البنین
 آمده جبریل با خیل ملک
 حور و غلمان دسته گل در دستشان
 این ندا پُر کرده هر جای زمین
 عاشقان عطر گل یاس آمده
 آمده زینت فضای مشرقین
 نور چشم خامس آل عباسست
 روح ایثار و وفا از ره رسید
 او وفا را با وفا شرمنده کرد
 در شجاعت ذوالفقار حیدری است
 مرتضایی علم عباس علی‌ست
 فاطمی، خُلق و خصال او بود
 بر بنی‌هاشم بود نور دو عین

گه مدینه می‌رود گه کربلاست
 قطره بودم با ولا کُر گشته‌ام
 در دلم افتاده شور حیدری
 می‌روم تا عرش پاک کبریا
 چشم بر بیت ولایت دوختم
 عرصه جولان پاکان خداست
 خنده زن اُم البنین، شاه نجف
 زین سبب دنیا پُر از نور جلیست
 می‌زند لبخند امیرالمؤمنین
 آینه گردان شده چرخ و فلک
 گشته این کودک تمام هستشان
 آمده جان امیرالمؤمنین
 شادمان باشید عباس آمده
 یار و همسنگر به مولانا حسین
 جعفر طیار دشت کربلاست
 منشاء عشق و صفا از ره رسید
 او فتوت را دوباره زنده کرد
 سیرت و خُلق نکویش کوثری است
 مجتبابی حلم عباس علی‌ست
 هاشمی طلعت جمال او بود
 جان زینب، هستی مولا حسین

دوست و دشمن صدایش می‌زنند	بوسه‌ها بر خاک پایش می‌زنند
در گرفتاری به او پُل می‌زنند	بر دو دست او توسّل می‌زنند
عیسوی و موسوی مفتون اوست	شیعگی ما بدان مدیون اوست
شیعیان مرتضی را مقتداست	نام عباس علی مشکل‌گشااست
درمندان جهان را او دواست	هر که آید سوی او حاجت رواست
دستگیر این جهان و آن سراسر است	باب حاجات تمام انبیاست
ما همه مست می از جام توأیم	ما اسیر دانه و دام توأیم
ما همه درمانده و بیچاره‌ایم	در پی درمان درد و چاره‌ایم
ما گدایان سر کوی توأیم	دست خالی بر در کوی توأیم
گر نگاهی از ره احسان کنی	درد بی‌درمان ما درمان کنی
با نگاه تو در عالم شیعه‌ام	در دو دنیا با ولایت بیمه‌ام
نوکر پیر تو هستم من (رضا)	دستگیری کن ز من روز جزا

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: رباعی وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

تا از رخ ماهِ ما نقاب افتاده است	از چشم ملائک آفتاب افتاده است
ای مانده به گرداب گناهان برخیز	کشتی نجات ما به آب افتاده است

از سوره "والشمس" دلم شد آگاه	که از پی خورشید ز راه آید ماه
یک روز پس از حسین عباس آمد	لا حول و لا قوّة الا بالله

معبود علی بن حسین بن علی	مسجود علی بن حسین بن علی
گفتم به خدا زینت عباد تو کیست	فرمود علی بن حسین بن علی

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

گلزار زمین خوبتر از خُلد برین است هر سو نگرَم نور خداوند مبین است
دامان زمین سجده گه روح الامین است در بیت ولایت پسری ماه جبین است
این شمع فروزان حرمخانه دین است این نجل علی دسته گل اُمّ بنین است

در باغ ولا عطر گل یاس مبارک
آمد به جهان حضرت عباس مبارک

امروز بنی هاشمیان را قمر آمد از بحر خروشان ولایت گهر آمد
گلزار امید علوی را ثمر آمد یا فاطمه اُمّ بنین را پسر آمد
گویی ملکی بود و به شکل بشر آمد بر حیدر کرّار، حسینی دگر آمد

لبخند حسن بر گل رخسار حسین است
خیزید که میلاد علمدار حسین است

عبّاس که شد فوق بشر قدر و جلالش عباس که گردیده ملک محو جمالش
هرگز نرسد دست به دامان کمالش بر قامت رعنا و به حُسن و خط و خالش
دائم صلوات نبی و احمد و آلش عطر نبوی می‌دمد از باغ خصالش

شد باز چو بر شیر خدا نرگش مستش

زد بوسه به پیشانی و چشم و لب و دستش^۱

ای شیر خدا بوسه بزن بر سرو رویش ای فاطمه با خنده بزن شانه به مویش
ای مهر ببر سجده به خاک سر کویش ای ماه زگردون بگشا دیده به سویش

^۱ . موضوع بوسیدن چشم و دست حضرت عباس توسط حضرت علی در هنگام تولد و داستان هایی که از سخنان حضرت در مورد

علت بوسیدن دست ها نقل می شود در هیچ کتاب معتبری نیامده است و صحیح نیست

شد باز چو بر شیر خدا نرگش مستش زد بوسه به پیشانی و چشم و لب و دستش

ای خضر ببر آب بقا از لب جویش ای بحر بگیر آبرو از خون گلویش

ای سید عشاق به بر گیر چو جانش

گه بوسه به چشمش بزن و گه به دهانش

این طفل نه سرباز فداکار حسین است سقا و سپهدار و علمدار حسین است

جان بر کف و پیوسته خریدار حسین است چشمش همه دم باز به رخسار حسین است

لبخند به لبهانش ز دیدار حسین است پیداست که در قلم خون یار حسین است

بنوشته به پیشانی‌ش از روز ولادت

عباس بُود عاشق ایثار و شهادت

عبّاس حسینی بُود از روز ولادت عباس بود منتظر روز شهادت

عباس کند با تن بی‌دست عبادت عباس دهد بر همه‌گان درس رشادت

عباس سراپا به حسین دارد ارادت عباس گرفته است در این کوی سعادت

عباس، غمی جز غم دلدار ندارد

عباس، حسینی است به کس کار ندارد

من روز ازل رشته آمال گسستم من دل به ولای پسر فاطمه بستم

من عاشق و دل باخته عهد الستم من درهم و دینار عدو را نپرستم

من منتظر تیر بلا بودم و هستم این سینه و پیشانی و چشم و سر و دستم

من در طلب شیر، نی‌ام تشنه دردم

من کودک گهواره نی‌ام مرد نبردم

قنداقه‌ام از دامن گهواره برآرید در زیر قدم‌های امامم بگذارید

شیرم به چه کار آید شمشیر بیارید بر دامن گهواره ز خونم بنگارید

عباس، حسینی است حقیرش شمارید بر گوش دل این نکته شیرین بسپارید

آن لحظه که عاشق به جهان چشم گشاید

از لعل لبش زمزمه عشق برآید

ای بحر خجل، از لب عطشان تو عباس
ای عشق و وفا آمده حیران تو عباس
ای در ره دلدار به کف جان تو عباس
ای دین خدا عاشق ایمان تو عباس
ای عالم و آدم همه قربان تو عباس
ای فوق شهیدان، شرف و شأن تو عباس
پیوسته دلم یاد تو و یاد حسین است

میلاذ تو همچون شب میلاد حسین است

در برج ولایت قمری تو قمری تو
بر نخل ولایت ثمری تو ثمری تو
در بحر فضیلت گهری تو گهری تو
در سینه عاشق شرری تو شرری تو
بر خلق دو عالم پدری تو پدری تو
الحق که علی را پسری تو پسری تو
تو یوسف دو فاطمه و چار امامی

در بین تمام شهدا ماه تمامی

از روز ازل دست تو تقدیم خدا شد
هر چند که در صحنه عاشور جدا شد
جسمت به زمین قبله جان شهدا شد
برنی سرت آئینه مصباح هدی شد
افسوس که حق تو به شمشیر ادا شد
یکبار نگو، جان تو صد بار فدا شد
آن لحظه شدی کشته تو ای ماه مدینه

کافتاد نگاهت به لب خشک سکینه

ای کشته حق در دل ما زنده تویی تو
تا هست جهان بر پا پاینده تویی تو
بر سیّد عشاق نماینده تویی تو
در سینه ما، نور فزاینده تویی تو
بر هر گره بسته گشاینده تویی تو
در قلزم خون ماه فروزنده تویی تو

الهام تو و لطف تو وجود تو باید

بی فیض تو میثم چه بگوید چه سراید

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

و قتش رسیده تا به بیانم توان دهید
و قتش رسیده روی پر جبرئیل‌ها
تا میوه رسیده مضمون به ما رسد
ارزانی ستاره بُود ماه آسمان
من از شما به غیر شما را نخواستم
امشب که ساقی آمده از مشک عشق او
این حرفهای مانده به دل را زبان دهید
شعری به قلب این قلم از آسمان دهید
قدری درخت واژه‌تان را تکان دهید
ماه مدینه را به من امشب نشان دهید
هرچه ثواب هست به این و به آن دهید
یک کاسه آب دست من نیمه‌جان دهید

در برکه نگاه علی خوش دمیده است

ماهی که ماه هم مثلش را ندیده است

حالا که ماه آمده پیداترین شده ست
منسوب گشته است به باب الحوائجی
ابروی او نیامده محراب عاشقی
بین قبیلله‌ای که همه سرو قامتند
لیلا میان شهر مجانین نه... این پسر
ساقی زیاد بوده در این خاندان ولی
یوسف‌ترین رسیده و زیباترین شده ست
پیغمبری ندیده مسیحاترین شده ست
گیسوی او نیامده یلداترین شده ست
قامت کشیده خوش قد و بالاترین شده ست
در شهر لیلی آمده لیلاترین شده ست
سردار کربلاست که سقاترین شده ست

عباس روح جاری از نیل تا فرات

عباس راه رفتن در کشتی نجات

شعبان برای ماست گواراتر از رجب
امشب شب تولد روح دلاوری ست
باید به پیش ابروی او سجده آوریم
امشب شب چهارم ماه است آمده
شیرین تر است شهد لب یارم از رطب
امشب شب وفاست شب غیرت و ادب
چون واجب است محضر او امر مستحب
ماه شب چهارده از قلب نیمه شب

نامش پُر از کنایه پُر از استعاره است

شب ماه و روز مهر و سحرها ستاره است

عرض ارادتم به ابوالفضل بارها	بُرده مرا به جرگه بی اختیارها
چون موج، سر به سینه هر صخره می زنم	آثار عاشقی ست از این گونه کارها
محدود ما یکی دو قبيله نمی شود	عشقش دوانده ریشه به ایل و تبارها
مانند او نیامده دیگر به روزگار	مانند من گدای نگاهش هزارها
دل داده اند در ره او صاحبان دل	سر داده اند در قدم او سوارها

از او ندیده ام به خدا دادرس تری

آقاتری، کریم تری، هم نفس تری

ما جز خدا به غیر توکل نمی کنیم	ما جز به اهل بیت توکل نمی کنیم
باید در این زمانه ولایت مدار بود	ورنه به هیچ جای جهان گل نمی کنیم
ما ذا کریم؟ نه، همه سرباز رهبریم	وقتی که امر کرد تأمل نمی کنیم
گوید اگر روید در آتش به سر رویم	سر هم اگر که خواست تعلل نمی کنیم
هر کس که در مقابل آقا بایستد	در هر لباس و پُست، تحمل نمی کنیم

عباس ماند چون که مطیع امام بود

در او «چرا» به حرف امامش حرام بود!

با این که با اصالت و ارباب زاده بود	یک عمر چون رعیت این خانواده بود
بذر ارادتی که به دل کاشت مادرش	حالا چو سرو، قامت او ایستاده بود
در پیش فاطمی نسلان سر به زیر بود	انگار این ارادت او بی اراده بود
در آخرین سجود نماز محبتش	در پیش پای فاطمه از زین فتاده بود
معلوم شد ز جمله «ادرک اخای او	سر پیش پای حضرت زهرا نهاده بود ^۱

^۱. بیت زیر به جهت انطباق بیشتر با اصل روایت صحیح و حفظ بیشتر شأن حضرت زهرا تغییر داده شد

ز هرا کنارش آه نفس گیر می‌کشد

قلبش ز داغ این پسرش تیر می‌کشد^۱

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: مرضیه عاطفی

ز امر حق گل کرد بر تاج وفاداری نگین
غرق در جشن و سرور و شادمانی شد زمین
چون امیرالمومنین شد صاحبِ حبَلِ المَتنین
ماه کامل داشت در آغوش خود اُمُّ البَنین
بسکه زیبا بود یوسف آمد و وقتِ سحر
گوشه قنداقه‌اش زد مُهره چشم و نظر
دور تا دورش شلوغ و نام او آرام جان
چشم‌هایش نافذ و عمق نگاهش مهربان
می‌رسد دائم صدای هلهله از عرشیان
بوسه زد بر دستهای او پدر وقتِ اذان
اینچنین بی‌واسطه حلالِ هر مشکل شده
ظاهراً عباس! در واقع ابوفاضل شده
چونکه بود از کودکی راه ولایت را بلد
روی حرفِ حضرت اربابمان حرفی نزد
دور باشد از وفاداری او چشمان بد
شد علمدار و همین را زد به نام خود سند
روی شمشیرش؛ علی حیدر مدد مکتوب شد
تا ملقب شد به سقا حالِ دریا خوب شد
حضرتِ باب الحوائج بود و تمثالِ ادب
شد برای زینبِ کبری در آرامش سبب
مشکی عمامه‌اش زد بارها طعنه به شب
تا قیامت وصف او کار شبانه روز لب
تا گره افتاد در کارم سریع و بی‌دلیل
حاجتم را بر پر کنج علم بستم دخیل!

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. موضوع تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ مقتل معتبری نیامده و از تحریفات عاشورا است
ز هرا کنارش آه نفس گیر می‌کشد
با دست خود ز دیده او تیر می‌کشد

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

آسمان امشب ز دامن جای گل ریزد ستاره ماه، سرگرم تماشا مهر مبهوت نظاره
 مرحبا ای ماه شعبان، ماه آوردی دوباره ماه آوردی دوباره ماه، نه! یک ماه پاره
 قلب آل الله خرم، چشم خیرالناس روشن
 خانه مولا شده از طلعت عباس، روشن
 چشم دل بگشا که وجه خالق اکبر ببینی شیر ثارالله را در دامن حیدر ببینی
 بلکه در آغوش حیدر، حیدر دیگر ببینی ساقی عترت کنار ساقی کوثر ببینی
 چشم شو تا بنگری آیینۀ حق الیقین را
 شیر ثارالله و شمشیر امیرالمؤمنین را
 فاطمه! ام البنین! شیر خدا را شیر زادی مرحبا! مادر که بر دست خدا شمشیر زادی
 سورۀ انافتحنا را بهین تفسیر زادی لشکر پیروز دشت کربلا را میر زادی
 شیر داور است این پای تا سر حیدر است این
 فاش می‌گویم که زهرا را حسین دیگر است این
 روی داور؛ دست حیدر؛ خصلت و خوی رسولش سیر معراج الهی هم صعودش هم نزولش
 کیست این ریحانةالحیدر که زهرا ی بتولش کرده در اوج سرافرازی به فرزندی قبولش؟
 نقش پیشانیش باشد این که این یار حسین است
 حضرت عباس، سقا و علمدار حسین است
 اوست آن عبدی که کس نشناخت او را جز امامش ناتمامش خوانده‌ام خوانم اگر ماه تمامش
 لرزه‌ها افکنده بر پشت سپاه کفر، نامش از خدا و انبیا و اولیا بادا سلامش
 شأن او شأن امامت دست او دست کرامت
 سایۀ قدش قیامت تا قیامت راست قامت
 جز علی هرکس بگوید مدح او باشد شکستش بوسه‌گاه مرتضی روی و جبین و چشم و دستش

گشت تقدیم خدا روز شهادت بود و هستش دست از دست و سر و جان شست در عهد الستش
 بر وفای عهد خود تا پای جان استاد، آری!
 هم شعار بذل جان سرداد هم سر داد، آری!

ای که با خون خدا ممزوجی و خون خدایی دستگیر عالم و سردار دست از تن جدایی
 نور چشم فاطمه، مصباح مصباح الهدایی بلکه در روز قیامت بر شهیدان مقتدایی
 تو علمدار حسینی تا ابد یار حسینی
 شیر عاشورای خون و مرد ایثار حسینی

بازوی فرزند زهرا دست از پیکر جدایت چارده معصوم را باشد به لب ذکر ثنایت
 بلکه هنگام ولادت کرده شیر حق دعایت کیستی تو که امامت گفت جان من فدایت؟
 ای همه آزادمردان شاهد آقایی تو
 خضر با آب حیاتش تنشئه سقایی تو

آب دریا نعره زد تا جرعه‌ای از آن بنوشی غیرت می‌گفت باید چون دل دریا بجوشی
 بین دریا تشنه باشی آب دریا را ننوشی مرحبا! تا آخرین خط عطش باید بکوشی
 ای شرار تشنگی نور چراغ مکتب تو
 بحر سوزان تب تو آب عطشان لب تو

تو دلت آرام اما آب دریا بی‌قرارت **علقمه رفع عطش کرده ز چشم اشکبارت^۱**
 بلکه دریا قرن‌ها گردیده بر گرد مزارت آب شد خون جبین و گشت جاری بر عذارت
 سوخت در آب روان بر تشنگان پا تا سر تو
 شک ندارم اینکه زهرا خوانده خود را مادر تو

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

تو دلت آرام اما آب دریا بی‌قرارت بحر، رفع تشنگی کرده ز چشم اشکبارت

دل گرفتار تو اما تو گرفتار حسینی جان جانانی و با جانت خریدار حسینی
 از ولادت تا شهادت محو دیدار حسینی بلکه فردای قیامت هم علمدار حسینی
 کیستی تو؟ کیستی تو؟ ای عطش آب بقایت
 وقت جان دادن پیمبر آب آورد از برایت
 ای سلام آب بر لب‌های خشکت تا قیامت ای پس از ایثار جان خویش هم یار امامت
 یافته عشق و وفا از خون بازویت سلامت سائل درگاه تو آقایی و جود و کرامت
 این تویی مولا! که منت بر سر میثم نهادی
 نخل خشکش را ز بحر بی‌کرامت آب دادی

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

حیدری در خانه حیدر به دنیا آمده یا که امشب حمزه‌ای دیگر به دنیا آمده
 لרزه افتاده به جان دشمنان اهل بیت حامی اولاد پیغمبر به دنیا آمده
 ای فدائیان دربار حسین و مجتبی چشمتان روشن که سر لشکر به دنیا آمده
 رفت دوران سراب و عالمی سیراب شد تشنگان سقای آب آور به دنیا آمده
 درد بی‌درمان ندارد جا به عالم بعد ازین سر پناه سائل این در به دنیا آمده

ای پریشان، ای گرسنه، ای گرفتار، ای فقیر

آمده باب الحوائج، هر چه می‌خواهی بگیر

السلام ای زاده آزاده اُم البنین ای مسیح سفره‌های ساده اُم البنین
 چشم واکردی به دنیا عاقبت شد مستجاب آن دعا‌های سر سجاده اُم البنین
 روز میلادت علی آن قدر از تو گفت که شد زمین و آسمان دلدا اُم البنین
 عالمی را مست کردی ساقی مشکل گشا بس که گشتی مست مست از باده اُم البنین
 مستجاب الدعوه بودن روزی ما نیز شد تا به تو گفتیم، آقا زاده اُم البنین

دشمنت هم دست خالی برنگشته از درت

هرچه خوبی می‌رسد لطف تو هست و مادرت

تا ابد هم اولیا هم انبیا حیران تو	تو که هستی؟ که علی زد بوسه بر دستان تو
گفته وقتی که امامت، جان من قربان تو	ما چه باید وقت ابراز ارادت رو کنیم
تو چه کردی ارمنی شد بی‌سر و سامان تو	تو چه کردی مرزها را عالم عشقت شکست
دست هر کس که گره خورده است بر دامن تو	می‌زند تا روز محشر هر فرشته بوسه بر
تو بلاگردان زینب من بلاگردان تو	بین عالم هر کسی را بهر کاری ساختند

ای ابالغوث، ای ابالقربه، امیر علقمه

من تو را دارم فقط، پس بی‌نیازم از همه

حضرت صاحب علم، ای یار نایاب حسین	ای ستون کربلا، ای قرص مهتاب حسین
از همه محبوب‌تر در بین اصحاب حسین	آن قدر نزد امامت تو ادب کردی، شدی
نام زیبای تو گشته نقش محراب حسین	ای کسی که کاشف الکرب امامت می‌شوی
بعد زینب نیست کس مثل تو بی‌تاب حسین	با نگاهی هر که را خواهی حسینی می‌کنی
هر که نوشیده در عالم از می ناب حسین	ای خداوند کرم با تو رفاقت کرده است

اعتقادم این بُود فردا که روز محشر است

غم ندارد در دلش هر کس ابالفضل‌تر است

با همه نیروت حامی بنی الزهرا شدی	ای که لب تشنه‌ترین سقای این دنیا شدی
تو سپه‌سالار لشکر بودی و سقا شدی	تا قیامت داده‌ای درس ادب بر شیعیان
آخرین ساعات هم گریه کن آقا شدی	ای حلال‌ت شیر مادر! پهلوان با وفا
از همه شرمنده‌تر در روز عاشورا شدی	بشکند دستی که پاره پاره کرده مشک را
تو همانی که کفیل زینب کبری شدی	فکر فرداهای زینب عاقبت جانت گرفت

تا خبر پیچید افتاده عموی خیمه‌ها

حرمله با لشکرش آمد به سوی خیمه‌ها

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: امیر فرخنده

شام ما را سحر رسید امشب آسمان را قمر رسید امشب

می به ما بیشتر رسید امشب که علی را ثمر رسید امشب

عشق اینجا قدم قدم آمد

حضرت صاحب علم آمد

بنویسید او ابا لادب است او به خلق تمام ما سبب است

از دم او مسیح در عجب است شیر غُرّان حیدری نسب است

در کرمخانه کار او بذل است

مرحبا هر که با ابوالفضل است

ذکر هر روز ما ابوفاضل دردها را دوا ابوفاضل

شاه مشگل گشا ابوفاضل کاشف الکرب یا ابوفاضل

عالمی غرق در جمال تو باد

شیر اُم البنین حلال تو باد

مرد میدان ما جگر دارد رزم حیدر در او اثر دارد

مالک از خشم او خبر دارد وای اگر که نقاب بردارد

کیست او؟ اینقدر مثال علیست

که در او عزت و جلال علیست

آمده اقتدا به یار کند لشگر کفر تار و مار کند

یک به یک صید را شکار کند لشگر از خشم او فرار کند

بین میدان رزم شد غوغا

بی‌پسر مانده بود ابوشعثا

ای دلیر نبردها عباس غیرت شاه کربلا عباس
 ساقی علقمه آلا عباس دست ما بگیر یا عباس
 گرچه دستی نمانده بر تن تو
 دستهای همه به دامن تو

شاعر: حسن لطفی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعولن

خدا با تو وا کرده درهای خود را به گِردت دوانده قمرهای خود را
 علی دیده جمع پسرهای خود را خدا رو نموده هنرهای خود را
 چه نور عظیمی چه شاه و وزیری
 امیری حسین و نعم الامیری
 زمانی که میدان نفس گیر می شد زمانی که لشگر سرازیر می شد
 زمانی که دشمن کمی شیر می شد فقط ضربه های تو تکثیر می شد
 تو سلطان میدان در آن زَمهریری
 امیری حسین و نعم الامیری
 به میدان رسیدی و عالم به پا شد که با تو خدای مجسم به پا شد
 به پیش تو محشر دمامد به پا شد که با ذوالفقارت جهنم به پا شد
 تو مانند مولایی و در غدیری
 امیری حسین و نعم الامیری
 اگر بار دیگر قدم را بکوبی بهم دستگاه ستم را بکوبی
 سر کافران کاخ غم را بکوبی اگر زینبیه عَلم را بکوبی
 الا نور عینی و بدر المُنیری
 امیری حسین و نعم الامیری

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: مهدی نظری

سر سجاده دل وقت نماز است هنوز بهترین لطف دعا راز و نیاز است هنوز
عاشقی من و ارباب چو راز است هنوز این در خانه عشق است که باز است هنوز
پس بیا عاشق جود و کرم یار شویم
همگی مست می ناب علمدار شویم
به روی دست علی ماه هویدا شده است این قمر آینه هیبت بابا شده است
به رخش شمس خدا محو تماشا شده است در دل زینب و ارباب چه غوغا شده است
گفت ارباب به زینب قمرم می آید
دلت آسوده که سردار حرم می آید
ناز این دلبر خوش چهره خریدن دارد گل بوسه ز لبش به که چه چیدن دارد^۱
حیدر از لعل لبش میل مکیدن دارد ماه و خورشید در این ثانیه دیدن دارد
شیر با شیر خودش لرزه به دنیا انداخت
گل بوسه به روی بازوی سقا انداخت
جامه‌ای دوخته مادر، چه به او می آید واژه یاس معطر چه به او می آید
رفته بر شانه حیدر چه به او می آید نام فرمانده لشگر چه به او می آید
آمده درس ادب را به جهان باب کند
زهره دشمن خود را به رجز آب کند
حلقه دار جنون بر سر گیسو دارد به چه تیغ کجی این طفل به ابرو دارد

^۱ . ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر ابیات اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین ابیات زیر کنید.

ناز این دلبر خوش چهره خریدن دارد بوسه از لعل لبش به که چه چیدن دارد
حیدر از لعل گلش میل مکیدن دارد ماه و خورشید در این ثانیه دیدن دارد

بازوانش چو علی قدرت و نیرو دارد چونکه یا فاطمه را نقش به بازو دارد
 روی پیشانی خود نور ولایت دارد
 یل مولاست که این گونه شجاعت دارد
 ساقی از دست خودت جام می ناب بده تیغ بردار و کمی پیش پدر تاب بده
 خواب راحت به دل و دیده بی خواب بده قوّت قلب تو به زینب و ارباب بده
 عجبی نیست تو را قبله حاجات کنند
 هاشمیون همه شان بر تو مباحات کنند
 آمدی تا بشوی در همه جا یار حسین لحظه لحظه بشوی محرم اسرار حسین
 قبل اکبر تو شدی یوسف بازار حسین تو فقط گشته ای عباس علمدار حسین
 یا بکوبی همه عرض و سما می لرزند
 تو چه کردی که همه از غضبت می ترسند
 در سیاهی زمین روی چو ماهت کافی ست تا که والیل شود موی سیاهت کافی ست
 علی اکبر که برت هست سپاهت کافی ست تیغ بگذار زمین نیمه نگاهت کافی ست
 برق چشمت بکند کار دو صد خنجر را
 آمدی زنده کنی واژه یا حیدر را
 با غلامی شما بوده که عزّت داریم از شما درس وفاداری و غیرت داریم
 هرچه داریم ازین گوشه چشمت داریم دور ایوان شما میل زیارت داریم
 ما که عمری ست گرفتار گرفتار توایم
 کاش یک روز ببینیم که زوّار توایم
 جان عالم بشود کاش فدای دستت پادشاه است به والله گدای دستت
 باب حاجات شده نام عطای دستت روضه ها خوانده ام ای یار برای دستت
 روز محشر که شود دست تو نزد زهر است
 دست تو روز قیامت که شود شافع ماست

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

مادر ماه بنی‌هاشم! قمر آورده‌ای نخل امید ولایت را ثمر آورده‌ای
بحر موج کرامت را گهر آورده‌ای کلک صنع کبریایی را اثر آورده‌ای
هرچه در وصفش بگویم خوبتر آورده‌ای بر امیرالمؤمنین زیبا پسر آورده‌ای

این پسر شمشیر و شیر عترت پیغمبر است

پای تا سر حیدر است و حیدر است و حیدر است

این پسر دست علی دست علی دست خداست این پسر یک مطلع الانوار مصباح الهداست
این پسر تا حشر ثاراللهیان را مقتداست این پسر قربانی کوی حسین از ابتداست
این پسر دست خدا با دست از پیکر جداست این پسر روح حسین ابن علی «روحی فدا»ست

این پسر ماهی است در بین دو مهر فاطمه

این بود باب الحسین و باب حاجات همه

بیت مولا، باغ جنت، یاسمن، عباس توست روح غیرت، جان آزادی به تن، عباس توست
هاشمیون را چراغ انجمن، عباس توست وارث شمشیر و دست بوالحسن، عباس توست
ملجأ و باب المراد مرد و زن، عباس توست بت‌شکن: مولا علی، لشکرشکن: عباس توست

این خداوند ادب، عبد خداوند است و بس

در شجاعت، در وفاداری، نظیرش نیست کس

کیست عباس آنکه وجه الله محو روی اوست آل هاشم را همه دل در کمند موی اوست
همچو خوی حیدر و زهرا؛ یقیناً خوی اوست^۱ ذوالفقار فاتح خیبر، خم ابروی اوست
نخل سرسبز ولایت قامت دلجوی اوست آبروی آبرومندان ز خاک کوی اوست

^۱ . بیت زیر به دلیل مستند نبودن بوسه حضرت علی بر دستان حضرت عباس در وقت ولادت و داستان علت بوسیدن و... تغییر

داده شد

از دل گهواره تا امواج خون در علقمه

لحظه‌ای غافل نگردید از حسین فاطمه

آفتاب طلعتش خورشید رخسار حسین! دیدن رخسار او، تکرار دیدار حسین!

از شب میلاد بودش دل، گرفتار حسین! نقد جان در دست و سرگردان به بازار حسین!

با سر و با دست و چشم و تن خریدار حسین! حامی و سردار و سقا و علمدار حسین!

با وجود آن که خود مظلوم ظالم‌سوز بود

مثل حیدر عابد شب بود و شیر روز بود

مادر سادات زهرا خوانده خود را مادرش حیدرکزار می‌خواند حسین دیگرش

عمّه سادات می‌بالد که باشد خواهرش ایستاده با ادب حتی ادب در محضرش

آفرینش تا قیامت تشنه‌کام ساغرش حاجت کونین جوشیده است از خاک درش

در حریمش اکتفا کردن به یک حاجت کم است

کم مخواه از او که او باب المراد عالم است

او که با ماه جمالش عالم‌آرایی کند او که بر خاکش سرافرازی جبین‌سایي کند

او که بی وی عشق هم احساس تنهایی کند او که بر خیل شهیدان نیز آقایی کند

آل عصمت را ز اشک دیده سقایی کند خون خود را وقف بر گل‌های زهرایی کند

جسم و جان و چشم و دست و سر دهد در راه دین

گل کند تقدیم ثارالله از زخم جبین

اوست سقایی که در آغوش دریا سوخته هم زده آتش به دریا، هم به صحرا سوخته

همچو شمع در شرار دل سراپا سوخته آب گشته در میان آب و تنها سوخته

مشک هم از اشک آن لب تشنه سقا سوخته مثل تصویر لب فرزند زهرا سوخته

اشک صد ایوب می‌جوشد به یاد صبر او

تا قیامت آب می‌گردد به دور قبر او

ای خدا را تیغ بُرّان در نیام اهل بیت! ای علی را شیر غرّان در کنام اهل بیت

ای به رخسارت تجلای تمام اهل بیت
ای مقامت در صف محشر مقام اهل بیت
هم به «نفسی انت» فرمودت امام اهل بیت
هم به شمشیرت نوشته انتقام اهل بیت

می‌رسد روزی که حق را باز هم یاری کنی

باز، بازآیی و بر مهدی علمداری کنی

تشنه‌ای و چشم ما دریا به پایت ریخته
دل روی دل در حریم با صفایت ریخته
فیض روح الله در صحن و سرایت ریخته
همچو باران استجابت از دعایت ریخته
اشک ثار الله روی دست‌هایت ریخته
بال حورالعین بر پای گدایت ریخته^۱

جوشد از خاک درت اشک مناجات همه

بیشتر باشد به کویت عرض حاجات همه

مهر تو دین من، آیین من، ایمان من است
زخم‌های پیکرت آیات قرآن من است
پای تا سر دردم و خاک تو درمان من است
با تو بودن از ولادت دین و ایمان من است
ذکر یا عباس درمان تن و جان من است
دست من خالی و مدحت در غلطان من است

نیستم قابل که گویم «میثم» کوی توأم

هر که هستم یا ابوفاضل ثناگوی توأم

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

قالب شعر: چهارپاره

شاعر: وحید محمدی

باران لطافت مثل کوثر دارد امشب
عباس می‌آید علم بر دارد امشب
بهر حسین بن علی سقا می‌آید

دل‌های عاشق حلقه بر در دارد امشب
حیدر میان خانه حیدر دارد امشب
مردی به بی‌همتایی دریا می‌آید

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود **ایراد وزنی و سکت موجود** در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید .

اشک ثار الله روی دست‌هایت ریخته
بال حورالعین روی پای گدایت ریخته

وقتی علم در دست این آقا می‌آید
 امشب شب شور و شب ذکر و نماز است
 هرکس که جنس خواهشش جنس نیاز است
 از رافتش رحمت همی می‌ریزد این مرد^۱
 از قد و بالایش ادب می‌ریزد این مرد
 باید خدا در وصف او قرآن بسازد
 یک چشمه‌اش کافیهست تا باران بسازد
 او آمد و مهتاب را بی‌آبرو کرد
 در عرش باید نام او را جستجو کرد
 این مرد یعنی صورت اخلاص ارباب
 این مرد یعنی جلوۀ احساس ارباب
 تکیه زده دنیا به دستان ابوالفضل
 نان خورده عمری نوکر از خان ابوالفضل
 تو کاشف الکربی، همیشه بی‌نظیری
 وقتی پس از ارباب تو نعم الامیری
 خیلی ضریح با صفایت دیدنی بود
 خیلی خدایی کربلایت دیدنی بود
 آن روز با مشک و علم... آبی نخوردی
 حتی میان آب هم... آبی نخوردی

«کفر تمام نیزه‌ها بالا می‌آید»
 امشب به سوی آسمان‌ها راه باز است
 بر دامنش دست توسل چاره‌ساز است
 از زلف هایش راه شب می‌ریزد این مرد
 از کنج لب هایش رطب می‌ریزد این مرد
 یا بلکه تندیزی خود از ایمان بسازد
 جای تعجب نیست که سلمان بسازد
 ماه رخس را آسمان‌ها آرزو کرد
 باید برای مسح نام او وضو کرد
 این مرد یعنی شاخه‌های یاس ارباب
 این مرد یعنی حضرت عباس ارباب
 جان علی بسته است بر جان ابوالفضل
 بیچاره‌ام، دستم به دامن ابوالفضل
 بر خانه‌ات رو کرده امشب را فقیری
 امکان ندارد دست نوکر را نگیری
 آن گنبد و گلدسته‌هایت دیدنی بود
 آن روز را هم که... وفایت دیدنی بود
 شد سینه‌ات لبریز غم... آبی نخوردی
 تا دست هایت شد قلم... آبی نخوردی

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: وحید قاسمی

وقتی حسینی است تمام خصائلت
در شرح بی کرانی اوصاف کاملت
آئینه‌ای اگر بگذاری مقابلت
غم می‌بری ز قلب همه با شمائلت
دل‌تنگ دیدن تو شده باز سائلت
پهلو گرفته‌ایم حوالی ساحلت

باید حسین دم بزند از فضائلت
تعبیرهای ما همه محدود و نارساست
بی شک در آن به غیر جمال حسین نیست
ای کاشف الکروب عزیزان فاطمه
در آستانه تو گدایی بهانه است
با زورق شکسته دل سال‌های سال

بی‌شک خدا سرشته تو را از گل حسین

سقای با فضیلت و دریادل حسین

از جنس نور بودی و زهرا نسب شدی
الگوی بندگی و وقار و ادب شدی
هم صاحب جلال و شکوه و غضب شدی
وقتی که تو به شیر خدا منتسب شدی
تو اسوه زهیر و حبیب و وهب شدی
فرزند لافتایی و شیر عرب شدی

تو آمدی و روشنی روز و شب شدی
در قامت اگر چه قیامت ظهور داشت
هم چشم‌های روشنت آئینه رجاست
باید که ذوالفقار حمایل کنی فقط
در هیبت و رشادت و جنگاوری و رزم
در دست تو تلاطم شمشیر دیدنی‌ست

فرمانده سپاهی و آب آور حسین

ای نافذ البصیره‌ترین یاور حسین

خورشیدی و به ظلمت این شام چیره‌ای
بی‌خود که نیست تو قمر این عشیره‌ای
وقتی برای امر شفاعت ذخیره‌ای
از تار و پود بیرق تو دستگیره‌ای

بی‌شک تو صبح روشن شبهای تیره‌ای
تسخیر کرده جذبه چشم تو ماه را
قدر تو را کسی نشناسد در این مقام
ما را بس است وقت عبور از پل صراط

چشم امید عالم و آدم به دست توست

باب الحسین هستی و پرچم به دست توست

فردوس دل همیشه اسیر خیال توست	حتی نگاه آینه محو جمال توست
تو ساقی کرامت و لطف و اجابتی	این آب نیست زمزمه های زلال توست
ایثار و پایمردی و اوج وفا و صبر	تنها بیان مختصری از کمال توست
در محضر امام تو تسلیم محضی و	والا ترین خصائل تو امتثال توست
فردا همه به منزلت غبطه می خورند	فردا تمام عرش خدا زیر بال توست
باب الحوائجی و اجابت به دست تو	تنها بخواه، عالم هستی مجال توست

ای آفتاب علقمه: روحی لک الفدا

ای آرزوی فاطمه: روحی لک الفدا

ای آفتاب روشن شب های علقمه	سرو رشید خوش قد و بالای علقمه
داده ست مشک تشنه تو آب را بها	ای آبروی آب، مسیحای علقمه
وقتی که چند موج علیل شریعه را	کرده ست خاک پای تو دریای علقمه
لب تشنه زیارت لب هات مانده است	آری نگفته ای به تمنای علقمه
امروز دست های تو افتاد روی خاک	تا پا بگیرد از دل صحرای علقمه
با وعده های مادرت آسوده خاطرم	چشم امید ماست به فردای علقمه
این عطر یاس حضرت زهراست می وزد	از سمت کربلای تو، سقای علقمه
شب های جمعه ناله محزون مادری	می آید از حوالی دریای علقمه

اُمُّ البنین و فاطمه با قامتی کمان

اینجا نشسته اند و شده آب روضه خوان

فرصت نداد تا که لبی تر کند گلو دارد به دست، ماه حرم، مشک آرزو

می‌آید از کنار شریعه شهاب‌وار
طوفان تیر می‌وزد از بین نخل‌ها
بسته‌ست جان طفل صغیری به جان تو
ای مشک جان من به فدای سر حسین
اما شکست ساغر و ساقی ز دست رفت
با مشک پاره پاره به سوی حرم نرفت
تنها پناه اهل حرم بر نگشته است
می‌بارد از نگاه سکینه: عمو عمو

در خیمه اوج بی‌کسی احساس می‌شود
خورشید نیزه‌ها سر عباس می‌شود

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: غلامرضا سازگار

بنفسی انت ای سر تا قدم ایثار و آقایی
حیا را تا صف محشر حیا از گردش چشمت
تمام روزها ای کاش بودی چارم شعبان
گرفته در بغل اُمّ بنینت دم به دم گوید
تو ای سر تا قدم غیرت چه کردی در دل دریا
به جز تو ای علی خصلت ندارد هیچ فرمانده
تو آن ماه دل افروزی که در جمع بنی هاشم
جمالت با نگاه یوسف زهرا تماشایی
خجالت می‌کشد از ماه رخسار تو زیبایی
که می‌کردی تو با خورشید حُسن عالم آرای
که عباس من از روز ولادت هست زهرایی
که بر لبهای خشک چشم غیرت گشته دریایی
مقام پاسداری و علمداری و سقایی
به دنبال سرت خورشید کرده راهپیمایی

تو هم باب‌المراد عالمی هم اشجع و الناسی

تو عباسی تو عباسی تو عباسی تو عباسی

بنفسی انت ای دست علی در آستین تو
 کیم من تا فدایی تو گردهم ای که در وصفت
 از آن رو سجده میبald به خود تا دامن محشر
 سزد بر خود ببald تا قیامت ظهر عاشورا
 امامت پیش رو خیزد ادب پشت سرت آید
 تو آن عبد خداوندی که در دامن گهواره
 اگر اذن شهادت می‌گرفتی از امام خود
 شجاعت سجده آوردست بر خاک زمین تو
 بنفسی انت فرموده امام راستین تو
 که نقشش مانده ای روح عبادت بر جبین تو
 به یاد دست و تیغ و حمله فتح المبین تو
 شرافت در یسار تو شجاعت در یمین تو
 تولای حسین ابن علی بودست دین تو
 به دشت کربلا خون می‌گذشت از صدر زین تو

دروود تشنگی بر لب سلام آب بر خاکت

که گردد تا قیامت بحر، دور تربت پاکت

سلام الله بر دستی که با آن در صف محشر
 اگر زهرای مرضیه تو را فرزند خود خوانده
 سزد جبریل هنگام نبردت ظهر عاشورا
 تو داری از امیرالمومنین ارث شجاعت را
 تو و بابت امیرالمومنین هستید دو ساقی
 به غیر از تو که سر نشناختی از پا به موج خون
 بسا عاشق شنیدیم در همه دوران عمر خود
 گرفتی چون علم بر دوش خود انگار میدیدم
 ندیده دیده تاریخ جز روز نبرد تو
 شفاعت می‌کند از شیعیان صدیقۀ اطهر
 یقین دارم به فرزندی قبولت کرده پیغمبر
 برآرد از جگر پیوسته فریاد هو الحیدر
 تو بُردی از همان اول ادب را ارث از مادر
 تو سقای بیابان بلا او ساقی کوثر
 که یک لحظه به راه دوست داده دست و چشم و سر
 خدا داند ندیدم عاشقی را از تو عاشق‌تر
 امیرالمومنین آورده رو در قلعه خیبر
 که از یک تن گریزد در صف پیکار یک لشکر

چگونه حمله آوردی که دشمن شد ثنا گویت

سلام میثم بی‌دست و پا بر دست و بازویت

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: ناصر شهریاری

باز در سینه‌ها صفا پخش است نوری از جلوه خدا پخش است

نور انوار کربلا پخش است عطریاس است در فضا پخش است

باز دنیا سرای احساس است

همه جا گفتگوی عباس است

ای خدا از جمال تو پیدا یل ام البنینی و زهرا

عالمی قطره؛ حضرتت دریا با وفایی و پرچمت بالا

روی تو بوسه گاه مولا شد^۱

خنده کردی و گل شکوفا شد

ای که عمری قرار اربابی گوشه‌ای ز اقتدار اربابی^۲

جلوه کردگار اربابی حیدر و ذوالفقار اربابی

تو مکرر علی کرّاری

آمدی تا کنی علمداری

دردها را دوا ابالفصل است شیر شیر خدا ابالفصل است

نجف مرتضی ابالفصل است حیدر کربلا ابالفصل است

ای سراپای تو پُر از برکات

بر جمال خدایت صلوات

^۱ . بیت زیر به دلیل مستند نبودن بوسه حضرت علی بر دستان حضرت عباس در وقت ولادت و ... تغییر داده شد

دست تو بوسه گاه مولا شد خنده کردی و گل شکوفا شد

^۲ . بیت زیر ایراد محتوایی دارد و به نوعی محدود کردن صفات و ویژگی های سیدالشهداست لذا تغییر داده شد

ای که عمری قرار اربابی تو همه اقتدار اربابی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: ناصر شهرباری

عطری از سمت خدا دل را بهاری می‌کند
نور فوق کل نور چهره خورشید و ماه
حضرت خورشید امشب ماه کامل دیده است
بر روی این ماه سیما از برای کربلا
تا که در دستان این زیبا پسر گیرد قرار
حضرت خورشید خود را در جمال ماه دید
چشمه‌های نور را در سینه جاری می‌کند
دارد امشب سینه را آئینه‌کاری می‌کند
تا بخندد ماه او لحظه شماری می‌کند
حضرت خورشید سرمایه گذاری می‌کند
ذوالفقار از شوق دارد بیقراری می‌کند

مرتضا شیر خدای دیگری در راه دید

محو روی دلربایش آسمانها و زمین
نیست جای هیچ تردیدی که اندر خلقتش
گر ترک بردارد امشب کعبه جا دارد بلی
گر یداله فوق ایدیه‌م علی شیر خداست
با جمالش نرخ یوسف از بها افتاده است
به به امشب بر حسین بن علی یار آمده
خنده را آورده امشب روی لبهای حسین
نور او روشن‌گر راه حسین بن علیست
از بنفسی انت مؤلا می‌شود فهمید که
کربلا عشق است آری کربلا اوج است هان
دیدن روی خدایی ابوالفضل علی
بر سپاه یوسف زهرا علمدار آمده
می‌شود آرامش امروز و فردای حسین
اوست در هر عالمی مهتاب شبهای حسین
اوست مجنون اوست شیدا اوست لیلای حسین
کربلا را غیر او کس نیست دریای حسین
کاشف الکریبیست بر روی دلارای حسین

با نگاهی او دو عالم را سلیمان می‌کند

کافران را با نگاهی جمله سلمان می‌کند

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

تا نفس هست تا سلامی هست	بال پرواز هست بامی هست
مَحرم است آن کسی که عاشق شد	تا که لیلا بُود پیامی هست
همه جا گشته‌ایم و فهمیدیم	فقط این گوشه احترامی هست
ما اویسیم و از قَرَن با ما	تا ابد گرد تو غلامی هست

جبرئیلان بامِ عباسیم

تا ابد ما غلامِ عباسیم

با تو دیدیم صد تَهْمَتَن را	مردِ مرادِنِ مرد افکن را
یال و کوپالِ شیر می‌ریزد	می‌کشی تا به شانه جوشن را
رجزی خوان همه بیاموزند	شور شور آورِ مطنطن را
با زره خود و بیرقت دیدیم	روی این اسب کوه آهن را

نه که بر خاكِ ها عَلمِ بزنی

وای اگر يكِ نفسِ قدمِ بزنی

شیر در بیشه‌ها نمی‌ماند	صائقه در سما نمی‌ماند
لشکر آنگونه هست گرم فرار	که به جز ردّ پا نمی‌ماند
تا قدم می‌زنی به میدان‌ها	در گلوئی صدا نمی‌ماند
آنچنان با شتاب می‌تازی	ردّی از توبه جا نمی‌ماند
جگر سالمی نمی‌بینی	جز سر و دست و پا نمی‌ماند

لشکری بود و نیست با عباس

و خدا مست کیست یا عباس

سر فراز از تمامی سرها	سروری کن امیر سرورها
حضرت نافذ البصیره ما	با تو یک شاخصند باورها
چقدر خورده‌ای در روضه	نان و سبزی نذر مادرها
چقدر گفت پیش تو زینب	خوش به حال تمام خواهرها
همه در سایه تو خوابیدند	روی گل‌ها گرفته‌ای پرها

ای تمامی غیرت حیدر

شرف الشمس حضرت حیدر

با تو ای ماه روشنی داریم	حرف‌های نگفتنی داریم
چه خیالی است از گره هامن	دست وقتی به دامنی داریم
شب میلاد تو سر سال است	بین خود چند آرمنی داریم
سینه ماست جای غم‌هایت	آه قلبی شکستنی داریم

جان ام البنین مرا دریاب

پشت ما، سرزمین ما دریاب

شاعر: محمود زولیده قالب شعر: رباعی وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

دریای دُر از دلِ صدف می‌آید	تبریکِ سه نور، با شعف می‌آید
خورشید و مه و ستاره یکجا جمعند	عطرِ صلوات از نجف می‌آید

شعبان مه با صفای خاتم باشد	میلاد سه آزاده عالم باشد
نذر قدم حسین و عباس و علی	ذکر صلوات ما دمامد باشد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مهدی نظری

علم افراشته قلۀ دنیا عباس
اولین گل پسر اُمّ بنین و حیدر
وارث هیبت مولا؛ همه عشق حسین
صاحب پرچم فرماندهی عاشورا
ای عموی علی اکبر پُدر تشنه مشک
بانفس های تو هر مُرده دلی زنده شود
با ادب هست هر آنکس به شما منتصب است
روز میلاد تو میلاد خدای ادب است
روز میلاد تو هر سینه علی آباد است
ساقی کربلا هستی و با آمدنت
کاسه خالی هر دلشده ای پُر باده ست
روز میلاد تو حیدر بخودش گویا گفت
بوسه زد دست خدا دست تو را آقا یا
نام زیبای تو هر ذائقه را شیرین کرد
عاشق روی تو فرهادتر از فرهاد است
به علی حیدر کرار شدن می آید
به تو عباس علمدار شدن می آید

^۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

اولین گل پسر ام بنین و حیدر	سومین شیر نر حضرت زهرا عباس
روز میلاد تو حیدر بخودش گفت علی	بازوان پسرت سخت تر از فولاد است
تو جگردارترین زاده حیدر هستی	مثل ارباب به زینب تو برادر هستی
با غضب کردن تو مالک اشتر ترسید	بعدفهمید که جنگاوری ات بی همتاست
تو ابوفاضلی و دلبری ات بی همتاست	تو ابالفضلی و ویرانگری ات بی همتاست

عالم از عشق تو بی‌تاب شود حق دارد	ماه از نور تو بی‌خواب شود حق دارد
سالی یک دوره اگر درس ادب داشتنت	در تمامی جهان باب شود حق دارد
دری از صحن تو باز است سوی صحن حسین	در صحن اولوالالباب شود حق دارد
بالدب هستی و با غیرتی و آقا؛ پس	چون توئی ساقی ارباب شود حق دارد
پسر شیر خدا ای گهر اُمّ بنین	خاک پای تو زر ناب شود حق دارد
پدر مشک تویی آب بفرمان تو است	پس ضریح تو پر از آب شود حق دارد

تو عَلم‌دارترین زاده حیدر هستی

مثل ارباب به زینب تو برادر هستی

تو ابوفاضلی و دلبری‌ات بی‌همتااست	نه که تنها ادب؛ آب آوری‌ات بی‌همتااست
با غضب کردن تو دشمن ابتر ترسید	بعد فهمید که جنگاوری‌ات بی‌همتااست
نوجوان بودی و پرچم به سر دوش تو بود	همه دیدند که سر لشگری‌ات بی‌همتااست
آفرین؛ اُمّ بنین چه پسری پرورده	به خدا تربیت مادری‌ات بی‌همتااست
عبد صالح شدنت بنده اللهم کرد	یا اباالفضل خدا باوری‌ات بی‌همتااست

گرهی بسته ندارد به تو دلبسته شده

خوش بحال دل آنکه به تو وابسته شده

کربلا رفتی و ماه از برت افتاد زمین	اشکها از سر چشم ترت افتاد زمین
به فدای سرو دستت که علی میبوسید	ناگهان بازوی آب آورت افتاد زمین
تیری آمد وسط هلهله‌ها خورد به مشک	شیشه عمر علی اصغرت افتاد زمین
خبر آمد به سوی اهل حرم وای عمو	با زمین خوردن تو خواهرت افتاد زمین
در مدینه خبر پرچم سقا پیچید	بی‌هوا اُمّ بنین مادرت افتاد زمین

ای عمو جان حرم، باز به من احسان کن

یک شب جمعه مرا کربلا مهمان کن

شاعر: امیرحسین وطن دوست قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

می‌آید از بهشت خبرها یکی یکی
وقتی علی دوباره قدم می‌زند به خاک
بالا بلندی آمده و پیش قامتش
تنها خلیل نیست که یعقوب هم رسید
یک قوم از جمالش و یک قوم از جلال
خورشیدی از قبیله هاشم دمیده تا
امشب گشوده شد همه درها یکی یکی
مبهوت می‌شوند نظرها یکی یکی
خم می‌شوند کوه و کمرها یکی یکی
قربانیش کنند پسرها یکی یکی
دل نه که می‌درند جگرها یکی یکی
حیران کُند نگاه قمرها یکی یکی

نامش حماسه را به غزل بند می‌زند

أُم البنین به فاطمه لبخند می‌زند

ای جامع جمیع نشانی مرتضی
گیسوی توست رشته جان امیرعشق
وقت رکوع می‌رسد از دست‌های تو
با تو گدا میان مدینه نیافتم
وقت نبرد بازوی تو ارث برده از
عباس نه تمام جوانی مرتضی
ابروی توست طاق کمانی مرتضی
بر دست ما عقیق یمانی مرتضی
ای سفره‌دار سفره خوانی مرتضی
حال و هوای ضربه آنی مرتضی

توحید، رستگاری از تو شنفتن است

آموزش نبرد فقط از تو گفتن است

ما را دلیست بس که خراباتی شماست
این اشک چشم را به امیری نمی‌دهم
مردم مرا به چشم غلامیت دیده‌اند
شاید شبی به کوچه ما هم گذر کنی
از آب و خاک صحن سماواتی شماست
این قطره قطره‌ها همه سوغاتی شماست
این‌ها هم از عنایت ساداتی شماست
با سر رسیده‌ایم که خیراتی شماست

دست مرا به پای غمت بسته علقمه

دستم بگیر حضرت بی‌دست علقمه

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حسن لطفی

خدا زمین و زمان را دوباره حیران ساخت
تمام شوکت خود را به شکل انسان ساخت
کشید قامت او را قیامتی برخاست
برای غارت دل ها سپاه مژگان ساخت
ز اوج شانه او آسمان به خاک افتاد
رای هراس زلفش دلی پریشان ساخت
میان طاق دو ابروی او گره انداخت
از آن دو تیغ گره خورده باد و طوفان ساخت

خدا برای حماسه دلاوری آورد

برای شیر خدا شیر دیگری آورد

نسیمی از تو وزید و زمین شکوفا شد
بهشت در به در کوچه های دنیا شد
برای این که به پای تو بال و پر بزنند
در ازدحام ملائک دوباره دعوا شد
همان شبی که رسیدی مدینه یادش هست
نگاه کردی و عالم پُر از مسیحا شد

نگاه کن که تمام دلم طلا گردد

که گر اشاره کنی خاک کیمیا گردد

شکوه چشم تو هوش از سر گلها برد
زلالی آمدنت آبروی دریا برد
بهبانه تو به صحرا کشید مجنون را
کشید عکس تو و دودمان لیلا برد
شمایلی ز تو یوسف شبی به خوابش دید
حدیث روی تو گفت و دل از زلیخا برد
قسم به چشمان مست آهوها
که گرد راه تو صبر از تمام صحرا برد
شکافت سینه امواج سهمگین را باز
کسی که نام تو را در کنار دریا برد

قسم به مشک قسم به دلت که بی همتاست

خوشا به حال تو آقا که مادرت زهر است

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

در چمن هیچ گلی نیست به زیبایی تو
تا ببینند دمی روی تماشائی تو
غرق گل شد همه جا فصل شکوفائی تو
بر لب مرغ سحر نغمه شیدائی تو
می کند دست خداوند پذیرائی تو

پُر شد از شرم و ادب دفتر دانائی تو
به خدا در همه جا سرمه بینائی تو
غرق ایمان و دعا شد دل دریائی تو
شور اخلاص تو و دست توانائی تو
آفرین بر ادب تو، به شکیبائی تو
در ره دوست فدا شد همه دارائی تو
چشم دارند بر آن معجز عیسائی تو
دل پُر شور «وفائی» شده شیدائی تو

ای دل هر دو جهان محو فریبائی تو
همه گل ها به گلستان ادب صف بستند
تا پراکند خدا عطر دل انگیز تو را
چون نسیم سحری عقده گشائی تو بود
شب میلاد تو با بوسه به روی چو مه ت^۱

ادب آموز جهانی و به دانشگه عشق
از غبار قدم نور دل فاطمه بود
همه شب تا به سحر بر سر سجاده عشق
تکیه بر بازوی خبیر شکن حیدر زد
چشمه علقمه شرمنده ز ایثار تو شد
همه هستی تو دست و سر و جانت بود
باب حاجات خلاق توئی و خلق جهان
هرکسی بر سر خود شور و هوائی دارد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل **مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر**؛ پیشنهاد می کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید موضوع بوسه حضرت علی بر دستان حضرت عباس در وقت ولادت و ... در هیچ کتابی نیامده

می کند دست خداوند پذیرائی تو

شب میلاد تو با بوسه زدن بر دست

شاعر: مجید نال

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

روزی شعر من امشب دو برابر شده است
 چون که بانوی کلابیه پسر آورده
 هر که از قافله فطرسیان جا مانده
 زور بازوی تو بی حد و عدد خواهد شد
 با وجود تو زمین حیدر دیگر دارد
 از در خانه او پا نکشیدم هرگز
 «کاشف الکرب» تویی؛ خنده ارباب تویی
 روی چشم تو بود جای حسن جای حسین
 پیش خورشید و قمر سایه تو سنگین است
 ساقی ما چه شرابی چه سبویی دارد
 صحبت از مردی تو کار بنی هاشم بود
 تیغ چرخانده ای و پیش توفوفان هیچ است
 وسط جنگ زمین را به زمان دوخته ای
 ای جوان! پیر رخت کیست از آن شاه بگو؟
 او علمدار حسین است ببخشید مرا

چون که سرگرم نگاه دو برادر شده است
 چشم وا کن، پدر خاک قمر آورده
 نظرش خیره به گهواره سقا مانده
 بعد از این اُم بنین، اُم اسد خواهد شد
 کعبه جا دارد اگر باز ترک بردارد
 چون حسینی تر از عباس ندیدم هرگز
 «پدر خاک» علی و «پدر آب» تویی!
 هست ما بین دو ابروی تو بین الحرمین
 لیک در محضر زینب سر تو پائین است
 بنویسید رقیه چه عمویی دارد
 نام تو در دل میدان رجز قاسم بود
 لشگری نزد تو گر آمده میدان، هیچ است
 فن شمشیر زنی را ز که آموخته ای؟!
 «أشهد أن علیاً ولی الله» بگو
 مدح او کار حسین است ببخشید مرا

بخش دوم:

اشعار مدح

حضرت عباس علیه السلام

شاعر: محسن راحت حق

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

پسر اُمّ بنین باشی و دریا نشوی؟
 مطمئنم که ادب را ادب آموخته‌ای
 قامتت سرو رشیدیست پُر از هیبت و شور
 شغلِ تو نوکری و پیشه‌ی تو رفعِ عطش
 پرچمِ کربلا را عَلمِ افراشته‌ای
 با غبارِ در میخانه‌ی ارباب شدن
 می‌شود مرهم دردِ دگران باشی و بعد
 ای وفادارترین! دستِ تو در دستِ خداست
 زندگی کردنِ تو بر همگان ثابت کرد

قمرِ هاشمیان باشی و رعنا نشوی؟
 می‌شود محترم و فاتحِ دلها نشوی؟
 می‌شود باشی و خوش منظر و بالا نشوی؟
 جا ندارد که به لب تشنه، تو سقا نشوی!
 کاشفِ کرب حسین می‌شود آیا نشوی؟
 می‌شود آخرش آقا که تو مولا نشوی؟
 با عنایاتِ خدا مثلِ مسیحا نشوی؟
 حیف باشد که شفاعتگرِ فردا نشوی
 نوکری کن خجل از حضرت زهرا نشوی

شاعر: مهدی شریف زاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

عمریست مه‌رت جا در این دلها گرفته
 از روز اول گریه‌کن‌های شمائیم
 شکر خدا ما سینه‌زن‌های حسینیم
 باب‌الحوائج حضرت باب‌الحسین است
 ما دامن باب‌الحوائج را گرفتیم
 دارد تعلق به همه، که آرمنی‌ها
 پس خوش به حال هر که شد عبد ابوالفضل
 هر کس که می‌گیرد برات کربلا را
 جز این نبوده نوکرش هر چه بخواهد

دستان ما را مادرت، زهرا گرفته
 قطره همیشه دامن دریا گرفته
 در زیر پرچم نوکری معنا گرفته
 با لطف او شور حسینی پا گرفته
 تا مشکلی در کارمان بالا گرفته
 حتی مسیحی حاجت از آقا گرفته
 هر که مُراد از حضرت سقا گرفته
 رفته است قبلش علقمه امضا گرفته
 از حضرت عباس تاسوعا گرفته

وزن شعر: فاعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حسن کردی

چار فصل دلم بهاری شد	گفتم عباس و غم فراری شد
نام عباس ذکر کاری شد	هر کجا که گره به کارم خورد
بسکه از او جواب آری شد	آرزوهای ما بزرگ شدند
دست عباس دست یاری شد	بین دنیایی از رفیقانم
روزگارم چه روزگاری شد	تا که بر نوکری قبولم کرد
این برای من اعتباری شد	سنگ او را به سینه‌ام زدم و

من که در سایه علمدارم

به مددهای او بدهکارم

نه فقط کارها، شفا سخت است	بی‌بالفضل کارها سخت است
زندگی بی‌غم شما سخت است	برکت زندگی نوکرها
بی‌عزای تو حال ما سخت است	ما که عادت به روضه‌ها داریم
حاجتی می‌شود روا؟ سخت است	بی‌تو و ذکر کاشف‌الکربت
کار هر روز این گدا سخت است	بی‌مدد از دم ابوفاضل
نروم باز کربلا سخت است	زائر اربعین هر سالم

جان ما در پناه عباس است

مستمند نگاه عباس است

تکیه‌گاه سترونی دارم	با تو تقدیر روشنی دارم
زیر پای تو گلشنی دارم	فرش راحت کن این دلم را که
مادر پاک دامن‌ی دارم	من که دلدادۀ توأم یعنی
بر تن خویش گردنی دارم	من به شوق فدایی‌ات شدن است

سایه‌سار دلم بود علمت تا علم هست مأمنی دارم
 مُهر بر لب زدم ولی با تو یک جهان حرف گفتمی دارم
 ساقی کربلا ابوفاضل
 حضرت عشق یا ابوفاضل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ولی الله کلامی

عشق در سایهٔ شخصیت عباس من است
 هرچه دارم همه از دولت عباس من است
 شیر مردان وله از صولت عباس من است
 عکسی از نیم رخ صورت عباس من است
 هنر آن است که در طینت عباس من است
 این همان قطره‌ای از همت عباس من است
 بدل غیرت من غیرت عباس من است
 کرده کاری همه‌جا صحبت عباس من است
 به حقیقت قسم این شهرت عباس من است
 سروها در عجب از قامت عباس من است
 این بزرگی‌ست، که از عزّت عباس من است
 قدرت لم یزلی قدرت عباس من است
 دین فروشی بری از ساحت عباس من است
 سبب حالت من حالت عباس من است
 صفحهٔ سینه پر از محنت عباس من است
 غصه قلب حسین غربت عباس من است

اهل عالم، هنر، خصلت عباس من است
 منم آن یار امین حامی دین، اُمّ بنین
 همسرم شیر خدا و پسرانم همه شیر
 در شب چاردهم، ماه که پُر نورتر است
 هنر آن نیست که لب‌تشنه بمیری به کویر
 تشنه لب داخل دریا شد و عطشان برگشت
 غیرت الله علی بی‌بدل است، اما گفت
 نه فقط یثرب و شامات و نه ایران و عراق
 هر کسی را نتوان باب حوائج گفتن
 کوه‌ها شد متحیر به ثبات قدمش
 جثه‌اش گر چه ز شمشیر جفا کوچک شد
 قدرت آن نیست به یک حمله سپاهی بکشی
 یا علی گفت و امان‌نامه ز دشمن نگرفت
 هی نگوئید چرا اُمّ بنین پیر شده
 دست‌های پسرم گشته قلم در لب آب
 این شنیدم زده فریاد، غریبم مولا

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا آهی

سلام من به تو ای پهلوان ابوفاضل
 یَم تَفْضُلِ این خاندان ابوفاضل
 علم بدوش و مه آسمان ابوفاضل
 گل مُعْطَرِ باغ جنان ابوفاضل
 به حق شاه نجف، الامان ابوفاضل
 تویی عظیم و حقیر است زبان ابوفاضل
 دلیر جنگی و شیر ژیان ابوفاضل
 گشوده می‌شود از هم دهان ابوفاضل
 صدا کرده تو را هر زمان ابوفاضل
 ندیده مثل تو هر دو جهان ابوفاضل

سلام از دل و جان بر تو جان ابوفاضل
 اُمید آل علی کُن نظر گدایت را
 تمام دار و ندارم فدایت آقاجان
 شمیم نام دل آرای تو دل انگیز است
 مدد ز غیر تو ننگ است برای نوکرتان
 توان ما نبود مدحتان کنیم انشاء^۱

میان خلق خدا چون علی بی بدلی
 ز بس که جنگ تو زیبا بُود یلِ حیدر
 روا شده همه حاجات نوکرت آقا
 تو معنی ادبی و تَجَلّی عشقی

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

«زیر علمت امن‌ترین جای جهان است»
 مانند نفس لازم و مثل ضربان است
 تعریف سجایای تو مافوق بیان است
 در جان تو روح علوی در جریان است
 یا رب به ابالفصل فقط ورد زبان است
 رؤیای دل انگیز حرم راحت جان است

در هیأت دل نقش تو چون روز عیان است
 در کالبد عاشق ما مهر ابالفصل
 ای حضرت معصوم ستایشگر فضلت
 تقدیر تو مانوس به سجاده و شمشیر
 سوگند به کعبه که به هنگام بلایا
 هر جا که دل آشوب شدیم از غم دنیا

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: رضا مشهدی

چگونه وصف کنم یک جهان شجاعت را چگونه نقش زخم چشمه عبادت را
 چگونه ثبت کنم لحظه‌های طاعت را چگونه رسم کنم راه و رسم غیرت را
 اگر تمام ادیبان ز تو قلم بزنند
 به اذن حیدر کرار از تو دم بزنند
 تویی که بر همه خلق مقتدا هستی تویی که در ادب و فضل منتها هستی
 تویی که قوت بازوی مرتضی هستی تویی که ساقی و سقای کربلا هستی
 وزیر کشور عشقی و شاه علقمه‌ای
 تو نور چشم علی و عزیز فاطمه‌ای
 کیم من آن که شدم ریزه خوار احسانت کیم من آنکه که همیشه اسیر و حیرانت
 کیم من آنکه کنم جان خویش قربانت کیم من آنکه که بود دست من به دامت
 حوائج همه خلق را روا کردی
 مرا ز بدو تولد شما دعا کردی
 گدای کوی توأم بی‌پناه آمده‌ام به شوق دیدن نیمه نگاه آمده‌ام
 به خاکبوسی تو سر به راه آمده‌ام دلم شکسته ببین روسیاه آمده‌ام
 بیا و روز قیامت مرا شفاعت کن
 دوباره مثل همیشه بیا عنایت کن
 دلم هوای تو کرده هوای آن حرمت هوای سینه‌زنی زیر بیرق و علمت
 هوای روضه آن دست و بازوی قلمت چو شمع آب شوم از گدازه‌های غمت
 به قفل بسته دل‌ها فقط کلید تویی
 شفیع محشری و بر همه امید تویی

شاعر: هستی محرابی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

کوه می‌سازد نگاه دل‌نشینت کاه را یوسف گمگشته کرده با تو پیدا راه را
 عشق در ذات تو معنا می‌کند الله را ماه هفتاد و دو تن! شرمنده کردی ماه را
 ای دلاور! خوب عهدی با برادر داشتی
 جای دست از تیر دستان روی پیکر داشتی
 جذبۀ ماهی و چشم آسمان طائر توست طایر قدسی و دل جولانگه پرواز توست
 از ولادت تا شهادت زینب دمساز توست واژه باب الحوائج در لقب اعجاز توست
 جایگاهت بس رفیع است و مقامت محترم
 می‌شود در کربلا نام تو سقای حرم
 اسوه عشق و ادب هستی و تندیس وفا در مقام بندگی آئینه روی خدا
 آمدی ساقی شوی در خیمه آل عبا تا بریزد خون پاکت در زمین کربلا
 در لقب سقا و صدیق، عبدصالح، مستجار
 خشم سخت ابروانت مثل تیغ ذوالفقار
 هر که کوبیده در تو دست خالی بر نگشت در تمام عمر خود بیچاره و مضطر نگشت
 هست بیچاره هر آنکه سائل این در نگشت هر که از عشقت چشیده، عاشق دیگر نگشت
 نیست روزی که صدایت نشکفت در جان ما
 ماه ما گنجینه عشق است در ایمان ما
 دوست و دشمن نهند انگشت حیرت بر دهن هم علمدار حسین و هم وفادار حسن
 کربلا همپای ارباب و شهید بی‌کفن او که دارد زخم از اهل شقاوت بر بدن
 در بلا جان داد و اما بنده کافر نشد
 تا ابد شرمنده روی علی اصغر نشد
 عشق در اعماق جانش شور و بلوی می‌کند چیست در نامش مگر اینگونه غوغا می‌کند

قفلِ هرچه بسته را با چشمِ خود وا می‌کند کورِ مادر زاد را با عشقِ بینا می‌کند
 بس که نامِ یا ابا الفضل آفتابِ رحمت است
 ماه و خورشید و فلک بر گردِ او در حرکت است
 ای خوشا آنکه به لطفِ درگهش امید داشت در نگاهِ آسمانش هم مَه و خورشید داشت
 او که از دستِ حسینش لوحی از تایید داشت جرعه‌جرعه عشق را در ساغرِ توحید داشت
 تا که تصویرش دلِ آئینهٔ آب آمده است
 جان او از آهِ طفلان در تب و تاب آمده است!

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: میلاد یعقوبی

ای عبد صالحی که بُود حق کلام تو
 دارم امیدها به علیک السلام تو
 بابت علی و اُمّ بنین هست مام تو
 یعنی که شامخ است به عالم مقام تو
 هنگامه‌ای که زندگی‌ام شد بنام تو
 یک لحظه گر ز من لب خود را به جام تو
 از آن زمان که جان و دلم شد غلام تو
 بر من رسیده لطف همیشه مدام تو
 باب الحوائجی و کنند احترام تو
 آزادگی و درس مروّت پیام تو
 آنهم به پاس کوشش و آن اهتمام تو
 با چشم خود نظاره کند بر قیام تو
 آبم کشد خجالت از حُسن مرام تو

گفتم توسلی کنم امشب بنام تو
 همراه فطرس است همیشه سلام من
 داری نصب ز نور و شجاعت همین بس است
 غبطه‌خور تواند شهیدان راه حق
 جور دگر معامله با من نموده عشق
 مست می دگر نشوم تا به روز حشر
 بر تخت پادشاهی عالم نشسته‌ام
 در لحظه لحظه گذر زندگانی‌ام
 حتی آرامنه به تو هستند ملتمس
 دارد برای خلق همه اهل روزگار
 جای دو دست هدیه نموده دوبال را
 محشر تمام قد شده در روز حشر تا
 تشنه لبی تو بر لب دریا هنوز هم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عالیه رجبی

در کنارت عشق‌ها دارند شور دیگری
 سرزده از شانه‌های کوه نور دیگری
 یا شرابت هست از جام طهور دیگری
 دست و پا باید کند این‌بار طور دیگری
 مطمئنم می‌دهد فرمانِ صور دیگری
 ارمنی‌ها دوستت دارند جور دیگری
 احتیاجی نیست به سنگ صبور دیگری

باتو نسبت داشتن دارد غرور دیگری
 چهارده معصوم یک نورند، اما ماه تو
 یا هوای مستی تو فرق دارد با همه
 ای خداوند وفا! موسی برای دیدنت
 پای دستان تو وقتی در میان باشد، خدا
 گرچه عالم را گرفتار خودت کردی ولی
 باوجود تو برای سینه تنگ حسین

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: ناشاس

شاهد مکتب یقین عباس
 ید بیضا در آستین عباس
 در سپاه مجاهدین عباس
 کیست سردار راستین عباس

ای فدایی راه دین عباس
 داشتی در قیام عاشورا
 تو علمدار فضل الهی
 چون تو در مذهب وفا داری

چه بگویم که گفت خیر الناس

رحم الله عمی العباس

در وجود تو هست در همه حال
 ای حسن سیرت و حسین خصال
 دست‌های بریده‌ات پر و بال
 با سلام تو می‌رسد به کمال

رنگ و بوی علی و احمد و آل
 ای کتاب مکارم اخلاق
 می‌شود در عوالم ملکوت
 تو همان عبد صالحی که نماز

دست یزدان در آستین داری

اثر سجده بر جبین داری

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجید قاسمی

سردار حرم ماه عموهای سه‌ساله
عطر دم طاووس حرم مهدی موعود
ای محرم "لا حول ولا "عالی واعلی
آوای سحرها و مه کامل مولا
ای گوهر علم و کرم و هاله احساس
هم اسوه دلدادگی و روح وصالی
گردم صدوده دور دگر دور حرم را
در معرکه کی سر دهم ای مرد علمدار

ای سوره طاهای دل‌آرای سه‌ساله
ای سرو علی حاصل آرامی هر رود
کرار دو عالم صد و ده سوره اسرا
ای روح دعا‌های مدام دل مولا
آلاله آل‌اللهی و سوده الماس
هم راه صراطی و همی راه کمالی
مسرورم اگر که دهی آمال سرم را
آماده دلدادگی‌ام ای دل و دلداری

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوریا هاشمی

بی‌دست و فوق دستها یعنی ابالفضل
دارالادای قرض ما یعنی ابالفضل
رمز قبولی دعا یعنی ابالفضل
جمع شجاعت با سخا یعنی ابالفضل
با هر غریبه آشنا یعنی ابالفضل
هرجا که شد حرف از وفا یعنی ابالفضل
بالا نشین اولیا یعنی ابالفضل
آئینه حیدر نما یعنی ابالفضل
سقای دشت کربلا یعنی ابالفضل
یعنی مقام شافع محشر بگیرد

انافتحنای خدا یعنی ابالفضل
هرکس گرفتار آمده آسوده باشد
یا کاشف الكرب الحسین ما کلید است
نیم دلش وقف حسن نیم حسین است
دست ردش را ارمنی‌ها هم ندیدند
هرجا که شد حرف از کرم یعنی حسن جان
بر شأن او کل شهیدان غبطه دارند
اصلا علی را در وجودش جمع کردند
یاد قدیمی‌ها دوباره دم گرفتیم
دستش جدا شد تا که بال و پر بگیرد

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمد رضا سروری

عرصه بر لشکر دشمن شده زین حمله به تنگ
حمله از هر دو طرف بر سپه کوفه برند
هاشمی زاده با غیرت و اصل و نسبند
حین یک ضربه خود، کار دو صد می سازند^۱

وسط معرکه گردیده مبارز بطلب
یک تنه تشنه در آورده از این کوفه دمار
جوی خونی به زمین گشته روان از پی او
این زبان بسته نگاهش به نگاه همه است
دیگری میسر به تیغ دو پیکر سپرد
لرزه بر حرمله‌ها با نگهش می‌فکند
رزم سردار حسین ارزش دیدن دارد
در بیابان بلا یک تنه غوغا کرده
طول عمرش به وفا در همه جا یاور او
مثل یک روح که نشسته به دو قاب بدنی
مثل عباس و حسین یار و برادر نبُود
پنجه در پنجه‌دستان شریفش بشود

وقت میدان شده عباس و حسین در صف جنگ
رجز هاشمیان روی لب و حمله‌ورند
مرد میدان نبردند و غیور عربند
تیغ حیدر به کف و سوی عدو می‌تازند
شاه عطشان جهان حضرت سلطان عرب
عبُدوها همه از یورش او پا به فرار
فکند روی زمین دست و سر و پای عدو
اسب او شاهد رزم پسر فاطمه است^۲

یک برادر به صف میمنه یورش ببرد
پشت هر صف شکن از ضربت او می‌شکند
رجز ساقی لب تشنه شنیدن دارد
مثل حیدر به سر زین فرس جا کرده
هم علمدار حسین باشد و آب آور او
بی‌برادر نخورد آب و نگوید سخنی
کس جلودار ابوالفضل دلاور نبُود
یک سپاهی نتواند که حریفش بشود

^۱ . بیت زیر به جهت انتقال بهتر معنای شعر و تبیین روح حماسی بیشتر رزم حضرت تغییر داده شد

تیغ حیدر به کف و سوی عدو می‌تازند حین یک ضربه خود، کار دو تا می‌سازند

^۲ . با توجه به اینکه نام ذوالجناح در منابع معتبر نیامده و این نام برای اولین بار در قرن دهم در کتاب روضة الشهداء آمده است

بیت زیر تغییر داده شد

این زبان بسته نگاهش به نگاه همه است

ذوالجناح شاهد رزم پسر فاطمه است

هر که آید به مقابل، به نگاه پس برود
مگر از سمت کمینگاه به قفایش بزنند
لشکری غرق تحیر شده رزم آوریش
شرح جنگ آوری و یورش عباس و حسین

ضربه ناخورده هر اسان شده واپس برود
یا که از زیر فرس ضربه به پایش بزنند
الامان از غم بی‌آبی و بی‌یاوری‌اش
سروری گو به کنار الم و شیون و شین

شاعر: عماد بهرامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای چهره منور تو رهنمای خلق
اصلاً شبیه نیست به ما آفرینشت
یک در هزار علت خلق تو این بُود
هنگام رفتنت به زمین دید آسمان
از کعبه بیشتر سر کوی تو دیده شد
باب الجوائج همه حاجت گرفته‌ها
دستی که شد دخیل تو خالی نمی‌شود
میزان قرب ما به خدا حد عشق توست
چشمت بهشت و اخم شما دوزخ من است
من هر چه خواستم به شما رو زدم فقط
زوار کربلا چقدر با تو راحتند
پیش فرات رفتن زوار دیدنی‌ست
آه ای فرات دست علمدار ما چه شد؟
پاشو که چشم‌های عدو هرز می‌رود
تا که علم ز دست تو افتاد بر زمین
هر مجلسی که خوانده شده روضه عطش

ای نوکری خانه تو ادعای خلق
ای نور ذات اقدس تو ماورای خلق
روزی رسان رسانده تو را حق برای خلق
دارد قمر به روی زمین هم هوای خلق
وقت مراجعه به خدا رد پای خلق
بازوی حیدری تو مشکل‌گشای خلق
دست شماسست پر شدن دستهای خلق
با حُب تو محاسبه گردد بهای خلق
ای خاستگاه و مأمن خوف و رجای خلق
هستم گدای تو که نباشم گدای خلق
امن است در جوار حریم تو جای خلق
وا می‌شود به روضه خونبار پای خلق
با پیکری رشید چه کرده جفای خلق
بغضی شکست در نفس نینوای خلق
از دیده‌ها چکیده شد اشک عزای خلق
مثل خود رباب گرفته صدای خلق

شاعر: حسن کردی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آواز عشق بی تو صدایی نداشته‌ست قبل از تو عشق راه به جایی نداشته‌ست
 جان ادب بدون تو نایی نداشته‌ست دنیای بی تو هیچ صفایی نداشته‌ست
 با تو طلوع عشق و ادب را رقم زدند
 غم را ز قلب‌های محبان قلم زدند
 نام تو اولین قسم پاک عالم است ایمان تو شبیه قدم‌هاست محکم است
 در حسرت لبان تو لبهای زمزم است از تو هر آنچه می‌شنوم باز هم کم است
 نامت ز کودکی به لب ما ترانه بود
 عباس عشق بود علم‌ها بهانه بود
 ای سر به زیر پیش تو والا مقام‌ها ای مقتدای قاطبه با مرام‌ها
 بالاست پرچم تو کنار امام‌ها لال‌اند در مقابل مدحت کلام‌ها
 در راه عشق چیره به بی‌حاصلی شدیم
 گفتیم یا حسین و ابوفاضلی شدیم
 در شرق و غرب حضرت مشگل گشتا تویی در شهر درد کوچه باب الشفا تویی
 آئینه تمام قد مرتضی تویی تفسیر عبد صالح بی‌ادعا تویی
 ما شیعه‌ایم و کار جهان شد به کام ما
 در هر نماز سمت تو باشد سلام ما
 در مهد نور شهره به قرص قمر شدی در دلبری ز اهل هنر با هنر شدی
 هر جا نبرد بود تو مرد خطر شدی ضرب المثل برای دل پر جگر شدی
 مصداق با شکوه ابالفصل می‌شود
 پژواک لفظ کوه ابالفصل می‌شود

جای تو هست در دل تقدیر کربلا با تو حماسی است مزامیر کربلا

زیباتر است با تو تصاویر کربلا کعبه‌ست زیر سایه تأثیر کربلا

محشر که دستهای تو باب شفاعت است

سینه‌زن تو را چه خیال از قیامت است

دست کریم خسته بخشش نمی‌شود وقت عطا معطل خواهش نمی‌شود

عباس جز به نور ستایش نمی‌شود فضلش به صد کتاب نگارش نمی‌شود

چرخیده کارها ز طفیل کریم‌ها

عباس بوده مُرشد خیل کریم‌ها

ای سایه‌سار عالمیان پرچم شما ای تکیه‌گاه پیر و جوان پرچم شما

بالاست تا ابد به جهان پرچم شما راه بهشت داده نشان پرچم شما

زائر رسید صحن تو و رستگار شد

شهر بهشت در حرمت آشکار شد

این دستها که رو به ضریح دراز شد از روزگار سفلۀ دون بی‌نیاز شد

نامت کلید بود و در بسته باز شد عباس گفتم و همه جا چاره‌ساز شد

یا کاشف الکروب ببین دل شکسته‌ایم

تنها به آستان شما چشم بسته‌ایم

سوگند بر خروش فرات و خجالتت بر چشم‌های خون زده پر جراحتت

بر گریه حسین زمان شهادتت مبهوت مانده کربلا از حمایتت

روح القدس به خامۀ خام نگاه کرد

مدحت دوباره حال مرا رو به راه کرد

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسین ملکیان

از سر نپرد مستی، در سر که تو باشی
دلدار و دلارام و دلاور که تو باشی
ذکری به من آموخته مادر، که تو باشی
بر یوسف این قوم، برادر که تو باشی
این سو که حسین و سوی دیگر که تو باشی

مست‌اند همه، ساقی و ساغر که تو باشی
در هیچ دلی هیچ غمی راه ندارد
تکرار ابوالفضل ابوالفضل ابوالفضل
از گرگ هراسی به دلی راه ندارد
بین‌الحرمین امن‌ترین جای جهان است

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

اذن ورودم در غزل شد یا ابوالفضل
مشکل گشای مردم دنیا ابوالفضل
بی‌نقص، بی‌مانند، بی‌همتا ابوالفضل
برپاست، وقتی هست پا برجا ابوالفضل
کشتی حسین و ساحل دریا ابوالفضل
هستی کفیل زینب کبری ابوالفضل
روزی که کردی عشق را معنا ابوالفضل
بالا‌تر از بالاتر از بالا ابوالفضل
مفتاح این روزی ست ذکر یا ابوالفضل
"لا کاشف الكرب الحُسین، إِلَّا ابوالفضل"
تا آبروداری کنی فردا ابوالفضل
بر خاک پای حضرت زهرا، ابوالفضل
یک قوم را انداختی از پا ابوالفضل
دیدي علمداری زینب را ابوالفضل؟

آغاز کردم شعر خود را با ابوالفضل
هرمشکلی از دید من سهل است تا هست
مثل خدا، مثل محمد، مثل حیدر
این پرچم و این مجلس و این شور و مستی
با این مراعات نظیر، اهل نجاتیم
تو کیستی که با وجود دو امامش
مجنون خجل گردید و لیلی شرمگین شد
ای پرچم نام بلندت در دو عالم
رزق حقیقی، گریه کردن بر حسین است
ذکر توسل‌های من در خلوت این است
دیروز از آب روان راحت گذشتی
ضرب المثل شد تا ابد طرز سجودت
با رفتن این گونه‌ات ای مست بی‌دست
در شام با رأس تو رأس شاه می‌گفت:

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی سلیمان

باد دور پرچمت یاقق و یا هو می‌کند
 زیر پای زائرت را آب و جارو می‌کند
 خادم تو با اشارت‌های ابرو می‌کند
 این که بین جمعیت دارد هیاهو می‌کند
 پهلوان با نام تو انگار جادو می‌کند
 لطف تو این کمترین را هم غزل گو می‌کند
 روز محشر تازه دست خویش را رو می‌کند

ماه در کنج شبستان تو سوسو می‌کند
 روح با دیگر ملائک هر سحر در صحن تو
 آنچه را یک عالم از انجام دادن عاجزند
 ساعتی پیش از زیارت لال مادرزاد بود
 وزنه سنگین است و مردافکن ولی در معرکه
 لاجرم ای شاه بیت بی‌مثال معرفت!
 این همه یک ذره از فضل ابا الفضل علی‌ست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سعید مرادی

آیت الله معظم سید ارض و سما
 یابن قتال العرب یابن علی المرتضی
 یوسف ام البنین آقای کل ماسوا
 ای امیر علقمه سلطان عرش و کبریا
 بهترین تفسیر او ادنی و هم قالو بلا
 ای قیامت قامت ای مصداق والشمس والضی
 ای علمدار حرم سر لشکر صاحب لوا
 ای فروغ سرمدی ای چشمه آب بقا
 حضرت پشت و پناه پادشاه سر جدا
 عالمی در وادی عشق تو باشد مبطلا
 گوشه چشمی نما از لطف و رحمت بر گدا

آیه انّا فتحنا یم قیام کربلا
 حضرت دُخْر الحسین آیینۀ لطف خدا
 شیر مرد هاشمی سردار دشت نینوا
 ساقی لب تشنگان دریای ایثار و حیا
 حضرت باب الحوائج قبلۀ اهل ولا
 تشنه دریا دل ای امید اهل خیمه‌ها
 حضرت باب الحسین ای کوه تقوا و صفا
 مظهر عشق و ادب یاساقی مشکل گشا
 ای امیر لشکر سلطان مصباح الهدی
 ای سپهر غیرت و عزت همای دلربا
 محور خلقت تویی ای شافع روز جزا

شاعر: محسن حنیفی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

یا والقمر! والشمس! مزمل! اباالفضل! ای قبله گاه شاعر بیدل اباالفضل!

الفاظ موج و، دامننت ساحل اباالفضل! یا دائم الفضل علی السائل اباالفضل!

تو صاحبم هستی و من تنها رعیت
پابوسی‌ات را کرده‌ام با شعر نیت

ای حضرت عیسی مسیح ارمنی‌ها ای دست‌هایست دستگیر اهل معنا

یا کاشف الکرب تمام اهل دنیا یا عمی العباس فرزندان زهرا

ای ربّ این پیمان‌ها، باب الحوائج
ای پیر سقاخانه‌ها، باب الحوائج

تندیس تقوا و وقار و استقامت ای برگه سبز عبور از قیامت

دست بلند توست، اسباب شفاعت آری قسیم النار و الجنّه، نگاهت

جاری ز سر انگشت تو آب حیات است
بوسه زدن بر دست تو از واجبات است

این پینه پیشانی تو یادگاریست بین تو و معبود تو هر شب قراریست

ماه عشیره معنی شب زنده‌داریست سجاده تو ساغر می‌های جاریست

روی تو جلوه بر رخ مهتاب داده است
اشک تو بوده نخلها را آب داده است

اخم تو خشم حضرت پروردگار است ابروی تو تکرار تیغ ذوالفقار است

این چرخش شمشیر یک حمزه تبار است گفتی: أنا العباس، لشگر در فرار است

از میسره تا میمنه کردی قیامت
کولاک کردی یک تنه کردی قیامت

تا که علم افتاد و دست تو قلم شد زهرا رسید و بیرق روضه علم شد
 ذره به ذره از قد و بالات کم شد قد حسین بن علی پیش تو خم شد
 داغ تو را داده خبر تا مشک پاره
 و اشد ز گوش اهل خیمه گوشواره

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: بهنام فرشی

باید دخیل بارش الطافِ رب شود تا یک قلم به وصفِ رُحّت منتخب شود
 وقتی که شعر در پی اوصافِ حُسنِ توست باید تمام قافیه‌هایش ادب شود!
 ای کاشف الکروبِ عزیزانِ فاطمه شعرم وضو گرفته به تو مُنتسب شود
 من لگه‌ای سیاه در این آستان، قبول لطفی نما که عاقبتم خال لب شود
 دستت به آبِ علقمه خورده عجیب نیست روزی فرات، سرزده ماء العنّب شود
 در صُنْعِ ما خدا به خودش گفته آفرین شاید که ذکرِ صُنْعِ تو یالْعَجَب شود

گفتم چگونه خوانمت ای سرسپاهِ شاه

بی‌اختیار بر لبم آمد جنابِ ماه

با این لغات شأنی تو معنا نمی‌شود واژه طرازِ حُسنِ تو پیدا نمی‌شود
 فرموده‌ای غلامِ حسینی به هر نَفَس آخر غلام این همه آقا نمی‌شود
 رو تافتی ز علقمه اعلان کنی به خلق محتاج رود، حضرتِ دریا نمی‌شود
 می‌خواست دل مقیم ضریحت شود ولی گفتند جای حضرتِ عیسی؟ نمی‌شود!
 تو خادمِ حسینی و من خادمِ توأم این هم ز لطفِ توست و الاّ نمی‌شود!

گفتم چگونه خوانمت ای سرسپاهِ شاه

بی‌اختیار بر لبم آمد جنابِ ماه

وزن شعر: مفعول مفاعیلن فعولن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

ای از همه انبیا درودت	ای روح ائمه در وجودت
عالم همه بر در تو سائل	فرزند علی! ابوالفضائل!
شمشیر حسین و شیر حیدر	سر تا به قدم حسین دیگر
رخسار تو ماه آل هاشم	خود میر سپاه آل هاشم
عشق از نفست وضو گرفته	خون از رُخت آبرو گرفته
اوصاف تو بهترین عبادت	هر روز تو را شب ولادت
پاینده ز توست تا قیامت	توحید و نبوت و امامت
ایثار، چراغ مکتب تو	دانش زده بوسه بر لب تو
شد علم ز دور شیرخواری	با شیر به سینه تو جاری
ای چار ولی معلم تو	ذات ازلی معلم تو
در پیش تجلی جمالت	حرفی نزدند از کمالت
تو علم پدر به سینه داری	تا عرش خدا زمینه داری
ای دست علی در آستینت	آینه کبریا جبینت
تو تشنه و آب را حیاتی	مصباح سفینه النجاتی
ای قلب حسین حائر تو	ز هرا شب جمعه زائر تو
فرزند دو فاطمه ابوالفضل	نازد به تو علقمه ابوالفضل
تو آینه خدا نمایی	تو پشت ولی کبریایی
عالم همه یادواره تو	هر روز بود هزاره تو

مدح تو کند امام سجّاد	این قدر و شرف مبارکت باد
پرواز تو در همه زمان‌ها	با خیل ملک در آسمان‌ها
توحید، تمام سیرت تو	سرمشق همه بصیرت تو
وقتی که میان آب بودی	لبخند به تشنگی گشودی
دریا به وفات آفرین گفت	در وصف تو آب، این‌چنین گفت
حقا که تو نجل بوترا بی	لب‌تشنه تشنگی در آبی
دریا ز غمت به پیچ و تاب است	داغ لب تو به قلب آب است
تنها نه ز آب درگذشتی	یک لحظه ز جان و سر گذشتی
ای سوره آیه‌ایه نور	وی صحن و سرات، قبله طور
دست همگان به دامن تو	قرآن ورق ورق تن تو
میراث شجاعتت ز حیدر	ارث ادبت بود ز مادر
دنیا به هزار رنگ و نیرنگ	بگرفت ز حيله راه تو تنگ
آورد خط امان برایت	کز جان جهان کند جدایت
او را ز درت به خشم راندی	در یاری دوست جان فشاندی
پیوسته حسین را تو دستی	تا حشر بر او برادرستی
هرچند که هستی‌ات فدا شد	دست و سرت از بدن جدا شد
روزی که امام عصر آید	بر خلق، ره فرج گشاید
می‌بینمت ای حسین را یار	آن روز تویی بر او علمدار
آن روز تو با لوای نصری	صاحب علم امام عصری
"میثم" به ثنات خو گرفته	از خاک تو آبرو گرفته

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

ادب همیشه در عالم به نام عباس است
 کبوترانه، شفا جلد بام عباس است
 چه جمله بهتر از این در مقام عباس است
 بهشت باغچه‌ای زیر گام عباس است
 هر آنکسی که غلام غلام عباس است
 قسم به عشق قیامت قیام عباس است
 مطیع محض امامت پیام عباس است
 که طوف بیت به گرد امام عباس است
 و مستمند جواب سلام عباس است

جهان عشق مُرید مرام عباس است
 طبیب درد تمام مذاهب عالم
 شنیده از لب مولای خود به نفسی انت
 قیامت از همه سرها سر است بی‌تردید
 "خدا به طالع او مهر پادشاهی زد"
 قیام کرده به پایش قیامت کبری
 کسی ندیده کنار حسین بنشیند
 فراز کعبه بلندای خطبه‌اش فرمود
 دوباره سائل هر ساله آمده بر در

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر شهریاری

ما بی‌سر و سامان ابالفصل و حسینیم
 ای قوم مسلمان ابالفصل و حسینیم
 ما در پی درمان ابالفصل و حسینیم
 صد شکر پریشان ابالفصل و حسینیم
 بر سفره احسان ابالفصل و حسینیم
 ما در یم غفران ابالفصل و حسینیم
 زوار خراسان ابالفصل و حسینیم
 ما زائر و مهمان ابالفصل و حسینیم
 کام و لب عطشان ابالفصل و حسینیم

عمریست که گریان ابالفصل و حسینیم
 گوییم به آوای جلی بر همه دنیا
 تا اینکه مداوا بشود این دل پُر زخم
 هر دل که پریشان شده دلدادۀ یاریست
 با یک ننگ مادران در همه اوقات
 دیدیم که اشک غم او شست گناهان
 در مشهد سلطان همه در کربلایم
 ای کاش ببینیم که در یک شبِ جمعه
 ما سینه زنان، لطمه زنان، مویه کنان

شاعر: رویا باقری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

مثل آشوبی که یک توفان به دریا می‌دهد
ابرها را می‌برد تا سینه دریا ولی
عشق با هفتاد خوانش امتحانت می‌کند
یک نفر مثل تو عهدش را به آخر می‌برد
از همان اول تو، تنها مرد میدان بوده‌ای!
مادرت از غربت این روزها کم می‌کند
می‌روی و اسب‌ها از دلهره رم می‌کنند
آن خدایی که زمانی تشنگی را آفرید

درد، گاهی شکل زیبایی به دنیا می‌دهد
حسرت یک قطره باران را به صحرا می‌دهد
سنگ هم باشی خودش را در دلت جا می‌دهد
یک نفر در ابتدای ماجرا وا می‌دهد
عشق کاری دست «آدم‌های تنها» می‌دهد
یک پسر مثل تو را وقتی به زهرا می‌دهد
دشت امشب یک نفس بوی خدا را می‌دهد
غیرت و مردانگی را هم به سقا می‌دهد!

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلن فعلن

تو شیر شیر خداوند اکبری عباس!
قسم به دیده و دستت که شد فدای حسین
تو باب حاجت و باب‌المراد و باب حسین
عجب نه گر به تو زهرا پسر خطاب کند
به دوش توست لوای حسین در صف محشر
تو دستیار حسینی، اگرچه بی‌دستی
حسین را نه فقط ظهر روز عاشورا
به خون فرق سر و دست و صورتت سوگند
روا بود که به آب فرات ناز کنی
هزار مرتبه "میثم" فدای خاک رهت

تو ذوالفقار حسینی و حیدری عباس!
همیشه دیده و دست برادری عباس!
تو از تمام شهیدان حق، سری عباس!
که در جلال، حسین مکرری عباس!
پس از علی تو علمدار محشری عباس!
تو پایدارترین دست داوری عباس!
همیشه میر و علمدار لشکری عباس!
تو شهر خون خداوند را دری عباس!
فرات چیست؟ تو فرزند کوثری عباس!
که تو فدایی آل‌پیمبری عباس!

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول مفاعیلن فعولن

ای نور عظیم رستگاری	وی در دل و جان زلال جاری
ای بسته دو دیده بر دو دنیا	وا کرده نگاه سوی علیا
جنّات نعیم نیت توست	هم خُلد برین همیت توست
ماه از سحر تو وامدار است	مهر از نگه تو شرمسار است
شب از پر گیسوی تو خیزد	از پلک تو صد ستاره ریزد
توحید ز چشم تو ببارد	خورشید ولایت تو دارد
وقتی که تو می‌کنی مناجات	بر عرش خدا کند مباهات
هنگام قیام تو به محراب	دلها شود از نماز تو آب
از همّت ناله بلندت	وز دولت گیسوی کمندت
محراب به پیچ و تاب آید	مه دیدن آفتاب آید
ای عالم غیب و الشّهاده	وی حضرت واجب الاطاعه
حالات تو از علی نشان است	سجّاده تورا کشان کشان است
شب تاب عبادتت ندارد	جز اشک، سعادتت ندارد
در راه خدا، قوام داری	إقدام علی الدّوام داری
تزکیه نفس شیوه توست	تطهیر نفوس میوه توست
بر ساحت اقدس امامت	تحبیب قلوب در مرامت
از بس که تو صاحب احترامی	با پنج امام هم کلامی
با اینکه پیمبری، ندیدی	این پنج امام را تو دیدی

ایام علی مرتضی را	دوران امام مجتبی را
همراه حسین تا شهادت	همراز علی نه تا اسارت
آغوش تو آسمان انجم	بر دوش تو بود امام پنجم
یا حضرت نافذ البصیره	چشمان تو مَحْرُمُ العشیره
دل را ادب تو درس داده	جان را دو لب تو درس داده
دائم ز چه عبد صالحی تو	زیرا به حسین مادی تو
بی تو نتوان ز یار گفتن	وز رحمت کردگار گفتن
صد خطبه ز مطلب تو می ریخت	یا سیدی از لب تو می ریخت
در فضل تو ای ابوالفضائل	این بس که تویی علی خصایل
گر شیر خدا سپر ندارد	همچون تو کسی پسر ندارد
هنگامه جنگ سرفرازی	شمشیر به دست توست بازی
صفین برای دوستان	شد شاهد رزم بی آمانت
مسبق به سابق است رزم	صیّادِ دقایق است عزم
ای ماه به پیش چشم خورشید	صفین تو بود خوش درخشید
شمشیر تو هر طرف که چرخید	تا عمق سپاه خصم لرزید
ای قانع قاسطین ابالفضل	وی قاتل مارقین ابالفضل
ای دشمنِ مشرکین ابالفضل	وی خصم منافقین ابالفضل
وصف تو شجاعت است و هیبت	مدح تو اطاعت است و بیعت
محبوب دل پیمبرانی	محصول بیوت صالحانی
از ناحیه پدر عظیمی	وز مادری ات عجب کریمی

زهر است تو را چو سایه سر	گر اُمّ بنین تو راست مادر
در مادر تو شکوه زهر است	با اینکه کنیز آل طاهاست
از فاطمه بنی کلاب است	وصف تو هر آنچه بی حساب است
بال و پر تو ملک ندارد	مانند تو کس نمک ندارد
دستان تو سایبان خیمه	ای روح تو چون روان خیمه
بودی ز حریم حق نگهدار	تا لحظه آخر ای علمدار
از بهر تو ناله امان داشت	آنکه ز قبیلهات نشان داشت
اخلاص به دست بوست آمد	بس غم به رخ عبوست آمد
هم صحبت و هم جلیس زینب	ای سایه تو آنیس زینب
امید خيام اهل بیته	تو عشق تمام اهل بیته
تو کاشف کرب کربلایی	تو ماه منیر هل اتایی
از خصم که واهمه نداری	اطراف حرم چنان حصاری
بر تشنه لبان عنایتی کن	آب آور من سقایتی کن
گر آب نشد به خیمه برگرد	بی مشک مرو در این همآورد
در زمزمه عمو عمویند	طفالن همه ذکر تو بگویند
بی دست نیفت بر زمینم	ای ماه مگو که شرمگینم
(چشمان تو را پُر آب دیدم)	افسوس تو را مُجاب دیدم
ماه از سر عرش واژگون است	از بس که رخ تو غرق خون است
زهر را به کنار تو نشسته	ای میر غریب دل شکسته
زهرای شهیده مادر توست	مظلومه عشق یاور توست

شاعر: علی احمدیان	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
-------------------	---------------	------------------------------------

دریا به وسعت نگهت چون دچار شد تا بر زمین رسیدی و چشمت گشوده‌ای وقتی قمر به عرصه شب پا نهاده است رو زد به ساقی همه عالم، سرشت ما شام و سحر گدا به در خانه تو بود^۱ هنگام رزم دشمنت از ترس در فرار مردانه حافظی به حرم یا به اهل آن از آن زمان که پا، سر چشم گذاشتی یکبار هم سقایت جمعی خمار کن راضی نمی‌شوم ز تو بی‌روضة بگذرم	از آبروی حیدریات بی‌قرار شد خورشید و مه رسید و سپس روزگار شد خجلت زده ز جلوه رویت کنار شد بعدش ملازم سر کویش، شمار شد وقت سحر گدایی‌تان اعتبار شد یک دسته در مواجهات تار و مار شد شیرانه تیغ جنگی تو، ذوالفقار شد اینگونه کار عاشقیات یادگار شد بی‌جرعه لب‌ت سر ما پُر غبار شد رأست به نوک نیزه عطشان سوار شد
---	---

شاعر: علیرضا لک	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
-----------------	---------------	------------------------------------

ای دست تو تلاطم امواج آب‌ها "فهمیده‌اند جاذبه توست علت" پرواز می‌کنی و همه غبطه می‌خورند در هرچه گفته‌اند نظر می‌کنم تویی مشک پُر آب بر سر دستت گرفته‌ای اما چه زود صحنه به هم خورد و می‌شوند	ای سایهات نبود همه اضراب‌ها نشکستن غرور زمین از شهاب‌ها پشت سرت تمامی حد نصاب‌ها خارج از این شعور حساب و کتاب‌ها در انتظار آمدن تو رباب‌ها شرمنده زلال نگاه تو ... آب‌ها
--	---

^۱ . ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر ابیات اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین ابیات زیر کنید.

وقت سحر گدایی‌تان اعتبار شد
رأست به حجم نیزه عطشان سوار شد

وقت سحر گدا به درت رو نهاده است
راضی نمی‌شوم ز تو بی‌روضة بگذرم

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدرضا سلیمی

ای آنکه فرا رفته‌ای از شرح و بیان‌ها
آزاد شد از قید زمانها و مکان‌ها
بخشید نگاه تو به خونش جریان‌ها
از دست تو مستند همه مرثیه خوان‌ها
خاک همه عالم به سر تیر و کمان‌ها
این بیت چه باید بکند در غم آن‌ها
این دست رد اوست بر این گونه امان‌ها

ای بسته به دست تو دل پیر و جوان‌ها
تا عطر تو آمد غزلم بال در آورد
می‌رفت فرات از عطش عشق بمیرد
مست تو فقط خیمه بی‌آب نبوده است
مشک تو که افتاد دل فاطمه لرزید
این گوشه عمو آب شد، آن گوشه سکینه
ای هر چه امان نامه ببینید و بسوزید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عباس حداد

خاطر جمعی چو موی خود پریشان می‌کند
هر زمان یاد از جوانان و عزیزان می‌کند
عقل را در کشور جان مات و حیران می‌کند
گاه و جان خویش را تسلیم جانان می‌کند
از عطش خون بر دل لعل بدخشان می‌کند
دست می‌خواهد خدایش باغ رضوان می‌دهد
هر کجا هر مشکلی داریم آسان می‌کند
درد می‌دانی چه با ما دردمندان می‌کند
دردها را بیشتر عباس درمان می‌کند
خانه امید ما را اشک ویران می‌کند
سیل اگر پی در پی آید آب طغیان می‌کند
بیشتر تعریف از اشعار کاشان می‌کند

شهسوار عشق چون آهنگ میدان می‌کند
اشک خونین می‌چکد از دیده بر دامن صبر
بشنو از خیل فداکارش که یک عباس او
گاه دست خویش را در راه قرآن می‌دهد
موج زن شط و دلش خون و لبش پیش فرات
آب می‌خواهد خدایش آب کوثر می‌دهد
از برای خاطر بی‌دستی اش دست خدا
ای طبیب دردمندان دردمندم دردمند
خلق می‌دانند در دارالشفای قرب دوست
ما همه زار و نزاریم و توئی باب مراد
می‌کند بنیاد هستی موج طوفان خیز اشک
گر کسی حداد، از شهری بپرسد وصف شعر

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: ژولیده نیشابوری

به مردی شهره دنیاست، عباس
فتوت، صورت و معناست، عباس
ولی بر ماسوا مولاست، عباس
برای زینب کبراست، عباس
که زیباتر، ز هر زیباست، عباس
که در جود و سخا آقااست، عباس
ولیکن مادرش زهراست عباس

کلید قفل مشکل هاست، عباس
مروت، ریزمخوار خوان لطفش
حسین بن علی را عبد صالح
به دشت کربلا، آرامش دل
بود بدر منیر هاشمیون
بزن بر دامنش دست تو سل
اگر چه زاده ام البنین است

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

در پرتو نور خویش دریاب جماعت را
هنگام عطا کردن بگذار قناعت را
در کوی تو آوردیم چون مور بضاعت را
پس سائل محتاجیم هر گونه متاعت را
جامی بده ای ساقی دریاب جماعت را
بر دشمن تو داریم اعلام برائت را
آماده اجرائیم فرمان مطاعت را
سرداری صقینت کافی است شجاعت را
شک نیست که شرمنده کردی می طاعت را
حتی سپه دشمن دیدند دفاعت را
از تو ادب آموزیم مردم اطاعت را
دستان علم گیرت کافی است شفاعت را

ای ماه بنی هاشم عشق است شعاعت را
تو عبد حسینی و ما بنده درگاهت
تو سرور و سلطانی ارباب سلیمانی
مستیم و تهیدستیم کشکول تهی هستیم
ما تشنه یک جامیم شایسته اکرامیم
ما پیرو عباسیم بر نام تو حساسیم
فرمانبر مولائیم جانباز تو آقائیم
ای شیر نر حیدر وی میر یل لشگر
ای جام می باقی خون گریه مکن ساقی
حق را تو ادا کردی بی دست چها کردی
چون مشک تو گریانیم با اشک تو بارانیم
در شأن تو ای آقا فرمود چنین زهرا

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: ترجیع بند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

مست چون جام الستم می‌کند	ذکرت ای عباس مستم می‌کند
عشق، تاسوعا پرستم می‌کند	گرچه اهل عقل تکفیرم کنند
پس ادب در هر نشستم می‌کند	درس تاسوعا مواسات و ادب
طاعتت یکتا پرستم می‌کند	درس عباس است درس بندگی
آگه از بالا و پستم می‌کند	روح اقدام بصیرت ساز تو
کار را تعلیم دستم می‌کند	شیوه خوب علم بگرفتنت
نام زیبای تو مستم می‌کند	بازهم می‌گویم ای مولای من

ساقیا جان امیر المومنین

اکفیانای ای یلِ اُمّ البنین

صاحب آن بارگاه با صفا	ای حریمت قبله اهل وفا
تا بمانم در شبستان وفا	گوشه‌ای از آن حرم جایم بده
دور از تو، می‌شویم اهل جفا	دست ما را هم بدستانت بگیر
محرم کن در عیان یا در خفا	زانچه از سلطان به سائل می‌رسد
عاشقانت هم مریدت از قفا	پا نهادی جای پای رهبرت
زانکه تو بودی غلام مصطفی	گر تو را مولا بنفسی انت گفت
درس‌ها دادی به اُردوی وفا	ای غلام مصطفی روحی فداک

ساقیا جان امیر المومنین

اکفیانای ای یلِ اُمّ البنین

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

وی دست علی در صف پیکار ابوالفضل
 هم روح تو در پیکر ایثار ابوالفضل
 آرام دل حیدر کرّار ابوالفضل
 فرمانده و سقا و علمدار ابوالفضل
 تو لاله عباسی و ما خار ابوالفضل
 هم خیل بنی فاطمه را یار ابوالفضل
 هر خسته دلی نام تو تکرار ابوالفضل
 تو مشتری و علّقه بازار ابوالفضل
 کردند به آقاییات اقرار ابوالفضل
 خلقند به عشق تو گرفتار ابوالفضل
 پیوسته به شمشیر شرربار ابوالفضل
 جامش به کف و اشک به رخسار ابوالفضل
 مگذار بگرید به حرم زار ابوالفضل
 یک لحظه سر از علّقه بردار ابوالفضل
 ای دست علی، دست برون آر ابوالفضل
 گردیده تو را فاطمه زوّار ابوالفضل
 زهرا و حسین‌اند خریدار ابوالفضل
 "چشمی که بگیریم به تو بسیار ابوالفضل"

ای لشکر حق را سر و سردار ابوالفضل
 هم خون حسین بن علی در تن پاکت
 ریحانه دو فاطمه و ماه سه خورشید
 مانند تو در ارتش اسلام که دیده
 تو ماه بنی هاشمی و ما شب تاریک
 هم کاشف کرب پسر فاطمه هستی
 بر حاجت خود کرده صد وسی و سه نوبت
 در مصر ولایت شده بر یوسف زهرا
 عشق و ادب و غیرت و ایثار و شهادت
 تو رسته‌ای از خویش و گرفتار حسینی
 ما بهر تو گریان و زند زخم تو خنده
 برخیز سکینه به حرم منتظر توست
 از سوز عطش آب شده طفل سه ساله
 تا آن که ببینند به تن دست نداری
 مگذار رود زینب کبری به اسیری
 کی گفته تن پاک تو در علّقه تنهاست
 خون دل ما را که شده اشک عزایت
 مگذار شود خشک دمی دیده "میثم"

شاعر: حسین ایزدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعلن

تا نور قمر هست به سر، سایه سری هست
 هر جا که خط و خال و قد و قامت و ابروست
 وقتی که تو را پور ابا الغوث نوشتند
 گفتند تو را کاشف کرب دل ارباب
 تا پشت و پناهِش تویی قامت نکند خم
 یک لحظه کنار تو دل خیمه نلرزید

هر جا که علم رفته به بالا، خبری هست
 دنبال سرش چشم و نگاه و نظری هست
 یعنی که برای دل زهرا ثمری هست
 با بودن تو از غم و غصه اثری هست؟
 تا هست علمدار کنارش، کمری هست
 عباس اگر هست، یقیناً سپری هست

شاعر: رضا اسماعیلی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

نذر چشمان تو کردم، این دل بی‌ادعا را
 یک غزل نذر دلم کن، یک تبسم نذر چشمم
 مثل باران بهاری، بوی رحمت می‌دهی تو
 چشم‌های نازنینت، خانه خورشید و باران
 ساکنان هر دو گیتی، بر سر کوی تو جمعد
 ذکر خیرت هست دائم، بر زبان آفرینش
 آبروی آب‌ها را، روز عاشورا خریدی
 مهربان، با مشک خالی، کربلا را آب دادی
 فرصت پرواز خون شد، آسمان دست هایت
 می‌دهد فردا شهادت، کربلا با لاله‌هایش
 ای ظهور اسم اقدس، وارث روح مقدس!
 یک معمای رشیدی، اسوه‌ای اسطوره رنگی

گوشه چشمی به من کن، ای فضیلت را تو مولا
 تا بگویم من برایت، یک « غزل لبخند » زیبا
 با نوازش‌های نم نم، می‌کنی گل را شکوفا
 دست‌های مهربانت، زادگاه رود و دریا
 با تمام آفرینش، آمد و شد داری آقا!
 قبله اهل زمینی، مقتدای آسمان‌ها
 روز عاشورا خریدی، آبروی آب‌ها را
 آب می‌نوشد ز مشکت، روح هفتاد و دو دریا
 شد ز خون دست هایت، باغ عاشورا شکوفا
 چون شفق با لهجه خون، عشق را کردی تو معنا
 کاش می‌شد می‌سرودم، نور معصوم شما را
 کشف اسرار کمالت، در توانم نیست مولا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

کس تاب درک عاشقی‌اش را نداشته
 گیرم که شهر، صحنِ مصلا نداشته
 شب‌ها بجز عبادت و نجوا نداشته
 نزد حسین، دست به فتوا نداشته
 راهی به سوی منزل آقا نداشته
 جز نوکری زینب کبری نداشته
 اُمّ البنین به وصفِ ادب تا نداشته
 مثل پدر ز واقعه پروا نداشته
 یعنی شکار وقت تقلا نداشته
 در خانه‌اش به غیر بفرما نداشته
 دارُ الشفای حضرت عیسی نداشته
 طوری شفا گرفته که حاشا نداشته
 شب زنده‌دار در شب احیا نداشته
 جز معرفت به دوست تقاضا نداشته
 ظرفم برای منقبتش جا نداشته
 سقا مگر که قامت رعنا نداشته؟!
 عباس عاشقی است که همتا نداشته

عباس عاشقی است که همتا نداشته
 محرابِ ابروان ابالفصل قبله است
 از جای مُهر روی جبینش مشخص است
 علامه بود، آیت حق بود او ولی
 باب الحسین گشته و کس جز طریق او
 مدحش همین بس است اگر هم که منصبی
 خُلق و مرام و معرفتش ارث مادری است
 یا مرتضی علی رجزش بود وقت جنگ
 چون رعد، بین جنگ سر کفر می‌زده
 هر کس که سر زده است به کویش نوشته است
 تأثیر تگه نان سر خوان نذری‌اش
 باور اگر نمی‌کنی... از ارمنی پیرس
 حتی خدا به قدر گدایان کوی او
 رحمت به سائلی که ز دستان باده ریز
 می‌خواستم زبان بگشایم به مدح او
 قبرش چقدر کوچک و تنگ است پس چرا؟!
 گفتند تشنه بود حسین و... نخورد آب

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شاعر: حمید رضا برقی قالب شعر: غزل

تو افزون تر از اندیشه فراوان تر از اغراقی
ندارند این صفت ها جز تو دیگر هیچ مصداقی
یزید آنجا که می گوید الا یا ایها الساقی
مگر پیداست از بالای دوش تو چه آفاقی
رکاب از هم گسست از بس برای مرگ مشتاقی
چنان رفتی که بعد از آن بخوانندت هوالباقی
پُر از زخمی هنوز اما برای جنگ قبراقی
که تو بی مشک سقایی که تو بی دست رزّاقی
بماند باقی روضه درون سینه ام باقی

نه در توصیف شاعرها نه در آواز عشاقی
وفاداری و شیدایی علمداری و سقایی
به خوبی تو حتی معترف بودند بدخواهان
تمام کودکان معراج را توصیف می کردند
چنان رفتی که حتی سایهات از رفتنت جا ماند
فرار از تو فراری می شود در عرصه میدان
بدون دست می آیی و از دستت گریزانند
به سوی خیمه ها یا (عُدَّتْ فِی شِدَّتْ) برگرد
شنیدم بغض بی گریه به آتش می کشد جان را

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

شاعر: جواد حیدری قالب شعر: غزل

دیده پُر اشک را سقا چراغان می کند
عالمی را بر در ارباب مهمان می کند
بر دل سینه زنان لطف فراوان می کند
این اباالفضل است برما لطف و احسان می کند
دردها را بیشتر عباس درمان می کند
در قیامت شیعیان را شاد و خندان می کند
دست او مشکل گشایی از محبان می کند
این سخن عباس را زار و پریشان می کند
گفتن از او لطف مهدی را نمایان می کند

نام سقا دیده ها را خوب گریان می کند
او بُود باب الحسین دُخِر الحسین عبدالحسین
هر که میگوید حسین آغوش بگشاید بر او
دست داده تا بگیرد دست هر افتاده را
"خلق می دانند در بهداری قرب حسین
مادرش ام البنین هم ضامن عشاق اوست
دست او بر دست زهرا روز محشر دیدنی ست
پیش او از معجر زینب سخن گفتن خطاست
سی شب ماه محرم باید از عباس گفت

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبیٰ خرسندی

چراکه حضرت مشکل گشا اباالفضل است
اگر که معنی دست خدا اباالفضل است
که استجابیت صدها دعا اباالفضل است
کسی که شدمه چیزش فدا اباالفضل است
دوای درد گرفتارها اباالفضل است
اگر شفاعت هر شیعه با اباالفضل است
به مجلسی که در آن ذکر یا اباالفضل است
بین که بر لب صاحب عزا اباالفضل است

همیشه روی لبم ذکر یا اباالفضل است
دودست داده به راه خدا و پس چه عجب
به جمله جمله یا کاشف الکروب قسم
نمونه است اباالفضل و در مسیر حسین
از ابتدا به من آموخت مادرم تنها
چه ترس دارد از آتش، چه ترس از دوزخ
خود امام زمان گفته است می آید
بگیر ذکر اباالفضل با امام زمان

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی کفشگر

از پنجه لا حول تو... طوفان متصور
در علقمه دریای خروشان متصور
سقایی و با یاد تو باران متصور
تنها به مقام تو شود آن متصور
گشته ست چنان سوره رحمان متصور
در پرسش تاریخ، کما کان متصور
ایثار تو در یاد شهیدان متصور
در ذهن تو فریاد عمو جان متصور
هستی تو در آن ذهن پریشان متصور
در پنجه ایمان تو طوفان متصور

ای آن که ز ادراک تو ایمان متصور
با غرّش تان گشت قیامت متبادر
نام تو نموده ست جهان را مُترنّم
«غیرت» رگ جوشیده در گردن یار است
دستان تو آیات بریده ست اباالفضل!
نام تو کلید ادب و روح نجابت
در شرح تو و دست تو عالم متحیر
مشک و عَلم و منصب سقایی ات عباس
بیچاره فراتی که به کامش نرسیده ست
تو غرّش پنهان علی در عَرَصاتی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر نازک کار

لقمان همیشه محضر او تا کمر خم است
حیدر خصال و ساقی و سردار علقم است
با این حساب در کف او کل عالم است
دنیا به جنگ او برود باز هم کم است
تعریف عشق بی یل حیدر چه مبهم است
اسباب سر فرازی اولاد آدم است
استاد جنگ با روش نامنظم است
دریا به حسرت نگهش غرق ماتم است
در کار خیر و نیک همیشه مقدم است
در این بساط روزی او هم فراهم است
خیلی به رفع حاجت مردم مصمم است

پروردگار فضل و ادب هردو باهم است
مثل حسین، جود و سخایش حسن صفت
بابش ابوتراب و خودش باب آب، پس
در فن رزم معجزه گر گویمش سزااست
در هر دو نقش عاشق و معشوق شد مثل
شخصیتی است فوق بشر، ایده آل و ناب
الحق که شد میر و علمدار کربلا^۱
دریا دلی که دل به دل یم زد و گذشت
از مشک او پیاله چشم شده پُر آب
صیاد را هم از در خود رد نمی‌کند
چون درک کرده حالت یک نا امید را

وزن شعر: فعولن فعولن فعولن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: حسن کردی

دلم روشن است از دعای شما
بود قبله‌ام خاک پای شما
هوای خوش کربلای شما
دل انگیز تر از صدای شما

نفس می‌کشم در هوای شما
من از چشمه عشق دارم وضو
چه خوب آسمان را به زیر آورد
به گوش زمین نغمه‌ای حس نشد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

خدا در تراش جمالت گذاشت چه سنگ تمامی برای شما
ندارد دلم گوشه‌ای امنیت بجز خلوت روضه‌های شما
تو را دوست دارم خدا شاهد است دل عاشق من فدای شما
هم اندیشه‌ی ما ابالفضلی است
و هم ریشه‌ی ما ابالفضلی است

ابالفضل گفتم نفس وا شده کویر دلم مثل دریا شده
زمین خورده بودم به دست هوس به یک یا ابالفضل دل پا شده
جنون آمد و دست دل را گرفت جهان با ابالفضل زیبا شده
دل از نوکری در خانه‌اش به هر جا رسیدست و آقا شده
به آرامش چشم هایش قسم که چشمان او قبله‌ی ما شده
به اعجاز نام ابالفضلی‌اش گره‌های دنیاییم وا شده
هم اندیشه‌ی ما ابالفضلی است
و هم ریشه‌ی ما ابالفضلی است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

ای ماه هاشمی سر و جانم فدای تو شیواترین ترانه‌ی عمرم برای تو
عشق از حضور چشم تو تکثیر میشود جاریست عطر عشق و غزل در هوای تو
نامت حواس شعر مرا پرت می‌کند اینجا من و قلم؛ دل من کربلای تو
آقا دخیل بسته نگاهم به دست‌هاست من مؤمنم به معجزه‌ی دست‌های تو
تو عبد صالحی و سلام نماز ما عرض ارادت‌یست نثار صفای تو
دریا هنوز چشم به راحت نشسته است شرمنده اند آب و عطش از وفای تو
انگار واژه‌های من آتش گرفته‌اند با یاد هُرم لعل لب‌ت؛ از حیای تو

شاعر: عمان سامانی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

باز از میخانه، دل بویی شنید
 دوستان را رفت ذکر از دوستان
 ای صبا! ای عندلیب کوی عشق
 در گشودندت گر اخوان از وفا
 شو در آن دارالصفاء رطب اللسان
 دستی این دست ز کار افتاده را
 تا که بر منزل رساند بار را
 شوری اندر زمره ناس آورم
 نیست صاحب همتی در نشأتین
 در هوا درای آن شاه السست
 روز عاشورا به چشم پُر ز خون
 شد به سوی تشنه کامان رهسپر
 بس فرو بارید بروی تیر تیز
 اشک چندان ریخت بر وی چشم مشک
 تا قیامت تشنه کامان ثواب
 بر زمین آب تعلق پاک ریخت
 هستی اش را دست از مستی فشاند

گوشش از مستان هیاهویی شنید
 پیل را یاد آمد از هندوستان
 ای توطوطی حقیقت گوی عشق
 راه اگر جُستی در آن دارالصفاء
 هم طریقان را سلام از من رسان
 همتی این یار بار افتاده را
 پر کند «گنجینه اسرار» را
 در میان ذکری ز عباس آورم
 هم قدم عباس را بعد از حسین
 جمله رایک دست بود او را دو دست
 مشک بردوش آمازشط چون برون
 تیرباران بلا را شد سپر
 مشک شد بر حالت او اشک ریز
 تا که چشم مشک شدخالی ز اشک
 میخورد از رشحهُ آن مشک آب
 وز تعین بر سر آن، خاک ریخت
 جز حسین اندر میان چیزی نماند

شاعر: امیرحسین مؤمنی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای دلبر زبازد آئینه‌های نور هر لحظه روشنی، بدرخشی به پای نور
هفت آسمان شکوه تو را جلوه می‌دهد ای نور باشکوه توئی ماجرای نور
از هاله وجود تو ماه آفریده‌اند از روشنای هر سخن تو دعای نور
ای آشنای سبز ولایت به شوق تو باید زمین ترانه بخواند برای نور
پشت سری و سایه نور برادری آری چه دیدنی است زمین با دو آیه نور

ای حضرت زلال، وجودت مطهر است

تو چشمه‌ای زلالیت از حوض کوثر است

ای چشمه محبت عالم وجود تو باران کرامتی است به امواج جود تو
دنیا بهشتی است ز شرح معطرت هر جا که بو کنیم رسد بوی عود تو
دریا نمایشی است ز اوج فضائلت پیچیده موج موج در عالم سرود تو
سقا، اگر نیامده بودی صفا نبود دریا نداشت جلوه‌گری با نبود تو
پیشانی سپیده تو پینه بسته بود از بس زیاد بوده شکوه سجود تو

با هر قنوت جلوه به هر آسمان دهی

تو عبد صالحی که خدا را نشان دهی

هر کس که دید روی تو را چشم بر نداشت این خانواده مثل تو دیگر قمر نداشت
تا عرش سر کشیده‌ای ای قله ادب گرچه زمین ز اوج شکوهت خبر نداشت
بر شانه تو پرچم باب الحوائجی است هرگز کسی ز روی تو این نام بر نداشت
تکرار جنگ‌های تو صفین دیگری است این جنگ‌ها به جز تو دلیر دگر نداشت

پرتاب نیزه ی تو نظیری نداشته

این علقمه به جز تو امیری نداشته

شاعر: سید هاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

عشق نکهت ز گلستان تو دارد عباس
 ادب و غیرت و مردی ز ازل تا به ابد
 ابر از چشم تو آموخته باریدن را
 عشق و ایمان و جوانمردی و ایثار و شرف
 ای که فرمانبر سالار شهیدان بودی
 شور ایمان و محبت به حسین بن علی
 شب عاشور چه گفתי توبه دشمن که جهان
 ساحل شط فرات از غم تو غرق غم است
 آب گرطوف حریم تو کند تا صف حشر
 هر شهیدی که سر از خاک لحد بردارد
 با شهادت تو به معراج رسیدی و فلک
 تو پناه همه عالمی و هر دل پاک
 کعبه حاجت و امید دل خلق توئی
 چه به دنیا چه به عقبی چه ندارد دردست
 سبب خیر دو دنیای «وفائی» شده است

جلوه از مهر درخشان تو دارد عباس
 حیرت از شوکت و ایمان تو دارد عباس
 آسمان چشم به چشمان تو دارد عباس
 تا ابد تکیه به دستان تو دارد عباس
 آسمان گوش به فرمان تو دارد عباس
 ریشه در هستی و درجان تو دارد عباس
 حیرت از غیرت و وجدان تو دارد عباس
 علقمه نکهت هجران تو دارد عباس
 خجلتی از لب عطشان تو دارد عباس
 حسرت از رُتبه و عنوان تو دارد عباس
 بی‌جهت چشم به پایان تو دارد عباس
 خانه در گوشه ایوان تو دارد عباس
 درد، امید ز درمان تو دارد عباس
 هر کسی دست به دامن تو دارد عباس
 آبرویی که ز احسان تو دارد عباس

بخش سوم:

اشعار شهادت

حضرت عباس علیه السلام

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوریا هاشمی

هر جای پیکر تو خودش صد مصیبت است
سعیات قبول! ساقی من اصل نیت است
از خیمه تا به علقمه خیلی مسافت است
از زخم روی جسم تو اصلا رقابت است
باران تیر روی تنت از شجاعت است
داغ دلم شکستن این قد و قامت است
زینب دگر بدون تو فکر اسارت است

از دست روزگار دلم پُر شکایت است
گیرم نشد که آب برایم بیاوری
دلواپس نگاه حرم بر تنت نباش
یک جای سالم از سر تو تا به پا نماند
با جنگ تن به تن که حریت نمی‌شدند
چشمت زدند خوش قد و بالای خیمه‌ها
پشت و پناه اهل حرم یک نظر ببین

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احمد نوآبادی

خداوند آسمان‌ها را درآورده به فرمانت
که می‌خوانند خود را ارمنی‌ها هم مسلمان
به تو گفته برادر جان من، جانم به قربانت
همینکه رفت در آب فرات آن روز دستانت
دو دستت را فدا کردی و ماندی پای پیمان
هراسان است سرتاسر ز چشمان رجز خوان
گره کور است و حتی وا نخواهد شد به دندانت
به جای مادرت اُمّ البنین، زهر است مهمانت
که گفته در دل میدان گذشتی راحت از جانت؟
الهی که بماند تا ابد دستم به دامانت

تو آن ماهی که خورشید است محو روی تابانت
مگر مانند پیغمبر تو هم شق القمر کردی
حسین ابن علی که عالمی هستند قربانش
همه دیدند دست از هر تعلق در جهان شستی
به دوش خود کشیدی بار سنگین امانت را
نداری دست در پیکر ولی بنگر که این لشکر
همان وقتی که تیر آمد به سوی مشک می‌دید
عجب حسن ختامی داشتی که در دم آخر
از اول جان تو تنها برادر بود تا آخر
برای اینکه در راه حسین فاطمه باشم

شاعر: مصطفی نصیری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

امان نداده امان‌نامه‌های دشمن را
 نخواست جنگ کند آنچنان که میلش بود
 به غم دچار شود هر که عشق را فهمید
 تو کیستی که چنین عاشقانه بخشیدی
 نگو دو دست پُر از آب کرد و ریخت به خاک
 رها نکرد علم را، رها نخواهد کرد
 به دشت هر خبری هست دور خیمه توست
 مرو که گله گرگ است رو به روی حرم
 امید داد به طفلان که باز خواهم گشت
 رفیق نیمه راه است، دست نیم شده
 به دست‌هات بگو تن قفس برای من است
 و ریخت آبروی آب، قطره قطره به خاک
 به سر بیافت، که آغوش فاطمه باز است

که آب کرده درون نیام، آهن را
 که او نخواست در این راه، صحبت من را
 به شب دچار شود هر که روز روشن را ...
 به دست دسته پروانه، دشت سوسن را
 که لحظه‌ای نکند فکر آب خوردن را
 غیور کی بدهد دست غیر، میهن را
 مرو که می‌بری از خیمه‌گاه، مأمن را
 گمان مکن که بفهمند حرمت زن را
 به حالتی که نبینند، بست جوشن را
 روا نبود که تنها گذارد این تن را
 به باد می‌دهم اصلا و بال گردن را
 گرفت آتش رعدی امان خرمن را
 اگر چه دست نداری، بگیر دامن را

شاعر: محسن ناصحی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

خدا کند که دگر خیمه‌ای بنا نشود
 خدا کند که قد و قامت یلان غیور
 خدا کند که اگر هر که داغ دید و شکست
 عموی ساقی من رفته آب بردارد
 ستون خیمه که افتاد عمه‌ام آمد

بنا اگر شده بی‌صاحبش رها نشود
 کنار جسم برادر ز غصه تا نشود
 شبیه آینه خُرد کربلا نشود
 دعا کنید که دستش ز تن جدا نشود
 به معجزم گره کور زد که وا نشود

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

از دستِ سرنیزه لَوایت را بگیرم
 باید که زیر کتف‌هایت را بگیرم
 تا بیرقِ کرب و بلایت را بگیرم
 شاید جلوی های‌هایت را بگیرم
 ماندم چگونه دست و پایت را بگیرم
 زود آمدم آدرکِ اَخایت را بگیرم
 از دستِ که خوود و ردایت را بگیرم
 حالا چگونه جای‌جایت را بگیرم
 من مانده‌ام تا که کجایت را بگیرم

اینجا رسیدم تا عزایت را بگیرم
 حالا بجای اینکه دستم را بگیرم
 زود آمدم از دستِ آن مردِ حرامی
 شرم‌نده‌ام شرم‌نده‌ای، آخر رسیدم
 دیگر عبایی نیست جانی نیست با من
 گفتی برادر، نیزه اما حنجرَت دُوخت
 قدر سپاهی غارتت کردند ای‌وای
 از قَدّ و بالایت چرا اینقدر رفته
 هر جا که دستی می‌زنم می‌ریزد ای‌وای

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رسول رشیدی راد

همچو مجنون که شود در بر لایلا آرام
 روی زانوی تو دردانه بابا آرام
 از حضورت شده قدری دل مولا آرام
 با وجود تو دل خیمه طاه‌ها آرام
 از وفا داری تو زینب کبری آرام
 می‌شود در دل این غربت صحرا آرام
 مشک بر آب زدی شد دل دریا آرام
 پا به میدان که زدی شد تب غوغا آرام
 ولی آخر شدی از دیدن زهرا آرام

از ازل یافت به نزدت همه دل‌ها آرام
 چشم بر هم زدنی گریه تبسم می‌شد
 شب قدری که علی صحبت عاشورا کرد
 دور، از چشم حرامی شب عاشورا بود
 به خدا حرف امان نامه رواء نیست که بود
 گر نداد اذن جهادت، دلش از دیدارت
 گرچه طوفانی غم سینه سنگینت بود
 دل میدان ز رجز خوانی دشمن غوغاست
 وقت افتادنت از اسب پریشان بودی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمد جواد شیرازی

معصوم، مست و صف مقام بلند توست
 دستت به دست فاطمه روز محاسبه است
 رفعت گرفت ذکر تو در ماورای عرش
 نزد "احد" به گفتن "دو" پا نداده‌ای
 هر لحظه جان فدای حسین و حسن شدی
 آرایش سپاه جمل را بهم زدی
 بر جایگاه آخرویات غبطه می‌خورند
 فخرت همین بس است، کفیل عقیده‌ای
 حرف حسین را روی چشمت گذاشتی
 هستند ریزمخوار عطایت، ارامنه
 باب الحوائج همه خلق، الدخیل
 ای آخرین امید گرفتارهای ما
 نامت تسلی دل صاحب زمان ماست
 در تکه پاره‌های امان نامه دیده‌ام
 بر چوب سالم علمت گریه می‌کنند
 جسمت میان لشکری از تیر و دشنه ماند
 در علقمه به چهره ماهت، عمود خورد
 وقتی که تیر حرمله، در مشک جا گرفت
 یک عمر فخر مادرت أم البنین شدی

تو کیستی که حرمت اسلام بند توست
 تو کیستی که معرفت عین واجب است
 ای عبد صالحی که شدی منتهای عرش
 در دل به جز "علی" به کسی جا نداده‌ای
 ممسوس ذات بی‌بدل پنج تن شدی
 روز جمل کنار حسن تا قدم زدی
 یک عمر می‌شود شهدا در تحیرند
 ماه بلند نیمه شب این قبیله‌ای
 تسلیم محض بودی و حرفی نداشتی
 ای قله کرامت بی‌وصف و دامنه
 بی‌گوهر ولایت تو می‌شوم ذلیل
 عقده گشای هر گره کارهای ما
 صحنه همیشه ملجأ و کشف امان ماست
 هر وصفی از وفا و مرامت شنیده‌ام
 معصوم‌ها به پای غمت گریه می‌کنند
 بین فرات رفتی و لب‌هات تشنه ماند
 بر چشم‌های ناز تو چشم حسود خورد
 شرمندگی، تمام وجود تو را گرفت
 پای حسین ماندی و نقش زمین شدی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: عالیہ رجبی

می‌رفت روی دست همه بی‌قرار مشک
خشکیده بود مثل لب شوره‌زار مشک
زخمی است تازه بر جگر داغدار مشک
از تشنگی به چشم همه گشته تار مشک
شرم از نگاه مشک کند کاش آسمان

بُرده است از حرم نفس و صبر و تاب آب
در چشم خیمه‌ها شده عین سراب آب
برخاست از دل همه فریاد آب آب
ای کاش زودتر برسد به رباب آب
از آب هم مضایقه کردند کوفیان

دنیا میان آه حرم شام تیره شد
موج عطش که بر نفس باغ چیره شد
چشم همه به دست اباالفضل خیره شد
حالا زمان رفتن ماه عشیره شد
آمد به سمت حضرت جانان و بعد از آن

سقا به روی دوش علم را گرفت و برد
مشک خجل شده ز حرم را گرفت و برد
از قلب خسته همه غم را گرفت و برد
بر روی دست تیغ دو دم را گرفت و برد
عباس بود و علقمه و مشک تشنه جان

می‌آید از شریعه و دریاست توی دست
می‌آورد امید حرم را که روی دست
ناگاه تیغ می‌رسد از رو به روی دست
حالا شده است بردن مشک آرزوی دست
مشک آبروی اوست ولی تیر ناگهان

آمد به سمت حضرت سقا نکرد شرم
از تشنه بودن لب دریا نکرد شرم
از آب آب کودک مولا نکرد شرم
افسوس از آه فاطمه حتی نکرد شرم
شد پاره مشک و سینه عباس همزمان

عباس روی خاک که در خون تپیده شد
جسمش به دست تیغ بریده بریده شد
پشت و پناه عالم و آدم خمیده شد
بین خیام پای حرامی کشیده شد

حیران شده است زینب کبری در آن میان

بر روی نیزه رفت سری که منور است
حتی به روی نیزه کنار برادر است
شرمش برای سوختن مو و معجر است
خون جاری از نگاه تمنای خواهر است
بر روی نی که می‌خورد این سر تکان تکان

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید جعفر حیدری

یارب او را به سلامت برسان از سفرش
ماه رفت از حرم و اهل حرم منتظرش
لشکری عهد شکن صف بکشد دور و برش
چه شررها که نهان شعله کشید از جگرش
این علمدار حسین است، چه باک از خطرش؟
که یدالله علی بوده و این هم پسرش
آتش بیشتری زد به دل شعله‌ورش
آب هم آب شد از دیدن چشمان ترش
چه امید ست به دنیا و قضا و قدرش؟
گفت ای نفس غمی نیست به دندان ببرش
ناگهان آه نگویم که چه آمد به سرش
گر سر و چشم و دوتا دست نباشد سپرش؟
چه دلیرانه وفا کرد به عهد پدرش
چون که می‌دید چه‌ها کرده زمین با قمرش
بر جهان فخر کند اُمّ بنین با پسرش
به گمانم که حسین آمده، اما کمرش...

دل به دریا زد و دریای دعا پشت سرش
ماه اگر رفت کواکب همه سرگردانند
عهد کرده ست و مهم نیست اگر در میدان
چه ترک‌ها که عیان بود به روی لب او
آسمان تیره شد از تیر به آنی، اما
دست عباس در آخر گره از کار گشود
دست در آب فرو برد و خنک بودن آن
خاک هم خاک به سر ریخت از آهی که کشید
آمد از علقمه با دست پُر اما افسوس
رفت از دست دو دستش، مگر از پا افتاد؟
از چه خم شد؟ به گمانم که کمی چشمانش
حکم جان داشت در آن غائله آن مشک، چه سود
چه غریبانه زمین خورد به یاری حسین
آسمان تاب نیاورد و ز غم خون بارید
آبرو را اگر از مادر ابوالفضل گرفت
ناگهان از کف شاعر قلم افتاد و شکست

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

یا غیاث المستغیثین کاشف الكرب الحسین با تو دارم عهد دیرین کاشف الكرب الحسین
 ای برایم عشق تو دین کاشف الكرب الحسین زندگی شد با تو شیرین کاشف الكرب الحسین

رحمتِ الله، بر شیر حلال مادرم
 شکر حق ساعت به ساعت من ابالفضلی ترم

ای مسیحای مسیحا معجزاتت محشر است هر که بر آقاییات ایمان ندارد کافر است
 بین اصحاب الحسین شأن تو چیزی دیگر است آب دور قبر تو از آب زمزم بهتر است

آب هزار و چهارصد سال است سرگردان توست
 غرق دریای وفا و غیرت و ایمان توست

سیدی هستم گدای روز و ماه و سال تو ماه من یک عمر کارم گشته استهلال تو
 من همان هستم که مستم می‌کند تمثال تو گریه بر تو مال من، من هر چه دارم مال تو

گریه بر تو گریه بر داغ حسین فاطمه است
 روضه گودال اصلا ابتدایش علقمه است

این زمانه ناگهان با کوفیان هم‌دست شد دست دشمن باز شد تا جسم تو بی‌دست شد
 پای کوبان لشکری، از حال و روزت مست شد دوره‌ات کردند لشکر هر مفر، بن بست شد

کینه‌ها از مرتضی داده چه کاری دست تو
 آه عجب تیری نشست به بین چشم مست تو

ابن ملجم با عمودی فرق حیدر را شکست بشکند دستش الهی، بی‌هوا سر را شکست
 هله‌ها حرمت سردار لشکر را شکست این زمین خوردن دوباره قلب مادر را شکست

مشک پاره پاره سیرت کرد از این زندگی
 بر زمین افتاد علم، مُردی تو از شرمندگی

یک طرف زهرای اطهر بر سر و سینه زنان یک طرف آقا نشسته پای جسمت قد کمان

یک طرف آسوده خاطر، حرمله، شمر و سنان
 یک طرف چشم انتظاری رباب نیمه‌جان
 یک طرف از ترس می‌پیچد به خود صاحب علم
 یعنی آقا زنده می‌ماند که برگردد حرم
 از حرم تا علقمه آقا تو را می‌زد صدا
 آه در آن هلهله، زهرا تو را می‌زد صدا
 با پیمبر از نجف، مولا تو را می‌زد صدا
 دل پریشان زینب کبری، تو را می‌زد صدا
 آه سر لشکر بمان، اوضاع لشکر خوب نیست
 حضرت باب الحوائج حال خواهر خوب نیست
 ذکر آقا می‌شود هل من معین بی‌تو، نرو
 شاهزاده می‌شود ویران نشین بی‌تو نرو
 سنگ باران می‌شود ناموس دین بی‌تو نرو
 می‌خورد در کوچه‌ها زینب زمین بی‌تو نرو
 تو نباشی بی‌حیایی‌ها فراوان می‌شود
 با حرم برخورد مانند کنیزان می‌شود

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: جلیل دشتی مطلق

این جوان کیست که در قبضه او طوفان است
 پنجه در پنجه آتش فکند گاه نبرد
 مشک بر دوش فکنده است و دل را در مشت
 تا که لب تشنه نمانند غریبان امروز
 این طرف کوه جوانمردی و ایثار و شرف
 صف به صف می‌شکند پشت سپاه شب کیش
 خیره بر خیمه زینب شده و می‌نگرد
 سمت خون علقمه در آتش و در سمت عطش
 اینکه بر صفحه پیشانی او حک شده است
 آسمان زیر سُم مرکب او حیران است
 دشت از هیبت این واقعه سرگردان است
 کوه مردی که همه آبروی میدان است
 می‌رود در دل آتش به سر پیمان است
 روبرو قوم جفا پیشه و سنگستان است
 آذر خشی است که غرنده‌تر از شیران است
 کودکی را که تمامی عطش و گریان است
 خیمه‌ها شعلهور و بادیه اشک افشان است
 آیه‌هایی است که از سوره الرحمن است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: ابراهیم زمانی

تا خدا هم رفته از بس شأن و رفعت داشته است^۱

ماه بر خورشید خود خیلی ارادت داشته است
ماه هم بر چهره ماهش حسادت داشته است
معدن جود و سخا از بس سخاوت داشته است
چون که با عباس فرزندش رفاقت داشته است
این پسر خیلی به یاسین هم شباهت داشته است
گاه گاهی با خود حیدر رقابت داشته است
در شجاعت حضرت عباس شهرت داشته است
آن قدر که در رجزهایش ابهت داشته است
روی ناموس حرم بدجور غیرت داشته است
هرکسی یک جور از عباس حاجت داشته است

کودک شیرخواره کمتر صبر و طاقت داشته است^۲

دشت هم از دشت لبهایش شکایت داشته است
ساقی از مشک پُر از خالی خجالت داشته است
سرزمین سینه‌اش از بس که وسعت داشته است

چشم‌هایش جلوه روز قیامت داشته است
آمده یک روز بعد از روز میلاد حسین
این قیاس چهره‌اش با ماه، بی‌انصافی است
«حاتم طایی» گدای خانه‌زادش بوده است
خوش به حال «مالک اشتر» سعادتمند شد
ساقی و سرلشکر و سردار و سالار سپاه
می‌توان فهمید از جنگاوری‌هایش که او
پهلوانان و مشاهیر شجاعت گفته‌اند:
صور اسرافیل دارد نعره‌هایش در نبرد
می‌توان از جایگاه خیمه‌اش فهمید که
تشنه جنگ است اما کودکان تشنه‌ترند
در میان التماس‌هایش و اشک‌ها
رفت تا دریا کند دشت پُر از تشویش را
دل به دریا زد ولی هرگز به دریا رو نرزد
آه؛ حتی تیرها را هم در آغوشش گرفت

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع دوم بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ همانگونه که رهبر معظم انقلاب نیز فرموده اند فضیلت اهل بیت به قد و قامت و زور بازو و قشنگی نیست بلکه بخاطر تقوا، ایثار و از خودگذشتگی آنهاست. چشم‌هایش جلوه روز قیامت داشته است تا خدا هم رفته از بس قد و قامت داشته است

^۲ . با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است و این موضوع برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ذخیره الدارین آمده است لذا بیت زیر تغییر داده شد،

دستش افتاده ولی از پا نیفتاده هنوز
 در هیاهوی هُجوم تیرها و نیزه‌ها
 دست‌ها را داد اما دست با دشمن نداد
 روی خاک افتاد اما هیچکس سمتش نرفت
 کاملاً پیداست از شرم نگاه‌واژه‌ها
 یا بُنّیّ این صدای کیست سردارِ غریب؟
 خوش به حالِ چشم‌هایت در میانِ خون ندید
 اشک‌هایت موج می‌زد آبروی آب را
 دشت را لبریز کرده غنچه‌های پیکرت
 قُرصِ ماهت طاقتِ یلدا نشینی را نداشت
 تا تمام شهر مجنونِ نگاهِ تو شوند
 پیشِ رویت حضرتِ خورشید قامت بسته است
 زیرِ پایِ خطبه‌هایت کعبه «بیت الله» شد
 پنج تن معصوم دستانِ تو را بوسیده‌اند
 شک ندارم حضرتِ عیسی مُحبِ قدرِ توست^۱

خاکِ پایِ زائرانت «شاه اسماعیل‌ها»
 آبِ زمزم تشنه‌ بوسیدنِ سردابِ توست
 خوش به حالِ آن گلیمِ زیرِ پایِ زائرت
 حضرتِ باب‌الحوایج چند سالی می‌شود

مَشک را با سینه‌اش تحتِ حمایت داشته است
 تیرهایِ حرمله انگارِ سبقت داشته است
 دشمنی که دستِ خطّی از خیانت داشته است
 آنقدر که ماهِ در خون خفته شوکت داشته است
 شاهِ بیتِ کربلا شوقِ شهادت داشته است
 این غریبِ آشنا با تو چه نسبت داشته است
 مادری را که نگاهش بویِ عُربت داشته است
 اشک‌هایت مثلِ مرواریدِ قیمت داشته است
 دسته گل را پیشِ هم چیدنِ مشقّت داشته است
 شاعر این افتادنِ سر هم حکایت داشته است
 سنگ با پیشانی‌ات عقدِ اخوّت داشته است
 پشتِ سر اینبار هفتاد و دو رکعت داشته است
 کعبه از شأنِ قدم‌هایِ تو حرمت داشته است
 دست‌بوسی تو هم انگارِ نوبت داشته است
 چونکه حتی ارمنی هم از تو حاجت داشته است
 شاه هم در این حَرَمِ حکمِ رعیت داشته است
 آسمان هم آرزویِ خاکِ ثُربت داشته است
 بیشتر از چشم‌هایِ من لیاقت داشته است
 شاعر بی‌ذوق هم ذوقِ زیارت داشته است

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مغایرت با مضامین زیارت جامعه کبیره «و وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلَاطَةُ النَّبِيِّينَ، وَصَفْوَةُ الْمُرْسَلِينَ» و عدم رعایت شأنِ انبیا؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر شأنِ انبیا الهی و پیروی از فرامین و آموزه‌های ائمه، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: ابراهیم زمانی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

استخاره زده شد آیه باران آمد
 رُخصتِ جنگ اگر داشت که غوغا می‌شد
 داشت با صوتِ جلی پور ولی می‌آمد
 مَشک بر دوش و رجزخوان شده ساقی سرمست
 جنگ با حضرتِ سردار جگر می‌خواهد
 اینچنین بود که بر فکرِ کمین افتادند
 چهره ماه بر آئینه دریا افتاد
 دست بر آب زد و آب به دستش بی‌تاب
 مَشک پُر کرد ولی تیر و سنان در راه است
 آنطرف در پس هر نخل کمین خواهد بود
 آخر این مَشک از او قوتِ جان می‌گیرد
تیر بر جسمِ علمدار نشیند ای‌کاش^۱

کاش ای‌کاش ولی حیف که او پرپر شد
 اشک از گوشه چشمانِ گُلِ یاس افتاد
 دستش افتاده ولی باز علمدار است او
 از نفس های دَمِ آخر او می‌ترسند
 بعد از او غربتِ این قوم رقم خواهد خورد
 بعد از او قافله را زود به غارت بردند

ناگهان حضرتِ عباس به میدان آمد
 داشت سَقای حَرَم، عازم دریا می‌شد
 همه دیدند که عباس علی می‌آمد
 پیرهن چاک و غزلخوان و صُراحی در دست
 چشم در چشمِ علمدار جگر می‌خواهد
 نعره زد چند تن از ترس زمین افتادند
 آب زانو زد و بر زانوی سَقا افتاد
 آب بر آب زد و آب شد از خجلت آب
 بارش تیر ز دامنِ کمان در راه است
 دست‌هایی قلم افتاده زمین خواهد بود
 حرمله باز نشسته و نشان می‌گیرد
 مَشک را پاره و بی‌آب نبیند ای‌کاش

علقمه شاهدِ شقِّ القمری دیگر شد
 مادر آغوش گشوده‌ست که عباس افتاد
 شیر زخمی شده در گَلّه گفتار است او
 روی نی رفته ولی از سر او می‌ترسند
 تازیانه به تنِ اهلِ حَرَم خواهد خورد
 وای ناموسِ خدا را به اسارت بردند

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید زیرا قصه تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مستند و صحیح نیست،

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قاسمی

شبیه شانه از داغ، سرشاری که من دارم
بتاب ای ماه زخمی در شب تاری که من دارم
فقط با آب می آید؛ علمداری که من دارم
بین ناموس خود را پشتِ اصراری که من دارم
بترس از دشمنانِ دخترآزاری که من دارم
به «جان» راضی نخواهد شد طلبکاری که من دارم
بمان؛ ثابت بکن کذب است، اخباری که من دارم

زمین می لرزد از سنگینی باری که من دارم
خسوف صورتت خورشید را خاموش خواهد کرد
به گوش شیرخوارم گفتم: آری زنده می مانی
بیا برگرد، جان خواهرم؛ برگرد، جان من!
نترس از آبروی آب، پیش دختران من
طلب دارند، جانم را؛ ولی بعدش چه؟ می دانی؟!
بمان تا دخترم ایمن بماند در کنار تو^۱

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: آرمان صائمی

همه گفتند که طفل است به دستش یا مشک؟
نقطه ضعف دگری نیست در او الا مشک
مگر آنی که بی افتد به زمین تنها مشک
دستش افتاد سرش خرد شد و اما مشک
گفت عباس فدای سرتان... آقا مشک
قول دادم برسانم به حرم خود با مشک

چون که بر دوش گرفته ست علم را با مشک
حرمه گفت به لشگر همگی گوش کنید
کار ما نیست که او را ز نفس اندازیم
شد همانی که علمدار از آن می ترسید
گفت ارباب چه آمد به سرت ماه حرم؟
قول دادم به سکینه بروم برگردم

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ در بیت زیر مطلب به گونه ای عنوان شده است که گوئی نعوذ بالله دختر سیدالشهدا را به کنیزی بردند در صورتیکه در مجلس یزید فردی که فکر می کرد اهل بیت خارجی هستند چنین درخواستی داشت که با پاسخ محکم حضرت زینب مواجه شد و بعد از اینکه فهمید از اهل بیت هستند نادم شده و یزید را لعن کرد

وزن شعر: فعولن فعولن فعول

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: حسن لطفی

علی مع الحق و حق با علی ست که ماکو ولی، بعدش الا علی ست
 محمد علی است و زهرا علی ست که کار خدا دست مولا علی ست
 علی گویم و گفته ام بارها
 چه کم باشد اینگونه بسیارها
 علی جلوه ای کرد و تکرار شد علی عازم قلب پیکار شد
 علی بار دیگر که کزار شد علی شد جوان و علمدار شد
 ابالفضل یعنی که مولا علی
 صد و سی و سه مرتبه یا علی
 بدان اوست تیغ دو دم می زند^۱ و مانند حیدر علم می زند
 همین که به میدان قدم می زند چپ و راست را هی بهم می زند
 به پیشانیش نقش زرد علی ست
 که این دستمال نبرد علی ست
 اگر اینچنین عزم میدان کُند پیشمان شوند و پریشان کُند
 حرم را پی خود رجز خوان کُند ز ند ضربه و یا حسن جان کُند
 ز ند با حسین و ز ند با حسن
 کشد یا حسین و کشد یا حسن

^۱. بیت زیر به منظور انتقال بهتر معنای شعر و جلوگیری از کج فهمی شعر تغییر داده شد زیرا بیشتر و پیشتر از حضرت عباس خود سیدالشهدا همچون امیر المومنین جنگاور بودند.

فقط اوست تیغ دو دم می زند و مانند حیدر علم می زند

میانِ حرمِ مرکبِ کودکان به میدانِ ولیِ کوهِ آتشفشان
 میانِ حرمِ خادمِ این و آن به میدانِ ولیِ مَرَدِ تیغ و کمان
 رقیه از این دوش سر برداشت
 که از دوشِ او جایِ بهتر نداشت
 امیر است و آواره زینب است کفیل است و بیچاره زینب است
 ولی او فقط چاره زینب است بگو که همه کاره زینب است
 همیشه حرم را بهم می‌زند
 که دل می‌برد تا قدم می‌زند
 اگر خیلِ مژگانِ گیرا نبود اگر برقِ چشمانِ آقا نبود
 و اینقدر خوش قد و بالا نبود چه می‌شد که اینقدر زیبا نبود
 ببین آخر از دور چشمش زدند
 خدایا چه بدجور چشمش زدند
 نشان داد چشمانِ خود را به آب لبِ خشک و سوزانِ خود را به آب
 و نوزادِ بی‌جانِ خود را به آب فرو کرد دستانِ خود را به آب
 پُر از آب شد مَشکِ آبِ آورش
 خجالت کشید از دو دستِ تَرش
 به سویِ حرمِ راه طفلان گرفت که از بارش تیر باران گرفت
 دو بازویِ او تیغِ بُران گرفت ولی مَشکِ را او به دندان گرفت
 نَفَس زد به تابِ آمدنِ صبر کن
 که خانمِ رُبابِ آمدنِ صبر کن

شد از تیرها خریدار پشت که خَم شد به مشک و پدیدار پشت
 شده زیر رگبار خونبار پشت به مقتل نوشتند شد خار پشت
 ولی حیف تیری به مشکش نشست
 زمین ریخت چون آب قلبش شکست^۱

چه شد حرمله روی زانو نشست عمودی میانِ دو آبرو نشست
 نوکِ نیزه‌ای سمتِ پهلوی نشست عمودی به سر خورد و بر او نشست
 عمو از سر زین زمین ریخت ریخت
 سپاهی سرش از کمین ریخت ریخت
 سر و وضع او را بهم ریختند به نیزه عمو را بهم ریختند
 به تیغی گلو را بهم ریختند کشیدند و مو را بهم ریختند
 حرامی همه پشت هم آمدند
 پس از او ارازل حرم آمدند
 پس از او دل زار خواهر شکست یتیمی زمین خورد و از پر شکست
 و سیلی چنان خورد که سر شکست که دندان شیری دختر شکست
 یتیمی عمو گفت او را زدند
 چه کج روی نیزه عمو را زدند

^۱ . ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ زیرا قصه تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مستند و صحیح نیست،

ولی حیف تیری به مشکش نشست و تیرِ دگر قابِ چشمش شکست
 چه شد حرمله روی زانو نشست که تیرش میانِ دو آبرو نشست

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قطره قطره اشک و خون چشم تو را پوشیده‌اند
 علقمه با پاره‌های پیکرت تزیین شده
 اسبها بی‌دستی‌ات را چون غنیمت یافتند
 در کنار علقمه رعنائی‌ات تکثیر شد
 حرمله‌ها بعد تو یک خواب راحت می‌کنند
 بعد تو از سوز سنگینی دست شمرها

پیکرت را با لباس تیرها پوشیده‌اند
 خاک میدان را به خونت تا کجا پوشیده‌اند
 زخم‌هایت را به موج رد پا پوشیده‌اند
 نیزه‌ها هر یک لباسی از تو را پوشیده‌اند
 از غمت خلخال‌ها رخت عزا پوشیده‌اند
 صورت طفلان‌مان رنگ حنا پوشیده‌اند

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

تا که بی‌دست شدی اهل شجاعت شده‌اند
 حرمله‌ها پس از این خاطرشان آسوده‌ست
 چه عمودی به سرت خورد که شق القمری
 چشم پر خون تو سهم من دلخون شده است
 بروم، با تن بی‌دست تو دشمن تنه‌است
 یک دلم پیش تو و آن دل من در حرم است
 چشم و ابروی تو از ضربه بهم ریخته است
 تیرها روی هم افتاده به هم چسبیدند
 بسکه از ضربه شکسته رخ نورانی تو
 ساقی من لب تو سوخته از بی‌آبی
 این تو هستی که چنین نقش زمینی پیشم؟
 فکر بی‌دستی تو سخت مرا آزرد

گرگ‌ها منتظر لحظه غارت شده‌اند
 خولی و شمر پس از دست تو راحت شده‌اند
 هر دو ابروی تو با فاصله قسمت شده‌اند
 علم و دست تو این بین غنیمت شده‌اند
 نیزه‌هاشان همه خونخوار به شدت شده‌اند
 پیش آنها که محیای اسارت شده‌اند
 پیکر تا شده‌ات دور و برم ریخته است
 کندی نیست ز بس بر بدنت پیچیدند
 جای یک بوسه نمانده‌ست به پیشانی تو
 باورم نیست که در محضر من می‌خواهی
 تا به امروز ندیدم بنشینی پیشم
 بیش از نیزه و شمشیر تنت پا خورده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

در حقیقت دست‌های زینبم زنجیر شد
 ذکر لب‌هایت چرا پس نغمه تکبیر شد
 در میان علقمه سالار تو تحقیر شد
 بین لشگر با صدای هلهله تقدیر شد
 غصه پرواز تو بین همه تکثیر شد
 با نگاه مادرم جان و دلت تسخیر شد
 از فراق عمه سادات عالم پیر شد
 وقت غارت شد علمدارم مدد کن دیر شد
 بی‌تو با این بی‌حیاهای زمان درگیر شد

شیرمرد دین زمین افتاد و دشمن شیر شد^۱
 ای علمدار رشیدم موقع افتادنت
 خیز و از جا و ببین می‌خندد این قوم شرور
 از کسانی که دو دستانت قلم بنموده‌اند
 قوت اهل حرم! از جای برخیز و ببین
 بوی زهرا را گرفته خاک گرم علقمه
 این وداعت را خلاصه می‌کنم در یک کلام
 بعد ساعاتی صدای زینبم آید به گوش
 خواهر تو یکتنه مانده میان دشمنان

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: میلاد عرفان پور

به یکنگاه به هم ریخته‌ست لشکر را
 که تا نظاره کند مرتضای دیگر را
 از او خوش است شنیدن آنابن حیدر را
 به تیغ تیز دهد پاسخ ستمگر را
 امان نداد امان‌نامه مکرر را
 مگر که آب دهد غنچه‌های پرپر را
 و این یکاد بخوانید این دلاور را

به عزم رزم به پا کرده شور محشر را
 ز هر کناره ببین صف‌کشیده دشمن و دوست
 شنیدنی‌ست رجزهای رزم دیدنی‌اش
 مجاهدی که چنین نافذالبصیره شده‌ست
 گره به ابروی خود زد، گره به کار عدو
 پی شکستن تحریم دل به دریا زد
 بر آتش است دل اهل خیمه چون اسفند

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر و حفظ بیشتر شأن حضرت عباس
 بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفاعیل فعاتلن مفاعیل فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن حنیفی

کسی که سرو قدش سایه بر جان بدهد
به کوه شانه او تکیه آسمان بدهد
پناه عالمیان را پرش امان بدهد
شبیه مشک خودش جرعه جرعه جان بدهد
جواب کودک بی شیر را کمان بدهد
نگین سرخ بهانه به دشمنان بدهد^۱

تو دست و پا بزنی و حسین جان بدهد
سر بریده به دامن این و آن بدهد
پس از تو بوسه به لبهای خیزران بدهد
رقیه رنگ رخس را به ارغوان بدهد

اگر زمین بخورد، عرش را تکان بدهد
به او همیشه مباحثات می کند زینب
به بارگاه پرش آسمان پناه آورد
عجب نباشد اگر از خجالت آب شود
جواب العطش خیمه را که مشک نداد
عقیق سرخ حسین از رکاب افتاده است
بلند شو که پس از تو حسین می میرد
پس از تو آن که سرت را به دامنش دارد
لبی که بوسه روی دستهای تو می زد
اگر شهید شوی گوشواره دق بکند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی صالحی

سهم رقیه را غل و زنجیر کرده است
آری مصیبت تو مرا پیر کرده است
نیزه تو را در علقمه تکثیر کرده است
سردار را چگونه زمینگیر کرده است
اصلاً تمام شکل تو تغییر کرده است

دستی که سهم دست تو شمشیر کرده است
مویم سفید بود، قدم هم خمیده شد
ماه هزار تگه! شدی پخش روی خاک
در حیرتم که قدرت یک ضربه عمود
بد جور بین ابرویت از هم شکافته

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن موضوع ساربان و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین

نگین سرخ بهانه به ساربان بدهد

عقیق سرخ حسین از رکاب افتاده است

بیت زیر کنید.

شاعر: علیرضا خاکساری قالب شعر: غزل مثنوی وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

سلام حضرت دریا سلام یا عباس
نگاه مرحمتت مهر می‌کند نازل
به آبروی تو بسته‌ست آبروی حرم
به شوق دیدن رقص کتیه روی علم
نشسته لذت عشقت به جان خلق الله
بهشت می‌چکد از خوشه تبسم تو
مگر نه اینکه ز عیسی، مسیح می‌سازی
یکی یکی همه انبیا گرفتارت
غلام در به در گوشه‌گیر یعنی من
کریم، حضرت رازق، مراد یعنی تو
به دسته‌های عزا با امید رو کرده
بزرگ قافله فتح باب کرده تویی
گره‌گشا گره از کار نوکرت و کن
به یاد تعزیه خوانی ظهر تاسوعا
تمام ثانیه‌ها را به گریه سر بکنم
به پای دل برسم محضر تو رمز حیات
به غیر پرچم تو بیرقی که بالا نیست
عموی خوش قد و بالای بچه سیدها
اگر به دوش رفیعانهات علم بزنی
به حمله‌ای علوی گرد و خاک خواهی کرد
برای اینکه ببینند حضرت سردار

سلام ما به تو ای بامرام یا عباس
سلام اُم بنین بر تو یا ابوفاضل
دخیل بسته‌ام امشب به تو عموی حرم
دوباره در به در روضه‌های خانگی‌ام
برای عرض ارادت ارامنه در راه
تمام اهل زمین تشنه ترحم تو
به دست خویش ز یحیی، ذبیح می‌سازی
نه بنده‌های خدا که خدا گرفتارت
اسیر حلقه به گوش فقیر یعنی من
کسی که روزی هر ساله داد یعنی تو
کسی که نزد تو امشب مریض آورده
امید هر چه مریض جواب کرده تویی
اشاره‌ای کن و درد مرا مداوا کن
به یاد زمزمه کل یوم عاشورا
میان روضه‌مان نیت سفر بکنم
دوباره پَر بکشم تا کنار شط فرات
کسی به غیر تو ای نبض آب! سقا نیست
عزیز اُم بنین میوه دل زهرا
میان کربلا محشری رقم بزنی
تمام حرمله‌ها را هلاک خواهی کرد
زره ببند به تن ذوالفقار را بردار

به یک انابن علی باز قصد طوفان کن
 برای دشمن یاغی کشیده کافی نیست
 برای مدح تو از این قبیل باید گفت
 چه لذتیست که زهرا نگاه کرده مرا
 شبی که نام تو باشد وسط شب روضه‌ست
 به اذن صادره از سوی فاطمه گویم
 شبیه ابر بهاری چقدر می‌باری
 چقدر آب نه ارباب را صدا زده‌ای
 تمام اهل حرم از غم تو افتادند
 چه شد کنار شریعه چرا زمین خوردی
 بدون شک پس از این سرفراز خواهی شد
 شبیه مادر پهلوی شکسته‌ات زهرا
 چقدر زخم نشسته به روی سینه تو
 تمام کربلا پُر شده ست از تن تو

رجز بخوان همه دشت را پریشان کن
 برای منقبت تو قصیده کافی نیست
 برای رزم تو بحر طویل باید گفت
 محبتت همه جا روبه راه کرده مرا
 حرارتم همه زیر سر تب روضه‌ست
 مرا ببخش اگر بی‌مقدمه گویم
 به جای آب دو دست قلم شده داری
 به روی خاک غریبانه دست و پا زده‌ای
 پس از تو فاتحه گوشواره را خواندند
 چه شد که آخر سر با وفا زمین خوردی
 مگر نه اینکه برای خدا زمین خوردی
 ز روی مرکب خود بی‌هوا زمین خوردی
 گمان کنم وسط نیزه‌ها زمین خوردی
 عزیز اهل حرم در کجا زمین خوردی

شاعر: جابر عابدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

تا عمود خیمه‌ات افتاد دشمن شیر شد
 جای امنی نیست خیمه بی‌نگهبانی تو
 آنقدر چشم سکینه ماند بر راهت ولی
 راه خیمه باز شد بر غارت نامحرمان
 شاهد حرف من اشک و روضه‌های زینب است
 ای شجاعت دست‌بوس تو امیر علقمه

بی‌کسی‌ام را تماشا کرد و از من سیر شد
 ترس دشمن از حریم خیمه بی‌تأثیر شد
 حیف که برگشتنت سقا به خیمه دیر شد
 بی‌پناهی حرم با داغ تو تفسیر شد
 ای علمدار حرم داغت به قلبم تیر شد
 پرچم «اَنّی اُحامی» تو عالم گیر شد

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: ترجیع بند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعن فعلن

دست بر سینه رو به کربلا	السلام علیک یا سقا
قمر خانواده خورشید	صدقه دارد این قد و بالا
پسر چهارم امیر خُنین	دست بر سینه بنی الزهرا
چشم و ابروی تو سپاه حسین	کاشف الكرب سید الشهدا
سیزده ساله فاتح صفین	سومین بچه شیر، شیر خدا
ارمنی‌ها مُرید نام تو‌اند	شاهدم سفره‌های تاسوعا
نام تو هم ردیف یا قَتّاح	چشم‌هایت مُفَرِّجُ الْعَمَاء
تو که هستی، حسین هم آخر	شد پناهنده بر تو عاشورا
سایبان مُخَدَّرَاتِ حرم	پشت گرمی زینب کُبری

إعطنی یا کریم، انا سائل

مستجیرٌ بِكَ ابوفاضل

دست‌گیر همه خدای ادب	دست پرورده امیر عرب
نسل در نسل خاک پای توایم	به تو دادیم دل نَسَب به نسب
سفره‌ات بهر سائلان پهن است	صورتت شیر و خال تو، چو رطب
می‌کند زنده یاد حیدر را	چین پیشانی‌ات به وقت غضب
اسدالله کربلا، عباس	بِنی‌شین با وقار بر مرکب
قد کشیدی همینکه روی اسب	لشکر کوفیان کشید عقب
می‌شود روضه را تجسم کرد	با کمی فکر، روی این مطلب
تا تو بودی سفر به خیر گذشت	ای نگهبان محمل زینب
تا تو بودی رباب اصغر داشت	غرق بوسه سپیدی غب غب

تا تو بودی ندید يك مادر طفش از تشنگی کند لب لب
تا تو بودی رقیه معجر داشت روی دوش تو خواب بود هر شب
تا تو بودی کسی اجازه نداشت بزند چوب خیزران بر لب

إعْطِنِي يَا كَرِيم، انا سائل

مستجیرُ بِكَ ابوفاضل

وای از لحظه‌ای که غوغا شد رفتی و در خیام بلوا شد
دختری مشک آب دستت داد بر دعا دست عمه بالا شد
سایه‌ات بین نخل‌ها گم شد پسر فاطمه چه تنها شد
تا رسیدی کنار نهر فرات علقمه در مقابلت پا شد
تا قیامت خجل ز لبه‌ایت خنکی‌های آب دریا شد
جانب خیمه راه افتادی فکر و ذکرت لبان آقا شد
در کمینت چهار هزار نفر تیرها در کمان مهیا شد
قد و بالات کار دستت داد چند صد تیر در تنت جا شد
بی‌هوا دست راستت افتاد دست چپ هم شکار اعدا شد
از سر تو کلاه خود افتاد يك نفر با عمود پیدا شد
آنچنان ضربه زد به فرق سرت تا سر چین ابرویت وا شد
وای بی‌دست بر زمین خوردی سجده گاه تو خاک صحرا شد
تیرهای کمی فرو رفته خوب بر جسم اطهرت جا شد
بعد سی سال یا اخوا گفתי عاقبت مادر تو زهرا شد
دورتر از تنت حسین افتاد همه دیدند قامتش تا شد
گفت عباس خیز و کاری کن روی لشگر به خواهرم وا شد

سند ارث بُردن از زهرا با کف پا به چادر امضا شد
پاسخ اَیْنِ عَمّی العباس؟ سیلی چند بی‌سر و پا شد
إعطِنی یا کریم، انا سائل
مستجیرٌ بِکَ ابوفاضل

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

مدیون کام خشک تو دریاست عباس
اما به باطن مادرت زهراست عباس
دلگرم نامت زینب کبراست عباس
نام تو هم یک رکن عاشوراست عباس
لطف و کریمی تو یک دنیاست عباس
محشر دخیلت دستهای ماست عباس
کی مثل تو هم تشنه! هم سقّاست؟ عباس
دیدند که در علقمه غوغاست عباس
داغ غم تو از رخس گویاست عباس
یعنی که افتاده دگر از پاست عباس
بی تو حسین فاطمه تنهاست، عباس
شام غریبان بی تو واویلاست عباس
لبه‌اش مثل خشکی صحراست عباس
حال تو را از من اگر که خواست؟ عباس

تا روز محشر پرچمت بالااست عباس
گرچه به ظاهر مادرت اُمّ البنین است
پشت و پناه اهل بیتی یا اباالفضل
یک رکن عاشورا اگر نام حسین است
بر ارمنی‌ها هم کراماتت رسیده
بابُ الحوائج منسبی شایسته‌تو ست
شرمنده لبهای تو آب فرات است
اهل حرم در انتظار تو نشستند
دیدند که با قدّ خم برگشته مولا
آمد حسین و خیمه‌ات را واژگون کرد
گفتا؛ از این پس من علمداری ندارم
گفتا به زینب؛ زیور از دستت درآور
شیر خواره لب تشنه، به آغوش رباب و^۱
من با سکینه از تو و قولت چه گویم

^۱ . با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است بیت زیر تغییر داده شد.

لبه‌اش مثل خشکی صحراست عباس

شش ماهه، لب تشنه، به آغوش رباب و

شاعر: آرش براری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

رفته سقا تا بیارد مشکی آب از علقمه
مثل اینکه در مسیرش مشکلی پیش آمده
حمله می‌کردند اما قصد جنگیدن نداشت
از همان روزی که آمد کاروان در کربلا
ماه افتاد و به بالای سرش خورشید رفت
هرچه می‌گویند طفلان «ای عمو جان العطش»
کوه غم روی سر بنت الحسین آوار شد
دخترش گفت ای پدر زهرا مگر در علقمه‌است؟

لحظه به لحظه خبر گیرد رباب از علقمه
چونکه می‌آید صدای التهاب از علقمه
خواست برگردد به خیمه با شتاب از علقمه
عمّه سادات دارد اضطراب از علقمه
می‌درخشیدند ماه و آفتاب از علقمه
بعد از این دیگر نمی‌آید جواب از علقمه
تا پدر برگشت با حال خراب از علقمه
بر مشام می‌رسد بوی گلاب از علقمه

شاعر: مجتبی صمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

بیا که محفل ما بی‌تو آسمانی نیست
تو پیر گریه مایی مرا دعائی کن
بهار بودن من دیده‌های نمناک است
چقدر دوری از تو ز گریه دورم کرد
شبا هت من و تو این لباس مشکلی شد
گذشت هم رمضان و گذشت هم عرفة
به دست‌های عمویت بگیر دست مرا
بیا به روضه دست قلم سراسیمه
مگر چه بوده عمودی که بر سرش آمد
ز علقمه که می‌آمد حسین شک کردند

اگر نظر نکنی اشک دیدگانی نیست
که بی‌دعای تو خیری در این جوانی نیست
به روضه‌ها که ببارم دگر خزانی نیست
برای وسعت این رزق جز تو بانی نیست
وگرنه بهر رسیدن به تو توانی نیست
هنوز غرق گناهم غم نهانی نیست
که بهتر از تو مرا چاره و آمانی نیست
بیا و روضه بخوان جز تو روضه‌خوانی نیست
که بهر ساقی طفلان لب و دهانی نیست
صدا زدند که بابای ما کمانی نیست

شاعر: علیرضا خاکساری قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

این جهان غیر از سرای آزمایش نیست نیست
غیر تیر و تیغ و نیزه بر سر احقاق حق
مرجع تقلید من تنها حسین بن علیست
دست رد بر سینه هرچه امان‌نامه زخم
بهترین الگوی من در زندگی یعنی حسین
کربلا باید کفن پوشید و از دنیا بُرید
به قتال فاطمیون بی‌جهت صف بسته‌اند
می‌شود روزی شهادت نامه امضا شود؟
ساقی کربلا یعنی ابوالفضل و جز او
تا کلیمی‌ها به بزم روضه امشب دعوتند

دست بر دامان آقای کریم خود زدم

دست خالی خدمت باب الحوائج آمدم

عاشقان با گریه نم‌نم صدایش می‌کنند
مرد و زن پیر و جوان امشب دخیل محضرش
او طبیب درد بی‌درمان خلق عالم است
کاشف الكرب الحسین است و گرفتاران شهر
دسته دسته سینه‌زن‌هایش به روضه آمدند
ساقی بن ساقی است و در سقاییت شهره است
چون لباس رزم پوشد حیدر کربلاست
ساکنان آسمان‌ها یک صدا همراه با
زائرانش در حرم هر دم صدایش می‌کنند
با توجه عالم و آدم صدایش می‌کنند
درمندان حضرت مرهم صدایش می‌کنند
در هجوم درد و رنج و غم صدایش می‌کنند
نه فقط ما، ارمنی‌ها هم صدایش می‌کنند
سلسبیل و کوثر و زمزم صدایش می‌کنند
اهل خیمه صاحب پرچم صدایش می‌کنند
حیدر و پیغمبر اکرم صدایش می‌کنند

هم نفس با فاطمه هم ناله با اُم البنین
 در نبود او خواتین حرم آشفته‌اند
 هاجر و آسیه و مریم صدایش می‌کنند
 در میان خیمه زینب بر روی مرکب حسین
 کودکان غرق در ماتم صدایش می‌کنند
 رو به سوی علقمه با هم صدایش می‌کنند
 با اُخا ادرک اُخا کربلا آتش گرفت
 خیمه گویا پیش چشم بچه‌ها آتش گرفت
 چه غریبانه برادر را برادر جمع کرد
 در نگاه سرد نخلستان به تنهایی حسین
 پاره پاره پاره پاره پاره پیکر جمع کرد
 دستهایش یک طرف جسم شریفش یک طرف
 با دلی غمدیده و با دیده تر جمع کرد
 بازوی آزرده‌اش پهلوی نیزه خورده‌اش
 پیکرش را عاقبت در یک محل سر جمع کرد
 هر دو را از منظر چشمان مادر جمع کرد
 خیمه عباس را همراه خواهر جمع کرد
 در غروب کربلا خلخال و معجر جمع کرد
 پیش چشم بچه‌های چشم بر راه عمو
 دست ناپاکی که سقا را به خاک و خون کشید
 بی عمو کلی گره خورده ست در کار رباب
 مشک پاره پاره شد ای وای بیچاره رباب

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

رفتی از خیمه و پا تا به سرم می‌سوزد
 گفتم عباس! فقط مشکِ خودت را بردار
 دل زینب، دل زن‌های حرم می‌سوزد
 بال لب تشنه، لب علقمه رفتی اما
 بغض کردی و از این غم سپرم می‌سوزد
 نیزه بر مشک زدند آبرویت ریخت زمین
 جرعه‌ای آب نخوردی! جگرم می‌سوزد
 آسمانم به زمین خورده چه بد! با صورت!
 گر گرفتی و تن شعله‌ورم می‌سوزد
 غرق خون «ادرک اُخا» گفتی و بالای سرت
 سر و پیشانی قرص قمرم می‌سوزد
 بعد تو شعله می‌افتد به ستون خیمه
 می‌نشینم! بدن محتضرم می‌سوزد
 چوب گهواره! لباسِ پسرَم می‌سوزد!

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: احسان فرگسی

به دوش می‌کشی بار امانت را تک و تنها به دامن پناه آورده‌ام یا عروة الوثقی
جهان جام می‌اش را پیش تو می‌آورد بالا «الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها»
شگفتا! شرح و توصیف مقامت کار انسان نیست

به شأنت هر کسی ایمان نیاورده مسلمان نیست^۱

به جرأت می‌نویسم با خدایت هم‌نشینی تو علم بر دوشی و دست خدا در آستینی تو
بنازم هیبتت را تکیل اُم البنینی تو به حق فرزند بی‌باک امیرالمومنینی تو
یقین دارم که دنیا در کف اقبال من باشد
اگر مُهر تو در پرونده اعمال من باشد
ملائک بوسه می‌چینند از خاک کف پایت دل از ارباب ما برده‌ست لبخند دل‌آرایت
به وقت جنگ زینب می‌شود محو تماشايت جهان پیش تو و تو سر به زیری پیش
مولایت

بدون دست، آری دستگیر عالمینی تو
چه باید گفت در مدحت؟ علمدار حسینی تو
شبیه کوه‌ها ثابت قدم می‌ایستی عباس هزاران سال قبل از خلق ما می‌زیستی عباس
گرفتار کسی غیر از حسین نیستی عباس خودت باید بیایی و بگویی کیستی عباس
به درک جایگاهت هیچکس نائل نخواهد شد
که دین هیچکس بی‌عشق تو کامل نخواهد شد

دل از اهل زمین و آسمان برده‌ست گیسویت به میدان می‌روی و می‌شود زینب دعاگویت

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ولی ای کاش غرق خون نمی شد چشم و ابرویت
 نمی زد هیچکس در علقمه نیزه به پهلویت
 علی اصغر برای آب بی تاب است یا عباس
 تمام فکر و ذکر قحطی آب است یا عباس

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حسین ایمانی

می کند بدرقه راهت ابا عبدالله
 همه عشق منی باید علم برداری
 پسر صف شکن شیر خدا علقمه رفت
 اسدالله به چنگ آورد این میدان را
 او رسید علقمه یا علقمه آمد طرفش
 مَرهمی بر جگر داغ و تب او بزند
 دستها شل شد و افتاد و دل ماه شکست
 یاد آن غنچه که از تشنگی و غم غش کرد
 دیگر این دست می آید به چه کار سقا؟!
 بهتر این است که برگردم از اینجا بی دست
 گرز آمد سر او مثل سر مولا شد
 فرق سر تا دم ابروی عمو وا شده بود
 چند باری پسر فاطمه در راه نشست
 شیر را روی زمین دیده زمین گیر شده
 عمو افتاد و به ارباب جسارت می شد
 عمو افتاده و می سوخت حرم، خندیدند
 گوشواره بَر اما، بی حیا چنگ چرا؟

ذکر لا حول و لا قوه الا بالله
 تو امید حرم فاطمیونی آری
 مشک برداشته با ذکر مدد فاطمه رفت
 صف به صف می شکند لشکر روباهان را
 قبر خود گنده اگر هر که بیاید طرفش
 آب می خواست خودش را به لب او بزند
 جهشی کرد و کف دست ابا الفضل نشست
 یاد لبهای گل فاطمه بی تابش کرد
 با خودش زمزمه می کرد و مناجات و دعا
 دست من خیس شده دست رقیه خشک است
 ذکر یا حیدر او داغ دل صحرا شد
 سر عباس شبیه سر بابا شده بود
 بسته شد دیده ماه و کمر شاه شکست
 پسر فاطمه از زندگی اش سیر شده
 زینب آماده دوران اسارت می شد
 به زمین خوردن ارباب کرم خندیدند
 نفس عمه سادات شده تنگ چرا؟!

شاعر: سیدپوریا هاشمی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

محضر آب دم از پاکی دریا نزنید محضر خاک دم از وسعت صحرا نزنید
تا زمانی که ندادید ضرر پای نگار لافِ بیهوده عاشق شدن اینجا نزنید
آسیاب که شدن مسئله حساس است پس به سینه به جز از سنگ تولی نزنید
درد معشوق چه بهتر که به درمان نرسد هرچه آمد سرتان رو به مداوا نزنید
فقر خوب است که هم شأنه عزت باشد مستمندید اگر جز در آقا نزنید
حرف تقوا و بصیرت به میان است اگر حرفی از چشم سیاه و قد رعنا نزنید

گرچه خوب است رخس نقل منابر بشود

حیف عباس که توصیف به ظاهر بشود

علم انساب به کار آمده اینبار زیاد که بیوفتد سر ما محضر دلدار زیاد
ذولفقار دو دم امروز سه دم خواهد شد بس که در خانه مولا شده کزّار زیاد
هرچه دارد پسر از دامن مادر دارد ارث بُردست از این فاطمه ایثار زیاد
یک تنه می رود و صد تنه برمی گردد معجزه سر زده از او دم پیکار زیاد
نا امیدی در این خانه ندارد معنا باز خواهد شد از این دل گره کار زیاد
بهر پابوسی اش امشب همه نوبت دارند رسد از تیغ کجش مژده دیدار زیاد

چشم صقّین همین که به نقابش افتاد

پانزده مرتبه "لا حول ولا" را سر داد

مرد جنگ است ولی انس به خلوت دارد مثل شوقش به خطر شوق عبادت دارد
نوری از آیه تطهیر به او هم تابید به گمانم که این آینه عصمت دارد^۱

۱. با توجه به اینکه ۱۴ معصوم وجود دادر بیت زیر به جهت جلوگیری از برداشت غلط و ... تغییر داده شد

مطمئنیم که این آینه عصمت دارد

نوری از آیه تطهیر به او هم تابید

محرم یا ولدی گفتن زهرا شده است
مرگ بازیچه یک حملهٔ مردانه اوست
چندگامی همه‌جا دورتر از آقا بود
شانه کعبه به پایش چقدر بوسه زده
جای شک نیست بگوئیم سیادت دارد
شیر آخر مگر از معرکه وحشت دارد؟!
قد بلند است و ازین حال خجالت دارد
تا ببینند همه شأن ولایت دارد

خطبه‌ای خواند بگوید شرف کعبه ز چیست

تا خدایی خدا آبروی کعبه علی‌ست

نخل‌ها دردسری شد ثمرش را بزنند
همه از چهار جهت روی سرش ریخته‌اند
مشک را داده به دندان که به خیمه برسد
آخر این میر علمدار غروری دارد
دو نفر از دو طرف بال و پرش را بزنند
همه اینجا پی اینند سرش را بزنند
وقت آن است لب شعله‌ورش را بزنند
نکند اینکه غرور جگرش را بزنند
هدف از کشتن عباس حسین است حسین
تا که اینجور توان کمرش را بزنند

علم افتاد و کنارش بدنی هم افتاد

مثل آقا وسط خیمه زنی هم افتاد..

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن حنیفی

دریا غزل در وصف چشمانش سروده است
هرکس جبین بر خاک در گاهش نسوده است
عمری غبار از روی آئینه زدوده است
از بس که چشمش سوگوار مشک بوده است
مانند طفل از او حفاظت می‌نموده است
اصلاً نمی‌دانست که سهم عمود است
صحبت ز دست بسته و روی کبود است

او کیست؟ او را دوست و دشمن ستوده است
مهتاب می‌گوید نخواهد رفت بالا
او کاشف الکرب است یعنی روی ماهش
جای گل از بین مزارش آب روئید
باید که روی سینه مشکش دفن گردد
می‌خواند با گریه سر ساقی سلامت
حوریه‌ای فریاد زد عباس برگرد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر دودانگه

با شکوه آمده‌ای، محو تماشاست فرات
خوب حس کرد که در محضر دریاست فرات
با ادب بود به پای تو به پا خاست فرات
جار می‌زد نفسش تشنه سقااست فرات
خجل از خم شدن قامت مولااست فرات
دست رد خورده‌ترین سائل دنیااست فرات

مست و مواج اگر غرق تمناست فرات
چشم در چشم تو انداخت خودش را گم کرد
داشت از بدو ورود تو تلاطم می‌کرد
از تپش‌های دلش عشق به صحرا می‌ریخت
تو از این آب نخوردی جگر علقمه سوخت
به دلش حسرت بوسیدن لبهای تو ماند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احمد علوی

سرهايمان جداست ولی بال و پر یکی‌ست
از هر کجای دشت بررسی خبر یکی‌ست
آتش که شعلهور بشود خشک و تر یکی‌ست
با اینکه با پیامبر از هر نظر یکی‌ست
تنها به این دلیل که ما را پدر یکی‌ست
این جا میان این همه لشگر اگر یکی‌ست
طرز مصاف کردن تو با پدر یکی‌ست
در چشم شیر یک نفر و صد نفر یکی‌ست
حالا دعای اهل حرم بیشتر یکی‌ست
چون جمع تیغ‌ها همگی ضربدر یکی‌ست
خونین بدن زیاد ولی خون جگر یکی‌ست
پائین پای مرقد و بالای سر یکی‌ست
در آسمان بی‌کسی من قمر یکی‌ست

آماده باش مقصد ما در سفر یکی‌ست
این‌ها برای کشتن ما صف کشیده‌اند
دار و ندارمان همه در بین خیمه‌هاست
حتی به روی اکبر من تیغ می‌کشند
تنها به این گناه که فرزند حیدریم
آیا کسی نمانده که یاری کند مرا
عباس من برادر من نور چشم من
تنها رجز بخوان و بگو یا علی مدد
چشم انتظار آمدنت از شریعه‌اند
شمشیرها به دور تنت حلقه می‌زنند
بعد از من و تو زینب اگر نشنود بدان
از بس حروف پیکر پاکت مقطعه‌ست
غرق ستاره است تن من ولی هنوز

شاعر: محمدعلی مجاهدی قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

کیست این مردی که رو در روی دنیا ایستاده؟
لرزه می‌افتد به جان خیل دشمن از خروشش
می‌گذارد پای بر فرق شط از دریا دلی‌ها
گرچه زینب زیر بار داغ‌ها از پا نشسته
او که دارد فطرتی نازکتر از آئینه حتی
با غریو «ما رأیت فی البَلا إلا جَمیلاً»
از قیام کربلا این درس را آموخت باید:
این پیام تک‌سوار ظهر عاشوراست یاران:

در دل دریای دشمن بی‌محابا ایستاده
وز نهیش قلب هستی، نبض دنیا ایستاده
وہ چه بشکوه و تماشایی‌ست دریا، ایستاده!
تکیه کرده بر عمود خیمه‌ها، تا ایستاده
در مصاف خصم چون کوهی ز خارا، ایستاده
پیش روی آن همه زشتی، چه زیبا ایستاده!
ظلم را نتوان ز پا انداخت، الا ایستاده
مرگ در فرهنگ ما زیباست، اما ایستاده!

شاعر: موسی علیمردی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

چشمت شبیه بختم در خواب غم فزایی است
پلکی بزن دلم را آزاد از این قفس کن
یک عمر مُهر بر لب چون غنچهٔ خموشی
هر زخم بر تن تو چشمی است غرق در خون
دست بُریده‌ات را بر دیده‌ام کشیدم
هر روزن زره را این تیرها شمردند
چیزی نمانده از تو غیر از غبار سرخی
برخیز با نگاهت آرام کن حرم را
از دخترم مگیزی روزی شانه‌ات را
بر شیر خواره‌ام نه کن بر رباب رحمی

واکن دو چشم تر را وقت گره‌گشایی است
مژگان چشم‌هایت مفتاح دل‌گشایی است
گل بانگ ای برادر فریاد از این جدایی است
هر تیر بر تن تو مژگان در حنایی است
بر چشم بی‌فروغم این دست توتیایی است
بر قامت بلندت از نیزه‌ها قبایی است
از بار تیغ و نیزه جسمت در آسیایی است
کشتی شکستگان را چشم تو ناخدایی است
بعد از تو خار صحرا رزق برهنه پای است
این خنده‌های دشمن سرشار بی‌حیای است

شاعر: علیرضا وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

تو زمین خوردی و خوردند زمین اهل حرم
آنقدر تیر به تو خورده که پاشیده شدی
حال من مثل غریبیست برادر مُرده
به خداوند که غارت زده‌ام بعد از تو
آسمان بر سرم آوار شده می‌بینی؟
دوش تو جای رقیه‌ست پُر از تیر شده
با جوانان بنی هاشم علی را بُردم
سفت کردند خواتین گره معجر را

شانه خالی مکن از بار سفر، همسفرم
شده اعضای تو پاشیده شبیه جگرم
مثل فرق تو شکسته‌ست برادر، کمرم
سرم آماده ذبح است، فتاده سپرم
تگه‌تگه به زمین ریخته‌ای، ای قمرم
رحم بر چشم تر او کن و بر چشم ترم
دست‌تنها تن پاک تو چگونه ببرم
همه دلشوره گرفتند ز طرز خبرم

شاعر: مهدی مقیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بی‌تو به خیمه رفتن من اولین غم است
اینها به یک کنار، نوامیس، بعد تو
امروز غم زیاد نصیبم شده ولی
اینکه پس از تو سمت حرم هجمه می‌برند
ضربه زیاد خورده‌ای و بین این همه
زرها که بر غم تو ز نزدیک گریه کرد
هنگام آمدن طرفت دیدن دو دست
از روی نیزه اینکه ببینیم ما دو تا
توهین شمر و حرمله جای خودش ولی
سِنّی گذشته از من و وای از سه ساله‌ام

حال رقیه‌ام ز غمت دومین غم است
بی‌پشت و بی‌پناه بمانند، این غم است
آنکه شکسته این کمرم را همین غم است
یک‌بار از یسار و سپس از یمین غم است
این‌که شکافته سر تو تا جبین غم است
از داغ تو خبر شود اُمّ البنین غم است
در خاک و خون کنار علم بر زمین غم است
سیلی خورند اهل حرم بدترین غم است
والله ضرب سیلی زجر لعین غم است
دندان اگر که بشکند از این سنین غم است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان نرگسی

هر که آمد نیزه‌ای می‌کاشت روی پیکرش
 او که اقیانوس هم زانو زده در محضرش
 حرمله نگذاشت با تیری که زد بر ساغرش
بعد سقا بیشتر باشد به فکر رهبرش^۱
 در کنار علقمه می‌پاشد از هم لشکرش
 تا که باشد چند روزی سایه‌بان خواهرش

شیر افتاد و هزاران گرگ در دور و برش
 کار دنیا را ببین کارش به مشک افتاده است
 مشک را تا خیمه‌ها هر طور می‌شد می‌رساند
 زینب کبری، همان کوه حیا، مجبور بود
 روضه یعنی از کنار خیمه می‌بیند حسین
 غیرت الله است، یعنی می‌رود بر نیزه‌ها

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین رحیمیان

سر ذبح قمر هاشمیون دعوا شد
 سند غارت اموال حرم امضا شد
 سر سردار حسین تا دل ابرو وا شد
 بین خون چهره سقا چقدر زیبا شد
 همه دشت پُر از عطر و بوی زهرا شد
 پیش چشمان همه قامت آقا تا شد
 این غم انگیز ترین روضه عاشورا شد
 همه غصه او بی‌کسی آقا شد
 آب شرمنده کوه ادب، سقا شد

ناگهان دور و بر شیر حرم غوغا شد
 دشمنان هلهله کردند همین که افتاد
 علقمه شعبه‌ای از مسجد کوفه شده بود
 کوری چشم همه بد نظران کوفه
 بعد سی سال به ارباب برادر گفت و
 لشکر حرمله خندید به عباس و حسین
 سرو رعنا حرم هم قد قاسم شده بود
 وقت رفتن به همه درس وفاداری داد
 با لب تشنه لب آب ازین دنیا رفت

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن حضرت زینب؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: محمدرضا سروی قالب شعر: چهارپاره وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

پسر اُمّ البنین یکتنه غوغا کردی قتلگاهی به لب علقمه بر پا کردی
مثل سلطان عرب حمله به اعدا کردی لب خشکیده خود فاتح دریا کردی

ای که اسطوره فضل و ادبی یا عباس چه رجزخوان و مبارز طلبی یا عباس
مرد جنگی و نشانی ز بزرگان داری برتر از کل سپاه عربی یا عباس

بر سر زین فرس جلوۀ شاهان داری چه درخشان قمری در صف ماهان داری
یار رعنا ی حسین ماه بنی هاشمیان در دل خیمه سرا دیده به راهان داری

دشمن از حملة تو رو به فرار آورده ضربه هایت ز تن کوفه دمار آورده
کی حریف تو بگردد سپه ابن زیاد عمر سعد چقدر نیزه سوار آورده

پنجه در پنجه تو کس نتواند هرگز یا تو را یک قدم از صحنه براند هرگز
هر نبردی که در آن یک به دهی، پیروزی یک نفر روبه رویت زنده نماند هرگز

از سرانگشت تو هر معجزه بر می خیزد دشمن از تیغۀ شمشیر دو دم بگریزد
حیدر آسا به صف کوفه چنان حمله کنی دست و پا و سر آنان به زمین می ریزد

وصف غوغای تو در معركة خون و قیام رجز هاشمیان در صف مردان به نام
کربلا عرصه جولان وفاداری توست مانده در خاطره شیعه به هر دوره مدام

لب فرمانده دشمن زده با نعره صدا چاره کار چنین است که کنید دست جدا
زور بازوی تو را شیر خدا داده به ارث دست تو دست پدر، دست پدر دست خدا

صحبت جنگ علمدار حسین زیبا است شعر کوبنده رزمش همه دم گیرا است
سروری وصف ابوفاضل و سقای حرم در تمام گذر کربوبلا پیدا است

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مصطفی گودرزی

در کنار شریعه غوغا شد	سر یک تن ببین که بلوا شد
قمری بود و شد خسوف از خون	چقدر این خسوف زیبا شد
حرمله با سه شعبه‌ای آمد	و برای زدن مهیا شد
تیر بر سینه‌اش فرود آمد	و عمود آمد و سرش وا شد^۱
هرچه تیر آمده به جسمش خورد	نیزه‌ها هم یکی یکی جا شد
پیکری زیر دست و پا بود و	بر سر قتل او چه دعوا شد
هر که آمد یکی دو تا می‌زد	آنقدر که تنش معما شد
قطعه قطعه تمام قرآنش	علقمه، قتلگاه سقا شد
یک برادر تنش مقطعه شد	دیگری از کمر قدش تا شد
تشنه لب بود و لب نزد بر آب	باعث آبروی دریا شد
مادری آمده کنار پسر	کربلا غرق عطر زهرا شد

^۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن تغییر داده شد زیرا قصه تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مستند و صحیح نیست،

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین واعظی

خون در نگاه نافذ ماهی خجسته بود
از دست نامروّتی آب خسته بود
مشکی که پای رفتن او را شکسته بود
راه نگاه حضرت عباس بسته بود
اما هنوز فاطمه آنجا نشسته بود

بند دل امام زمانی گسسته بود
افتاد در حوالی مشکش نفس زنان
باید تقاص پس بدهد مثل تیرها
شد خیره سوی خیمه زن‌ها سنان و حیف
در قاب عکس علقمه آمد حسین و رفت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمدجواد شیرازی

از سوز بانگ ادرک أخایت دلم شکست
چندین هزار تیر سویت بی‌خبر زدند
با چشم خیس آمده‌ام سوی علقمه
خونابه از دو چشم ترت پاک می‌کنم
جانم فدای تشنگی و کام خشک تو
بر دست مانده بر علمت بوسه می‌زنم
با خنده‌های‌شان کمرم را شکسته‌اند
حداقل نظاره به اشک رباب کن
اصلا بگو چگونه سوی دخترم روم؟!
عباس جان، به جان سکینه بلند شو
بر سوی اهل خیمه نظر می‌شود نرو
وقتی که می‌روی تو کفیل عقیله‌ام
گریه برای غارت گودال من کنند

پشت و پناه خیمه برایت دلم شکست
این‌ها جمال حیدری‌ات را نظر زدند
من ماندم و مصیبت و غم آن هم این همه
رخت سیاه بر تن افلاک می‌کنم
پیچیده در زمین و زمان عطر مُشک تو
بر چشم‌های محترمت بوسه می‌زنم
با نیزه‌های‌شان جگرت را گسسته‌اند
برخیز و التماس مرا مستجاب کن
من مانده‌ام چگونه به سوی حرم روم
سقای بی‌مثال و قرینه بلند شو
منظومه‌ام بدون قمر می‌شود نرو
اصلا بگو چه کار کنم با قبيله‌ام
باید زنان لباس اسارت به تن کنند

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عباس احمدی

بذل خون در قدم خون خدا یعنی چه
معنی پنج تن آل عبا یعنی چه
معنی مَروه چه بوده است و صفا یعنی چه
راز شقّ القمر و فرق دو تا یعنی چه
یاد دادی به دو عالم که حیا یعنی چه
هست دریا چه کسی؟ آب بقا یعنی چه
دید فریاد اخوا ادرک آخا یعنی چه

آمدی تا که بفهمیم وفا یعنی چه
همه از پنجه سقای ادب دانستیم
رفت و برگشت تو از علقمه آموخت به ما
آمدی و به همه بعد علی فهماندی
دست دادی که نیافتد به حرم، چشم کسی^۱
آب بر آب فکندی که بدانند آن قوم
دم آخر که تو را یافت برادر، بی دست

وزن شعر: مفاعِلن فعلاتن مفاعِلن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن حنیفی

که بر زمین بزند شوکت سبوی تو را
به روی خاک کشیدند ماه روی تو را
مگر که تر بکند نیزه‌ای گلوی تو را
به عالمی نفروشیم تار موی تو را
گرفته از سر تو سایه عموی تو را
حسن به عهده گرفته است جستجوی تو را
چقدر ساده برآورده آرزوی تو را
به صحن شاه نجف می‌برند بوی تو را

عطش نشانه گرفته است آبروی تو را
جلالت تو زمین خورد و کودکان هر شب
فرات لایق سیراب کردن تو نبود
تو دست از همه شستی، صدا زدی که حسین
بگو به دختر خورشید، ضربه‌های عمود
کنار علقمه یک گوشواره گم شده است
غبار چادر خاکی مادر سادات
نسیم‌های بهاری جلوتر از نیزه

^۱ . بیت زیر به دلیل تحریفی بودن حذف شد زیرا قصه تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مستند و صحیح نیست،

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعِلن

گریه کردم، مُطَهَّرَم کردند	پاڭ مانند ساغرم کردند
اسم تو آمد و دلم پَر زد	به گمانم کبوترم کردند
با نگاهی ز چشم شهلایت	خاڭ بودم ولی زرم کردند
پدر و مادرم همان اول	نذرِ اولاد حیدرم کردند
تا که گفتم مُحِبِّ عباسم	دلِ آلوده را، حرم کردند
شخص بی‌آبرو چنان من را	پیش مردم چه محترم کردند
شک ندارم که این محبت را	به دعاهای مادرم کردند
سالیانی است آبرو دارم	سالیانی ست نوکرم کردند

يَا بِنَّ اُمِّ الْبَنِيْنَ دَعَايِم كُن

باز در علقمه صدايم كن

دست بر سینه رو به کربوبلا	السلام عليك يا سقا
قمر خانواده خورشید	صدقه دارد این قد و بالا
پسر چهارم امیر خُنین	دست بر سینه بنی الزهرا
چشم و ابروی تو سپاه حسین	کاشف الكرب سیدالشهدا
سیزده ساله فاتح صقین	سومین بچه شیر، شیر خدا
ارمنی‌ها مُرید نام تو‌اند	شاهدم سفره‌های تاسوعا
نام تو هم ردیف یا فَتَّاح	چشم‌هایت مُفَرِّجُ الْعَمَاء
تو که هستی، حسین هم آخر	شد پناهنده بر تو عاشورا
سایبانِ مُخَدَّرَاتِ حرم	پشت گرمی زینب کُبری

إعْطِنِي يَا كَرِيم، أَنَا سَائِل

مَسْتَجِيرٌ بِكَ ابُوفَاضِل

دست گیر همه، خدای ادب	دست پرورده امیر عرب
نسل در نسل خاک پای توایم	به تو دادیم دل نَسَب به نسب
سفرهات بهر سائلان پهن است	صورتت شیر و خال تو، چو رطب
می‌کند زنده یاد حیدر را	چین پیشانی‌ات به وقت غضب
اسدالله کربلا، عباس	بنشین با وقار بر مرکب
قد کشیدی همین که روی اسب	لشکر کوفیان کشید عقب
می‌شود روضه را تجسم کرد	با کمی فکر، روی این مطلب
تا تو بودی سفر به خیر گذشت	ای نگهبان محمل زینب
تا تو بودی رباب اصغر داشت	غرق بوسه سپیدی غب غب
تا تو بودی ندید یک مادر	طفلش از تشنگی کند لب لب
تا تو بودی رقیه معجر داشت	روی دوش تو خواب بود هر شب
تا تو بودی کسی اجازه نداشت	بزند چوب خیزران بر لب

رفتی قلب کودکان لرزید

ناله هاشان به خیمه‌ها پیچید

وای از لحظه‌ای که غوغا شد	رفتی و در خیام بلوا شد
دختری مشک آب دستت داد	بر دعا دست عمّه بالا شد
سایه‌ات بین نخل‌ها گم شد	پسر فاطمه چه تنها شد
تا رسیدی کنار نهر فرات	علقمه در مقابلت پا شد
تا قیامت خجل ز لبه‌ایت	خنکی‌های آب دریا شد
جانب خیمه راه افتادی	فکر و زکرت لبان آقا شد
در کمینت چهار هزار نفر	تیرها در کمان مهیا شد
قد و بالات کار دستت داد	چند صد تیر در تنت جا شد

بی هوا دست راستت افتاد	دست چپ هم شکارِ اعدا شد
از سر تو کلاه خوود افتاد	یک نفر با عمود پیدا شد
آنچنان ضربه زد به فرقِ سرت	تا سر چینیِ ابرویت وا شد
وای بی‌دست بر زمین خوردی	سجده‌گاه تو خاکِ صحرا شد
تیرهای کمی فرو رفته	خوب بر جسمِ اطهرت جاشد
بعد سی سال یا ابا گفتی	عاقبت مادر تو زهرا شد
دورتر از تنت حسین افتاد	همه دیدند قامتش تا شد
گفت عباس خیز و کاری کن	روی لشگر به خواهرم وا شد
دمِ خیمه زمان غارت‌ها	سریکِ گوشواره دعوا شد
سند ارث بُردن از زهرا	با کف پا به چادر امضا شد

پاسخ آئِنَ عَمّی العباس

بود سیلی دشمنِ خَنّاس^۱

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

این چه نخلی ست به صحرای عطش خشکیده ست؟
این چه یاسی ست که عطرش همه جا پیچیده ست؟
این علمدار که بازویش علی بوسیده ست
هر که از راه رسیده زده، تن پاشیده ست
هر چه از درد به خون روی زمین غلطیده ست

این چه ماهی ست ز خون صورت او پوشیده ست؟
این چه سروی ست تبر خورده، شکسته ساقه‌ش؟
به مقامش شهدا روز جزا غبطه خورند
درد این است که سردار به خاک افتاده
بیشتر تیر فرو رفته میان بدنش

۱. بیت زیر به جهت ایراد در قافیه تغییر داده و اصلاح شد، در شعر ترکیب بند باید بیت آخر هر بند با قافیه ای مستقل و متفاوت آورده شود.

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید حسن رستگار

همین که سایهٔ سروش به روی رود افتاد
 عروس آب به پای مه وجود افتاد
 به یاد یارِ غریبی که تشنه بود افتاد
 بلور آب ز دستی که می‌گشود افتاد
 ادب چشید زبانش که در شهود افتاد
 ولی چه حیف، که مشکش در آن حدود افتاد
 دو دست خیس علمدار را که زود افتاد
 و ضربه‌ای به سرش خورد تا که خود افتاد
 دگر به خیمه نیامد عمو، عمود افتاد

نگاه علقمه خندید و در سجود افتاد
 قدم به آب که زد موج موج طوفان شد
 عطش ز رنگ نگاه و لبش نمایان بود
 دو دست پر شده از آب را ز هم وا کرد
 لبان خشک به «الله اکبر» ی تر کرد
 به دست مشک و به دل شوق آب آوردن
 چه صحنه‌ها که ندیدند نهر و نخلستان
کمی جلوتر از آن تیر و جسم صد چاکش^۱
 طنین ناله «ادرک ادا»ش جاری شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حمیدرضا برقی

آن روز رود، شاهد کشف و شهود بود
 در دست این ملجم میدان، عمود بود
 بر خاک سبز کرب و بلا در سجود بود
 آخر هنوز صورت مادر کبود بود
 نسبت به ماه طایفه از بس حسود بود

چشمان خیس علقمه امواج رود بود
 آن روز سرخ، علقمه محراب کوفه شد
 از شوق سجده صالح دین از فراز اسب
 شکر خدا که راه تماشا گرفت خون
 این قصه آب می‌خورد از چشم شور ماه

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل **مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر**؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید زیرا قصه تیر به چشم حضرت عباس علیه‌السلام خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مستند و صحیح نیست،

شاعر: جعفر منصوری

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

با ادب آمد به نزد پیر عشق
 رخصتم ده تا سوی میدان روم
 باز کن از پای من زنجیر را
 گفت شاهش کای به امرت انس و جان
 عزم جنگ ای شیر لختی دیر کن
 چون سپند از مجمر هستی جهید
 زد به قلب لشکر آنگه با شتاب
 خشک مشک خویش را سیراب کرد
 خواست تا نوشد از آن آب زلال
 گفت ای عباس کو شرط ادب؟
 از شریعه راند سوی خیمه گاه
 بر کشید او ذوالفقار حیدری
 برق تیغش شد ز ماهی تا به ماه
 روبهان از ضرب تیغش در فرار
 سی هزارش یک طرف او یک تنه
 همچو دریا آمده لشکر بجوش
 از نهیب سم اسب آن پهن دشت
 خود تو گفتی رستخیز عام شد
 شیر حق گردیده گرم کار زار

گفت کی فرمانروا و میر عشق
 امر فرما کز پی فرمان روم
 تا بکی زنجیر باید شیر را
 قطره آبی اگر بسته بجان
 فکر حال کودک بی شیر کن
 آه سردی از دل پُر خون کشید
 راند یکسر تا کنار شط آب
 کف ز سوز تشنگی در آب کرد
 یادش آمد زان خدیو ذوالجلال
 آب می نوشی و شاهت تشنه لب؟
 کوفیان گشتند او را سد راه
 زد بر آن قوم یهود خیبری
 روز دشمن کرد بر کوهی سیاه
 شیر را از دل شده صبر و قرار
 زد به لشکر میسره بر میمره
 خشمگین آن شیر در جوش خروش
 شد زمین شش؛ آسمان گردید دشت
 روز کوفی تیره تر از شام شد
 آمدش در یاد؛ آن فرمان یار

کاینچنین گفت آن خدیو مستطاب
 دست او شد بسته از فرمان پیر
 نا جوانمردی برو شد از کمین
 خون ز دست نازنینش می‌چکید
 دست داد و در دلش کی باک بود
 شد سیه دستی برون ز آن گیر و دار
 هردو دست خویش چون افتاده دید
 گفت رو ای دست که بی تو خوشم
 عاشقی باید ز من آموختن
 در رهت ای عشق بی‌دستی خوش است
 گفت با آن قوم دون آن شیر دل
 تا برم در خیمه گه این مشک آب
 زین عمل مرهون احسانم کنید
 چمشمه چشم مرا ناوک زنید
 تیرها کز شصت دشمن می‌پرید
 آنقدر بارید بر او تیر تیز
 ریخت آب مشک یک سر روی خاک
 سوره توحید آمد بر زمین
 چونکه عهد خود به پایان برد پاک
 شاه دین همچون عقاب تیز پر
 بیش از این منصوریا گر دم زنی

جنگ و کین بگذار رو از بهر آب
 روبه‌هان گشتند آن گه شیرگیر
 از یدالله زاده شد قطع یمین
 او لب از غیرت به دندان می‌گزید
 غرق عشق زاده لولا ک بود
 قطع شد ز آن شیر دل؛ دست یسار
 عاشقانه ناله از دل برکشید
 من سمندر وار اندر آتشم
 دست دادن عشق یار اندوختن
 باتن بی‌دست سرمستی خوش است
 ره دهیم آخر ای قول مُضل
 کز عطش طفلان شه گشته کباب
 در عوض خود تیر بارانم کنید
 خود از این یک مشک دل را بر کنید
 جمله را به جان شیرین می‌خرید
 چشم مشک آور بجانش اشک ریز
 تابش از تن بُرد جسم چاک چاک
 از فراز عرش رب العالمین
 گفت باشه یا اخوا ادرک اخاک
 سوی او بشتافت بشکسته کمر
 آتش اندر هستی عالم زنی

شاعر: مجید قاسمی

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

تا کی به تمنای وصال تو علمدار
آهنگ غم «العطش» شاپرکی را
عکس علم و مشک و دودست قلمت باز
باید بنویسیم تو را یکصد وده بار
هردل که نکرده ست طواف رخ ماهت
اشکم شود از هر مژه یک عمر پدیدار
در کرب و بلا می شنوم از در دیوار
پرچم شده بر سر در هر کوچه و بازار
سقایی و عباس ترین حیدر کرار
بهرکه شود در قفس خانه گرفتار

من مست توأم تا که فقط شعر بگویم

وقف تو شدم تا دوسه خط شعر بگویم

تیر غضبت خورده به پیشانی لشکر
هفتادو دو خورشید به نی درمئل عشق
خواندی غزل خواهش چشمی نگران را
پیچیده فقط عطر گل یاس و اقاق
عمریست دلی حسرت یک واژه کشیده
ای وارث تیغ دوسر حضرت حیدر
تا روز قیامت نشود با تو برابر
یعنی که به دریا بزن و آب بیاور
در وعده دیدار تا با حضرت مادر
تا لب بگشایی و بگویی که «برادر»

سقایی و باب الکریم خانه امید

هم مظهر توحیدی و همسایه خورشید

ماندیم در اندیشه طوفان همین دست
امروز اگر محتشم شعر تو هستم
مردانه گرفتیم کمی درس رشادت
بابغض و حسد زوزه کشان میرسد از ره
بعد پدرت نوبت لبهای حسین است
مُحرم شدم و دست به دامن همین دست
امروز منم مست و غزل خوان همین دست
با غیرت و از قصه پایان همین دست
تیغی که شده یکسره مهمان همین دست
این بار زند بوسه به قرآن همین دست

سرشار مضامین شده ام حضرت مهتاب

با خود به کجا می بری ام ای پدر آب

تقطیع شدم در غزل تازه چشمت
در تابش منظومه «والیل» نگاهت
حق دارد اگر شیعه کند ارمیان را
رخصت بده تا بار دگر همچو کبوتر
حالا شده ام زائر دروازه چشمت
هرگز نشود ماه هم اندازه چشمت
وقتی همه جا شهره شد آوازه چشمت
پرواز کنم بر سر دروازه چشمت

از مشتریان پروپا قرص حسینیم

امروز اگر زائر بین الحرمینیم

غم نامه سرودیم زوایای تنت را
کم کم «دل سنگ آب شد» از آتش این غم
در کف نه کفن بود و نه بر دوش عبایی
محراب دوا بروی تو یکباره بهم ریخت
مشک و علم و یک یک اعضای تنت را
آن دم که شمردیم هجاهای تنت را
تا ساده کند حل معمای تنت را
وقتی که شکستند مصلاهی تنت را
بانوی غزل از ترک تیرک خیمه
انگار که فهمید قضایای تنت را

فهمیده قلم چاره مدهوش شدن را

در محضر قدسی تو خاموش شدن را

زیبا شده ایوان تو با گستره مشک
ماندم که چه طرحی بزخم سردر قلبم
تبخیر شد اعضای تو آن لحظه که دیدی
آن تیر که می رفت به سوی تو نشانه
یاد حرم افتاده ام و خاطره مشک
تصویر لب خشک تو یا منظره مشک
امید فقط می چکد از پنجره مشک
بر چشم تو امضازده یا حنجره مشک؟
یکباره گل انداخته شرمندگی آب
بر صفحه پیشانی و بر پیکره مشک

جز نام ابالفضل به قلبم اثری نیست

گشتیم و نگردید که جز او قمری نیست

در معرکه چیدند غریبانه پری را
اینگونه که شد قامت خورشید مورّب
بر سجده کشیدند قیام سحری را
گویا که شکستند غرور کمری را

آمدب ه حرم رایحه‌ای از غل و زنجیر آن لحظه که دادند به زینب خبری را
 جاداشت دراین واقعه «آیات» بخواند وقتی که به نی دید خسوف قمری را
 می دید همانند غروب‌ی سر نیزه با زاویه بستند غریبانه سری را
 عمریست اسیر توام و دربه در عشق
 بگذار بسوزم که بسوزد پدر عشق

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن مفاعن فعلن

چون عطش را مدار اباالفضل است	روضه روزه دار اباالفضل است
با همان مشک خالی و پاره	ساقی روزگار اباالفضل است
ذکر ما تا به صبح، یا علی و	بین لیل و نهار اباالفضل است
سوره فجر ما شده ست حسین	سوره انفطار اباالفضل است
در مواسات و در وفا و ادب	اول آموزگار اباالفضل است
نه فقط ما که ماه معترف است	ماه شبهای تار اباالفضل است
از ازل بوده است پا بر جا	تا ابد برقرار، اباالفضل است
پیش زهرا برای امّ بنین	مایه افتخار اباالفضل است
همه بعد از ظهور می‌بینند	که علمدار یار اباالفضل است
عَضِدُ الْحَیْدَر است یعنی که	دست پروردگار اباالفضل است
قوس ابروی او به ما فهماند	الگوی ذوالفقار اباالفضل است
سرو افتاده‌ای که بر تن اوست	زخم بیش از هزار اباالفضل است
آنکه باریده تیر بر سر او	از یمین و یسار اباالفضل است
بر جبین حسین حک شده که	علت انکسار اباالفضل است

وزن شعر: مستعلن فاعلاتن مستعلن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم صرافان

عبّاس من! دیدی امّا مانند خواهر ندیدی
 وقتی غریبانه می‌رفت بی‌پار و یاور ندیدی
 امّا در آوردن تیر از نای اصغر ندیدی
 یا بُهت ناباوری را در چشم مادر ندیدی
 مثل من اطراف عشقت انبوه لشکر ندیدی
 چون چشم ناباور من دستی به خنجر ندیدی
 آخر تو بر خاک صحرا لیلای بی‌سر ندیدی

رفتّی و این ماجرا را تا فصل آخر ندیدی
 آن صورت مهربان را، محبوب هر دو جهان را
 هر چند در سینه داری تیری ز دشمن عزیزم^۱
 حیرانی یک پدر را با نعل نوزاد بر دست
 شد پیش تو نا امیدی تیر نشسته به مشکت
 بر گودی سرد گودال خوب است چشمت نیفتاد
 مجنونی امّا برادر مجنون‌تر از من کسی نیست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلان فعلان

قالب شعر: غزل

شاعر: مرتضی حیدری

ماه می‌تازد و دریا به تماشا رفته
 پرده افتاد: قیامت به تماشا رفته
 به «علی» رفته چنان رود به دریا رفته!
 کاسه‌های سر قوم است که بالا رفته
 سر به همراه نیاورده به هر جا رفته
 تن نورانی خورشید به یغما رفته
 عطش از یاد لب کودک تنها رفته!

باد، مثل خبر آب به صحرا رفته!
 خبر ماه که در سینه شب، تیر کشید
 آنکه با هلهله تیغ به جنگ آمده است
 عمق بی‌آبی جهل آمده استقبالش
 هر که پرورده زهر است، در این عرصه سرخ
 زیر بازوی فلک را چه کسی می‌گیرد؟
 خبر ماه؛ که کم کم به دل خیمه رسید

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر؛

پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت

زیر کنید زیرا قصه تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مستند و صحیح نیست،

آری در آوردن تیر بی‌دست از دیده سخت است امّا در آوردن تیر از نای اصغر ندیدی

شاعر: صابر همدانی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

عاشق صادق کجائی؟ دار گوش
 گوش حاضر کن برای استماع
 شعر و ش شعرم اگر پیچیده است
 چون بیان من، بیان عاشقی است
 آنکه اندر عاشقی صادق بود
 کیست عاشق آنکه از فرمان دوست
 درد چون گیردز بیماری شکیب
 چون طبیبش دید و داد او را دوا
 ورنه گر پیچد سر از حکم طبیب
 هان، گرت با عاشقی میلی بود
 روا اگر شیرین نه‌ای فرهاد باش
 یعنی از صورت به معنی زن قدم
 ورنه تا هستی گرفتار مجاز
 کی دو دلبر گنجد آخر در دلی؟
 رو مقیم محفل تجرید باش
 تا بمرآت ضمیرت بر ملا
 ساز مرآت دلت را صیقلی
 بین چسان آن آفتاب عالمین
 این روایت رامن ای اهل کمال
 کز محرم چند روی چون گذشت

طرفه پندم را به گوش دل نیوش
 تا برآئی از بیانم در سماع
 رو بیاور شانهای دانش به دست
 شرط اول عاشقی هم صادقی است
 میتوان گفتش که او عاشق بود
 سر نیچد آنچه را فرمان اوست
 لا علاج است او مگر جوید طبیب
 درد او البته می‌یابد شفا
 کی شود بهبودی دردش نصیب؟
 درد مجنون را دوا لیلی بود
 در ره عشق ای پسر، استاد باش
 تا نگیری بر لب انگشت ند
 محرمی کی در حریم اهل راز؟
 ای اخی! بربند چشم احوالی
 باده‌نوش ساغر توحید باش
 نقش بندد داستان کربلا
 روی دل کن سوی عباس علی
 جانفشانی کرد در راه حسین
 خوش شنیدم ز آدمی فرخنده فال
 پر ز لشکر شد تمام آن پهن دشت

بهر قتل سبط پیغمبر ز راه
مختصر چون شام عاشورا رسید
کز میان لشکر خود گشت دور
طعنه زد در گمرهی خناس را
کم کم آمد تا خیام شاه عشق
خیمه‌گاهی دید چون عرش برین
خیمه‌ای از زلف حورانش طناب
خیمه‌ای برتر ز نه طاس نگون
خیمه‌گاهی چند پیرامون آن
خیمه‌ها را خالی از اغیار دید
دید آن اصحاب راسخ عزم را
جملگی آماده از بهر دفاع
کرده‌رسو جستجو از چپ به راست
تا ز راه خدعه و مکر آن لعین
از قضا پاس حریم آن ولی
خواست ره یابد به دربار حسین
در رهش آن مرتضی را زور ید
بانگ بروی زدچنین کای زشتخو
این حرم می‌باشد از آل رسول
هست اینجا جنت قرب الاله
عرش رحمن است اینجا فرش نیست
بهر دفع خصم آل بوترا ب

خیل خیل و فوج فوج آمد سپاه
بشنو از بی‌شرمی شمر پلید
گرم خواب غفلت و مست غرور
تا فریبد در خفا عباس را
دید بر رویش بود سد راه عشق
آسمانی دید بر روی زمین
خیمه‌ای جای طلوع آفتاب
ساعد غلمان درونش را ستون
ساحت قدس جنان مفتون آن
پر دلانی ثابت و سیار دید
در بر آنان سلاح رزم را
با زنان، مردان جنگی در وداع
تا علمدار جوان بیند کجاست
دست یابد سوی پرچمدار دین
بود آن شب دست «عباس» علی
شد خبر ناگه علمدار حسین
چون سکندر بست بر یاجوج سد
کیستی اینجا؟ چه می‌خواهی؟ بگو
نیستی مأذون، حذرکن زین دخول
نیست شیطان را در این درگاه راه
فرشیان را ره به سوی عرش نیست
برق تیغ من بود تیر شهاب

چونکه پاس خیمه آل عبا
 دور شو تا باشد پای گریز
 چون شنید اینان ز عباس دلیر
 کای به دوران یادگار بوتراب
 دوستم، با اینکه خوانی دشمنم
 بهر ایثار تو جان آورده ام
 تو جوانمردی، مرا آید دریغ
 هین بیا چندی تو با ما یار باش
 می شوم ضامن تو را نزد یزید
 بلکه افزون سازد انعام تو را
 چون شنید عباس ازوی این سخن
 حمله ور شد بر وی آن شیر ژیان
 مو پریشان، دیده گریان، دل غمین
 کای برادر، کن بدر از خیمه رو
 گوئیا می خواهد آن شوم دغا
 خواست شاهنشاه دین عباس را
 گفت: کای نور دو چشم بوتراب
 گو چهار با شمر بودت گفتگو؟
 حال مختاری، اگر چه بی کسم
 زان بیان عباس شد در غم فرو
 از دو چشمان اشک ماتم ریخت او
 گفت، کای فرزند خیر المرسلین

هست امشب با من ای دور از خدا
 ورنه خواهی شد ز تیغم ریز ریز
 رو به آسا کرد نرمی آن شیریر
 وی خجل از ماه رویت آفتاب
 شمرم، اما زاده ذوالجوشنم
 بهر تو خط امان آورده ام
 پاره پاره گردی از شمشیر و تیغ
 در سپاه ما، سپه سالار باش
 که ز قتلت پوشد او چشم امید
 پر می عشرت کند جام تو را
 شد سر مویش چو نشتر در بدن
 شد خبر زین وقعه زینب ناگهان
 آمد اندر خدمت سلطان دین
 شمر با عباس دارد گفتگو
 دست او سازد ز دامانت جدا
 بوسه زد عباس آن کریاس را
 وی مرا در هر کجا نایب مناب
 گوئیا گفتنت که دست از من بشو
 بی کس و بی یاور و بی مونس
 دست گریه بر فشرد او را گلو
 بر گل رخسار شبنم ریخت او
 وی غلام درگهت روح الامین

گوئیا سیر از برادر گشته‌ای
 زود بود از درگهت رانی مرا
 حلقهٔ عشقت مرا باشد به گوش
 چشم امید از تو دارم ای اخی
 گر دمی با شمر بودم در سخن
 عاشق صادق نمی‌ماند ز راه
 کی خورد عباس گول دشمنت؟
 هر دمی صد جان شیرین از خدا
 من امانتدار جانم، جان تو راست
 آنکه شد از باده عشق تو مست
 آنکه شد قربان جانان جان او
 غوطه‌ور شد آنکه در بحر طلب
 آنکه بر لب باشدش آب حیات
 آنکه از چشم آفریند رود و یم
 گر مرا فردا به پیش آید خطر
 چونکه اعدایت در آرندم به خشم
 آنکه از جودش بود کاخ وجود
 باشدم فخر اربه خون غلطان شوم
 بهر اثبات تو و نفی یزید
 آنکه هست از نسل پاک بو تراب
 پر شود چون از می مرگم ای اغ

زود دلگیر از برادر گشته‌ای
 گر غلام خویش می‌خوانی مرا
 پس تو هم چشم از غلام خود مپوش
 کی تو را تنها گذارم ای اخی؟
 می‌نبودم فارغ از یاد تو من
 گر دو عالم گردد او را سد راه
 کی کشد دست طلب از دامننت؟
 خواهی تا در رخت سازم فدا
 من یکی فرمان برم، فرمان تو راست
 میتواند کی کشد از چون تو دست
 خون بهای او بود جانان او
 به بود باشد چو دریا خشک لب
 به برویش بسته باشد این فرات
 گرتهی از آب مشکش شد چه غم؟
 چون تو رادارم، چه غم دارم دگر؟
 تیر عشقت را خریدارم به چشم
 گو که بشکافند فرقش با عمود
 پی‌ش مرگفت اندر این میدان شوم
 در ره عشقت شوم فردا شهید
 غم ندارد گر فتد روی تراب
 بر دل «صابر» «فتد چون لاله داغ

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن**شاعر: جواد محمدزمانی قالب شعر: غزل**

چه شوری سینه از این اشک چون سیلاب می‌خواهد؟
 که چشمی منتظر در خیمه از من آب می‌خواهد
 تمام غنچه‌ها را از عطش سیراب می‌خواهد
 مگر درس ادب آموختن آداب می‌خواهد؟!
 محبت خانه‌ای دارد که دقّ الباب می‌خواهد
 فقط از معجز چشم تو اسطرلاب می‌خواهد!
 بیا ای بهترین، این لحظه‌ها محراب می‌خواهد
 مدینه هر شب از اُمّ البنین مهتاب می‌خواهد!

چه اشراقی دل از این لحظه‌های ناب می‌خواهد؟
 من از این سیر آفاقی دو چندان می‌شوم بی‌دل
 و آن سوتر کسی در دست داسی دارد و حتماً
 ادب با دست شستن از دل و دستم به دست آمد
 نمانده در تنم دستی و گرنه خوب می‌دانم
 بیا موسی که هارونت به رغم سامری خواهان
 وضو از خون، اذان با یا اِخا، سجاده‌ام صحرا
 و من ماه بنی هاشم یقین دارم که بعد از این

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن**قالب شعر: غزل****شاعر: محمد علی مجاهدی**

حضور شعله‌ور آفتاب را حس کرد
 که گرمی نفس هم‌رکاب را حس کرد
 حضور فاطمه را، بوترباب را، حس کرد
 که در تبسم زهرا جواب را حس کرد
 صدای گریه بانوی آب را حس کرد
 چه خوب زخم گلوی رباب را حس کرد
 که در تلاطم دریا سراب را حس کرد
 که با تمام وجود التهاب را حس کرد
 قلم قلم شدن آفتاب را حس کرد
 خروش شعله‌ور انقلاب را حس کرد

کنار پیکر خود التهاب را حس کرد
 هنوز نبض نگاهش سر تپیدن داشت
 و پیش از آن که بگوید: برادرم دریاب
 نگاه ملتمس او خیال پرسش داشت
 عطش سراغ وی آمد ولی نگفت انگار
 لبان زخمی فرق سرش دوباره شکفت
 به عمق آبی چشمان او کسی پی بُرد
 کدام داغ به جان امام عشق نشست
 همین که ماه به یاد دو دست او افتاد
 و شیهه‌ای و سواری که می‌شود از دور

شاعر: امیر خورسند

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

آرزوی قمرت نقش بر آب است حسین
دست عباس که افتاد حرم ریخت به هم
مشک ساقی هدف تیر و کمان ها شده است
آب پاکی به روی دست ابالفضل که ریخت
عرق شرم چکیده است ز پیشانی او
حرف تاراج حرم در دل لشکر پیچید
عاقبت خیمه خورشید ستونش افتاد

بعد از این خیمه خورشید خراب است حسین
نگرانی پس از این حفظ حجاب است حسین
گوئیا بخت علمدار به خواب است حسین
نالۀ اهل حرم وای رباب است حسین
عرق شرم چه گویم که گلاب است حسین
گوئیا غارت این خیمه ثواب است حسین
بعد از این ام بنین خانه خراب است حسین

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

دستی از معجزه سرشار تویی یا عباس
به همان نهر که طوف تو نموده است قسم
مادر دهر شبیه تو نمی زاید باز
حلقه عشق وسیع است و در این حلقه فقط
کاشف الكرب حسینی و به لشگر آنکه
جرعه ای بوسه به لب های اباعبدالله
ساقی مشک به دوشی که لب آب فرات
دستت افتاد زمین، آب به خیمه نرسید
هر چه آمد به سرت، نور سرت کم نشده
سنگ ها نرخ سرت را چقدر چوب زدند
سر بازار بیا اهل حرم را دریاب

قمر حیدر کزّار تویی یا عباس
کعبه گنبد دوار تویی یا عباس
گوهر بی بدل انگار تویی یا عباس
آن که شد نقطه پرگار تویی یا عباس
زهره بُرد از دل کفّار تویی یا عباس
از لب آب طلبکار تویی یا عباس
به عطش می زند افسار تویی یا عباس
خجل از فاطمه اینبار تویی یا عباس
بر سر نیزه قمربار تویی یا عباس
یوسف رفته به بازار تویی یا عباس
که به این قافله ستّار تویی یا عباس

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

یاد لبهای علی اصغر و دریا افتاد
تیر آنقدر به او خورد که از نا افتاد
ناگهان در وسط معرکه سقا افتاد
گذر گرگ به آهوی حرم ها افتاد
ناگهان چشم علمدار به زهرا افتاد
روضه خوان دست بدون رمق فاطمه بود

علقمه گفتم و دیدم دلم از پا افتاد
علقمه گفتم و دیدم که سواری بی دست
علقمه گفتم و دیدم که عمودی آمد
اسدالله فتاد و همگی شیر شدند^۱
وسط این همه سرنیزه و شمشیر و سنان
روضه دست بریده وسط علقمه بود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی مجاهدی

عالمی را مبتلای دست تو
بی تو و بی ماجرای دست تو
موج پژواک صدای دست تو
قصه خونگریه های دست تو
بر ضریح با صفای دست تو
من که می میرم برای دست تو
ای خدا مشکل گشای دست تو
تا که خالی دید جای دست تو
ای به قربان صفای دست تو

دیده ام در کربلای دست تو
کربلا اینقدر شیدایی نداشت
علقمه در علقمه تکثیر شد
دیدم از آغاز پایانی نداشت
چشم من با گریه می بندد دخیل
هر که با دست تو دارد عالمی
تا همیشه دست تو مشکل گشاست
اوفتاد از پا امام عاشقان
آب پاکی روی دست آب ریخت

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ بکار بردن کلمه شیر به تنهای زیبا نیست و بیشتر بیانگر صفت حیوانی است این کلمه وقتی ارزش پیدا می کند که منتسب به خدا باشد
شیری افتاد ز پا و همگی شیر شدند گذر گرگ به آهوی حرم ها افتاد

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

باید برود تا که ببیند حرمت را
حق خیر دهد والدۀ محترمت را
از آذریان یاد گرفتم قسمت را
اما به روی شانه کشیدم علت را
وقتی ببرد فاطمه دست قلمت را
ممنون خدایم که به من داد غمت را
دم کن نفسم را که بخوانم دو دمت را
سقای حسین سید و سالار نیامد

هرکس که دلش خواست ببیند عظمت را
الحق که خدای ادبت، ام بنین است
گفتم: قسمی یاد بده، گفت: ابالفصل
من بار گناهان خودم را نکشیدم
فردا قلم عفو شود در صف محشر
این نیز مقامی است که غمخوار تو هستم
بگذار که در عشق تو این سینه بسوزد
"ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلا

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی مقیمی

نقطه نقطه سخن از خشکی کام است بیا
یا ابا تیغ کشیده ز نیام است بیا
بی تو در چشم علی خواب حرام است بیا
نام تو زمزمه و رمز قیام است بیا
تشنگی چیست لب خشک کدام است بیا
کوفیان را زدن طفل، مرام است بیا
خنجر سنگدلِ شمر به نام است بیا
بعد از این زینب من راهی شام است بیا
یا ابا کار ابالفصل تمام است بیا
لشگر کوفه فراسوی امام است بیا

ساقیا رنگ عطش نقش خیام است بیا
برق چشم تو و خشم تو برای دشمن
دیر شد؛ کرده ام از آمدنت قطع امید
خیز از جا و علم را تو برافراشته ساز
همه اهل حرم تشنه دیدار تو اند
تو نرو تا نرو و بی تو اسارت زینب
تا تو باشی به حسین تو هجومی نبرند
تا علم خورد زمین گفت حسین با حسرت
همه گفتند بیا در حرم و گفتم تو
ای خداوند ادب، خالق غیرت، عباس

شاعر: مجید قاسمی

قالب شعر: چهار پاره

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلاتن فاعلاتن

آبرو دار عرش اعلایی
 کوه مردانگی ، ابالغیره
 زلف او آیه های والیل و
 پدر آب و روح پاکى ها
 دل به دریای نیزه ها میزد
 تا که مرحب دوباره در خیبر
 علقمه محو در شکوهش شد
 بوسه زد جا به جای نعلینش
 آه از ساعتی که دیدنش
 مثل یاس مدینه با صورت
 تیری از لابه لای نخلستان
 بوسه زد روی قلبش اما بعد
 مثل آن تکسوار بدر و اُخْد
 فرق شق القمر از آن اول
 بوی یاس آمد و تو هم آقا
 عاقبت حاجت روا گشته و
 پیرمردی غریب و دلخسته
 نکند سوره های دستانت
 تکیه بر نیزه غریبی زد
 کمرش را گرفته از غم تو

یاغیورا وَخَیْرَتِ الباقی
 السلامُ علیک یا ساقی
 عطر و بویش بهار قرآن است
 این سوار از نژاد باران است
 تا هویدا کند قرارش را
 بجشد طعم ذوالفقارش را
 ناگهان دست و پای خودگم کرد
 باهمان خاک پا تیمم کرد
 وقت برگشتنش زمین خورده
 ناگهان بی هوا زمین خورده
 راه خودرابه سمت اوکج کرد
 وقت بیرون کشیدنش لَج کرد
 پسرش هم غریب و مظلوم است
 بین این خانواده مرسوم است
 درد پهلُو کشیده را دیدی
 مادری قد خمیده را دیدی
 مضطرب از هجوم مرکب ها
 برود زیر نعل مرکب ها
 ناگهان درد سینه را حس کرد
 یا که بوی مدینه را حس کرد

ای علمدار من تماشا کن	آن طرف تر سپاه ابلیس است
نکند این علم زمین افتد	چشم بد خیره بر نوامیس است
عذر من را به درگهت بپذیر	واژه ای ناگهان غلط آمد
شعر من رفته سمت بازار و	حرف ناموستان وسط آمد
عصر روز دهم کجا بودی	پهلوان قبیله احساس
دختری بین دست و پا میگفت	عمتی، این عمی العباس

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ولی الله کلامی

ای سید مظلومان داد از غم سقایی	افتاده ز کف پرچم، وقت است که باز آیی
فرق من و تو ای شاه از خاک بود تا ماه	من نوکر زهرایم، تو زاده زهرایی
با قامت خم زهرا آمد به برم اما	رخساره به کس ننمود، آن عصمت کبرایی
من ساقی سرمستم بی بالم و بی دستم	"دریاب ضعیفان را در وقت توانایی"
از دست خزان فریاد سرو تو ز پا افتاد	"شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی"
گفتی نزنم شمشیر بر شیر زدی زنجیر	لطف آنچه تواندیشی حکم آنچه تو فرمایی
مشتاق حبیبم من مظلوم و غریبم من	یاد تو مرا مونس "در گوشه تنهایی"
گر تشنه و بی آبم از عشق تو بی تابم	ده باده که بی تابم در اوج شکیبایی
بین دیده پر اشکم خالی ست کنون مشکم	شرمنده طفلانم با این دل دریایی
افتاده گل بستان در مرکز نخلستان	هر دم به مشام آید عطر گل بطحایی
هر چند زمینگیرم با عشق تو میمیرم	پرونده امضا کن ای روح مسیحایی
سرخ است ز خون رویم یا فاطمه میگویم	این منظره خوش باشد این صحنه تماشایی
بگشود دلم رازی با حافظ شیرازی	آموخت "کلامی" را فن سخن آرای

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

هیچ کس مثل ابوفاضل علمداری نکرد
 با مُواساتش کسی اینگونه دینداری نکرد
 هیچ کس با دشمنش اینگونه رفتاری نکرد
 یادی از لبهای خود وقت گرفتاری نکرد
 هیچ سرداری چنین بی دست طیاری نکرد
 از ادب مانند او کس جوی خون جاری نکرد
 وقتِ جانبازی به جز جان باختن کاری نکرد

هیچ کس مانند عباسم مرا یاری نکرد
 دست از دست و سر و هستی خود آری کشید^۱
 گفت برگردان امان نامه، امان من خداست
 کس ندیده، هیچ سقایی بمیرد تشنه لب
 بر مقامش غبطه خورده هر شهید و هر امیر
 بسکه چشمانش بر آن طفلان عطشان خون گریست
 یا اخی را گفت و از زین واژگون شد بر زمین

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

هیچکس نیست که بعد از تو علم بردارد
 چقدر پیکر صد پاره تو پَر دارد؟
 سر تو بس که جراحات مکرر دارد
 قامتی با قد یک طفل برابر دارد
 یک نفر گفت حسین داغ برادر دارد
 شمر پیش نظرم دست به خنجر دارد
 همه دیدند که عباس دو مادر دارد

حرم از داغ تو دیگر دل مضطر دارد
 جبرائیل است که افتاده زمین یا که تویی
 گرسرت را سر زانو بکشم می‌ریزد
 به که گویم؟ که علمدار رشیدم حالا
 یک نفر گفت چرا دست گرفته به کمر
 تو اگر پا نشوی نوبت گودال من است
 ولدی گفت به تو مادر من ای والله

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ آبروی حضرت عباس با ریختن آب نمی رود و آبرویش هیچ گاه نرفت؛ آبروی افراد با خیانت و ... می رود نه با وفاداری و جان باختن در راه امام زمان خود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمد علی مجاهدی

آتش عشق و جنون را تیز کن
 گرچه نتوان وصف کرد عباس را
 نعره‌ای از پرده دل بر کشید
 دفع این رو به خصالان با منست
 منفصل شد، اتصال کاف و نون
 شیر حق داند که من شیر افکنم
 عرش را با یک نهیب آرم بزیر
 در کمان ما بجز این تیر نیست
 روبه‌ان را کار با شیر اوفتاد
 روی او را جانب محبوب کرد
 خویش را افکند در پای امام
 روز یاران شد ز شب تاریکتر
 عرصه را خالی ز گمراهان کنم
 دُر ز مرجان ریخت اندر پاسخش
 دست مهر آور برون از آستین
 کاتش قهرت بسوزد دهر را
 اندرین میدان هم‌آورد تو کیست؟
 با کمندت ماسوا را کن شکار
 کس درین میدان حریف شیر نیست
 تا عیان بینی تجلی‌های ذات

ساقیا پیمانه را لبریز کن
 تا ز رب الناس گویم ناس را
 روز عاشورا چو آن هنگامه دید
 کاین چو آشوبست و غوغا کردندست
 شیر حق از بیشه چون آمد برون
 گفت با روبه خصالان کاین منم
 شیر بند و شیر صید و شیر گیر
 بیشه ما هیچ‌گاه بی شیر نیست
 چون به دام شیر، نخجیر اوفتاد
 جذبه‌ای او را بخود مجذوب کرد
 رفت از میدان برون سوی خیام
 کای زجان من به من نزدیکتر
 رخصتی! تا دفع روباهان کنم
 بوسه‌ها زد از محبت بر رخس
 کای مرا پشت و پناه راستین
 کن رها از دست تیغ قهر را
 ماسوا را طاقت قهر تو نیست
 شیر را با خیل روباهان چه کار؟
 کار روباهان بجز تزویر نیست
 رو کن اینک جانب شط فرات

مشک را پر کن ز دریای یقین
جرعه‌ای از آن فشان بر روی خاک
جرعه ای هم جانب افلاک ریز
پس قدم در حلقهٔ اصحاب نه
چون شنید این نکته‌ها را از امام
کای گریبانم ز صبرت چاک چاک
چون خدا آن قد و قامت آفرید
شد قد و بالاش محشر آفرین
روی خود می‌کرد پنهان در نقاب
چون نقاب از طلعت خود می‌گشود
شیرحق چون شد روان سوی فرات
هر چه روبه بود از پیشش گریخت
دید شط بس بیقراری می‌کند
با زبان حال می‌گوید مدام:
پس درون شط ز رحمت پا نهاد
مشک را ز آب یقین پر آب کرد
پس ز شفقت کرد بامرکب خطاب
مرکب از شط جانب ساحل دوید
کای ترا جا بر فراز پشت من
کام اگر خشک است گام سست نیست
تشنهٔ آبم ولی دریا دلم
ای تو شط و بحر و اقیانوس من!

تا شود سیراب ازو گلزار دین
تا کند حق روزی تن‌های پاک
بهر جانهای شریف و پاک ریز
تشنه کامان بلا را آب ده
کرد تیغ قهر خود را در نیام
هرچه گویی آن کنم، روحی فداک
نسخه‌ی روز قیامت آفرید
آفرین بر قد محشر، آفرین
تا خجل از او نگردد آفتاب
دل ز مهر و ماه گردون می‌ربود
چرخ گفت آباء را: وَا امهات!
تار و پود دشمنان از هم گسیخت
آرزوی جانسپاری می‌کند
بیش از این میسند ما را تشنه کام
پا به روی قطره آن دریا نهاد
آب را از آب خود سیراب کرد
کام خود تر کن ازین دریای آب
شیهه ای از پردهٔ دل برکشید
پیش دشمن واچه خواهی مشت من
تا ترا بر دوش دارم آب چیست؟!
جانب دریا مخوان از ساحلم
جز توحرفی نیست در قاموس من

چون رکابش بوسه زد بر پای او
 کاینک از شط شیرحق آمد برون
 روبه‌ان تا کی گرانجانی کنید
 شیر را از پا فکندن مشکل است
 حيله و نیرگ کار شیر نیست
 لاجرم از حيله و تزویرشان
 بر تنش از بسکه تیر آمد فرود
 بس که از جام بلا سرمست شد
 عمر او در پرده اسرار بود
 یعنی آندم کو بسوی دوست راند
 دیگرم در خلوت او بار نیست
 گر تهی از اشک چشم مشک شد
 بعدازین از دیده خون خواهم گریست

بانگ دشمن شد بلند از چارسو
 بوی خون می‌آید از او، بوی خون
 شیر را با حيله قربانی کنید
 لیک با تزویر مقصد حاصل است
 دام راه شیر جز تزویر نیست
 شیر حق شد عاقبت نخیرشان
 بی‌رکوع آمد تن او در سجود
 هم ز پا افتاد و هم از دست شد!
 در عدد با «دل» بیک معیار بود
 قلب عالم از طپیدن باز ماند
 بیش ازینم طاقت اظهار نیست
 دیده من هم تهی از اشک شد
 دیده میداند که چون خواهم گریست

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

شاعر: حسین ایمانی قالب شعر: غزل

کوفی ترسو باز هم بی‌آبرو شد
 صَفِیْن با تکبیر حیدر روبه رو شد
 دستِ خدا در آستینی تازه رو شد
 ذکر لب زهرا دم یا حی و هو شد
 شطی خمار لحظه ناب وضو شد
 کوثر رسید و مادر و غمخوار او شد
 ندبه ندای روضه‌های هر گلو شد

وقتی رَجَز می‌خواند میدان زیر و رو شد
 لرزید میدان زیر پاهای علمدار
 در برق چشمش قوت تیغ علی داشت
 ارث امیر المؤمنین بر قلب کین زد
 آب فرات از شرم لب‌هایش ترک خورد
 سرمایه ام البنین لب تشنه جان داد
 در علقمه یا فاطمه گفت و زمین خورد

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: زهیر سازگار

دشمن چگونه برسرت می‌ریخت عباس
 دیدم دوباره پیکرت می‌ریخت عباس
 دیدم که اشگ مادرت می‌ریخت عباس
 امیدهای آخرت می‌ریخت عباس^۱
 خون از دوچشمان ترت می‌ریخت عباس

دیدم خودم بال و پرت می‌ریخت عباس
 می‌خواستم جمعت کنم تا خیمه آرم
 دیدم کنارت دست بر پهلوی گرفته
 دیدم که مشگت تیر خورد و قطره قطره
 دیدم به یاد غربت من گریه کردی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: بهنام فرشی

حضرت سقا کنار نهر آب افتاده بود
 هم تمام آرزوهای رباب افتاده بود
 شیر بی‌پنجه ولی روی تراب افتاده بود
 پای سقا گوییا بند رکاب افتاده بود
 آمد آنجایی که پور بوترباب افتاده بود
 ماه روی زانوان آفتاب افتاده بود
 بار دوم بود پیش او به خواب افتاده بود
 از شکوه سجده، در سجده ثواب افتاده بود
 علت اینها بود اینگونه خراب افتاده
 !عالمی در این سوال اما جواب افتاده بود

آه از آن دم خیمه‌ها در اضطراب افتاده بود
 هم امید تشنگان هم قوت قلب حسین
 تا زمین خورد آن شغالان فراری آمدند
 امتزاج خاک و خون در صورتش معلوم کرد
 سرور خوبان عالم تا شنید ادرک اخاک
 اتفاقی نادر و بیگانه با علم نجوم
 در تمام مدت سی سال و اندی نوکری
 دست‌ها تک تک تیمم کرد صورت هم جدا
 قد رعنای روی اسب و یک تن بی‌تکیه گاه
 چیست اسباب شفاعت بر غلامان حسین

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: سیدهاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

چه بلایی است خدایا به سرم آمده است
تا پذیرای غمی سخت شوم، بار دگر
ما جگر سوختگان آب نخواهیم ولی
اشکها پرده به چشمان تر من نزنید
خبر از ساقی ما نیست ولی می‌دانم
علم خیمه سقا که روی خاك افتاد
علقمه عطر گل یاس گرفت و پیدا است
خواهر غم‌زده‌ام با همه غم‌های دلش^۱

ای «وفائی» بنویس از اثر غصه و غم

از ره دور غمی در نظرم آمده است
اشك غم بدرقه چشم ترم آمده است
این چه داغی است که سوی جگر آمده است
آه با قد خمیده پدرم آمده است
چه غمی بر جگر شعله‌ورم آمده است
گشت معلوم بلائی به سرم آمده است
از جنان مادر نیکو سیرم آمده است
به تسّلای دل نوحه گرم آمده است
اشك و خون هم‌ره هم از بصرم آمده است

شاعر: محمد مبشری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

با من تشنه لب ای مشک وفاداری کن
هم‌ره آب درونت به زمین می‌ریزد
خواهم آبی ببرم بهر گلویی کوچک
یاد لب‌های حسین آب نخوردم هرگز
دستم از بازوی من قطع شد و با دندان
من علمدار سپاهم به زمین افتادم
آبرویم به بر فاطمه رفت از خجلت

دل اهل حرم این جاست تو دلداری کن
آبرویم به بر یار، خریداری کن
آه ای مشک زمین خورده مرا یاری کن
یاد مظلومی او باش تو غمخواری کن
سوی خیمه بَرمت یاری بیماری کن
بهر یاری تنم خیز علمداری کن
با من تشنه لب ای مشک وفاداری کن

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **عمّه غم‌زده‌ام با همه غم‌های دلش** به تسّلای دل نوحه گرم آمده است

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: چهار پاره

شاعر: محمد رضا سروری

نوبت جنگ علمدار آمد در صف معرکه سردار آمد
پسر حیدر کرّار آمد شیر لب تشنه به پیکار آمد

پرچم لشکر دین بر دوشش صحبت شاه مبین در گوشش
بر سر زین فرس با هیبت عالمی گشته فقط مدهوشش

وادی کرب و بلا خیبر شد ساقی تشنه لبان، حیدر شد
پسر شاه عرب مثل پدر یکتنه در صف یک لشکر شد

حمله ور جانب اعدا می‌رفت دیده‌اش تا لب دریا می‌رفت
یک تن و یک هدف و یک حمله لشکر از هیبت او وا می‌رفت

ذوالفقارش به علی می‌مآند رجز هاشمیان می‌خواند
ضربه در ضربه چه عاشورایی لشکری را به عقب می‌راند

بر لبش ذکر خداوند جاری افتخارش به علم برداری
بر زمین دجله خون راه افتاد ضربه‌هایش شده الحق کاری

یک ابالفضل و جهانی غیرت یک علمدار و جهادی هیبت
با وفایش شده بر تارک دل این جهان گشته برایش هیئت

ساقی و افسر اردوی حسین دیده‌اش بوده فقط سوی حسین
آن چنان ذوبِ گلِ فاطمه بود دیده در آب روان روی حسین

تشنگان دیده به راه قدمش ذاکران مانده به زیر علمش
سروری از ته دل می‌خواهد آستان بوسی خاک حرمش

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود اسدی

اینهمه تیر چرا مانده به دور و بر تو
شده اندازه قاسم همه پیکر تو
همه گفتند به من، ریخت به هم لشکر تو
بیم دارم که سر نی نشود جا سر تو
ترسم آن است که از دست رود خواهر تو
چشمها سوی حرم کو غضب حیدر تو
خوب شد نیست ببیند بدنت مادر تو

ساقی تشنه لبان گو چه شده ساغر تو
تیرهای همه حرمله‌ها خرج تو شد
خیز و نگذار بخندند به عالم عباس
اینچینی که سرت ریخته از هم عباس
خیز تا پای حرامی به حرم وا نشود
غیرت الله ببین صحبت سوغات شده
قسمتی از بدنت قسمت سر نیزه شده

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

فلك نگاه خود از آفتاب بردارد
خدا ز اهل جهنم عذاب بردارد
که اینچنین ز دلم اضطراب بردارد
ز خاك علقمه باید رکاب بردارد
اگر که آب بریزد، گلاب بردارد
بیاید و ز محبان حساب بردارد
خدا کند بتواند که آب بردارد

اگر شبی ز جمالش نقاب بردارد
اگر که قطره‌ای از آب مشک او برسد
به غیر نام ابالفضل هیچ نامی نیست
کسی که نقش نگیش حسین شد بی‌شک
به سنگفرش حریمش هر آنکه معتقد است
قلم شده است دو بازوی او که در محشر
زمان زیاد نمانده برای شش ماهه

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: یوسف رحیمی

ای چشمه محبت عالم وجود تو باران کرامتیست به امواج جود تو
 دنیا بهشتی است ز شرح معطرت هر جا که بو کنیم رسد بوی عود تو
 دریا نمایشیست ز اوج فضائلت پیچیده موج موج در عالم سرود تو
 سقا اگر نیامده بودی صفا نبود دریا نداشت جلوه‌گری با نبود تو
 پیشانی سپیده تو پینه بسته بود از بس زیاد بوده شکوه سجود تو

با هر قنوت جلوه به هر آسمان دهی

تو عبد صالحی که خدا را نشان دهی

هرکس که دید روی تو را چشم برنداشت این خانواده مثل تو دیگر قمر نداشت
 تا عرش سر کشیده‌ای ای قُلّه ادب گرچه زمین ز اوج شکوهت خبر نداشت
 بر شأنه تو پرچم باب الحوائجیست هرگز کسی ز روی تو این نام برنداشت
 تکرار جنگ‌های تو صفین دیگریست این جنگ‌ها به جز تو دلیر دگر نداشت

پرتاب نیزه تو نظیری نداشته

این علقمه به جز تو امیری نداشته

دست خدا تو را به بلندا کشیده است رعناترین صنوبر باغ آفریده است
 يك قطره بود و جلوه دریا شدن گرفت آبی که از دهانه مشک چکیده است
 بیهوده نیست گریه صبح طلوع تو گرافتاب غنچه ز دست تو چیده است
 خیره شده به سمت تو چشمان آسمان حتماً شبیه روی تو ماهی ندیده است
 مولا ببین تو شوق طواف فرات را دیگرچه عاشقانه به کعبه رسیده است

هر روز و شب به گرد مزارت طواف اوست

پائین پای مرقد تو اعتکاف اوست

دریا نشسته زیر قدم‌های مشک آب باموج، بوسه‌ها زده بر پای مشک آب

ز خمت که خنده می‌زند او گریه می‌کند
بر شانه‌های خسته‌ات اکنون نشسته است
از چشم‌های پارهٔ مشکت امید ریخت
لب‌تشنه روی خاک اگر مانده غم مخور
خونابه می‌چکد ز سراپای مشک آب
چندین نگاه غرق عطش جای مشک آب
تا تیر گشت محو تماشای مشک آب
بانوی آب‌ها شده سقای مشک آب

ای کاش دست‌های شما بر زمین نبود

آقا چقدر خوب شد اُم‌البنین نبود

گویا که چشم علقمه در خواب مانده بود
دریا که از نوازش دست تو آب خورد
گهواره‌ای زدست عطش تاب می‌گرفت
باران تیر بود تو را دوره کرده بود
آن جا که می‌گریست کنار تو آفتاب
زخمی عمیق بر سر مهتاب مانده بود
سقای دشت تب زده بی آب مانده بود
در اوج تشنگی تو سیراب مانده بود
چشم انتظار آب چه بی‌تاب مانده بود
دریا میان حلقهٔ مرداب مانده بود
زخمی عمیق بر سر مهتاب مانده بود

با یاد قبر کوچکت ای آیهٔ رشید

آهی بلند بر لب هر سرو قد کشید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر اکبرزاده

هم میان هر دو ابرو فاصله افتاده است
بین اعضا از همه‌سو فاصله افتاده است
اینکه بین شانه و مو فاصله افتاده است!
در دل هر زخم از این رو فاصله افتاده است
با نفس در این هیاهو فاصله افتاده است
دید بین مشک با او فاصله افتاده است
مثل دو بال پرستو فاصله افتاده است

هم میان دست و بازو فاصله افتاده است
تیر سوزن شد، که دوزد پیکر او را به هم
نکته‌ای سر بسته را بر دوش با خود باد برد
تیغ‌ها در پیکرش پهلوی به پهلوی می‌شوند
از دحام تیر شد در سینه که بین نفس
ناامیدی ساخت کارش را همین‌که غرق زخم
شیر می‌گویند اما بین ابروهای او

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: میلاد حسنی

ماهی که از داغش قد خورشید خم شد
جسم غیورش غرق خون دستش قلم شد^۱
 در آسمان‌ها تا ابد نامش علم شد
 حیرت مکن گر علقمه دارالکرم شد
 مثل قد زینب، عمود خیمه خم شد
 از شرم پیشانی دریا غرق نم شد
 تعداد تیر اما پس از عباس کم شد
 دل‌وایس پرده نشینان حرم شد
 این پیشتازی‌ها سر مثنی درم شد
 ای سینه‌زن‌ها یا علی گاه دودم شد

از نور ماهی علقمه باغ ارم شد
 تا داستان عشق را با خون نگارد
 هر چند از دستش علم افتاد اما
 در خاک هم دارد اثر دست کریمش
 تا خم شد از ضرب عمودی روی مرکب
 می‌ریخت آب‌مشک و از جان دست می‌شست
 تعداد تیراندازها کم نیست اینجا
 تا رفت چشم نافذش در پرده خون
 در غارتش از یک‌دگر سبقت گرفتند
 میر و علمدار حرم دیگر نیامد

وزن شعر: مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سعید کمبجانی

و رد نیزه به روی کمانت افتاده
 درون خیمه رقیه به لکنت افتاده
 ببین چگونه حرم از صلابت افتاده
 چقدر؛ نیزه به قصد اهانت افتاده
 که چند ساعت دیگر حسینت افتاده
 ببین حسین تو از استقامت افتاده
 و رد نیزه به روی کمانت افتاده

ترک به روی لب‌ت از خجالت افتاده
 پس از نیامدن و چند لحظه تاخیرت
 تو آبروی حرم بودی ای دلاور من
 بگو چگونه تو را در بغل بگیرم من
 به من بگو تو برادر فقط همین یکبار
 صدای هلهله می‌آید از سپاه یزید
 ترک به روی لب‌ت از خجالت افتاده

^۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن تغییر داده شد زیرا قصه تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است و

شاعر: حسن توکلی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن
بیرون نکش از جای خودش تیغ دو دم را ای پشت و پناه همه برگرد به خیمه آرام‌تر ای ماه از این منظره بگذر بعد از تو امیدم به کسی نیست مبادا یک دست تو مشک است و به یک دست تو شمشیر مثل تو کسی نیست اگر هرچه بگردیم «ما زنده به آنیم که آرام نگیریم» عباس رجز خواند، یکی را به زمین زد گریزی به هوا رفت و علمدار زمین خورد ای وای که از دست قلم کار نیامد	عباس فقط باش و نگهدار علم را برگرد و نکن خون به جگر اهل حرم را تا سیر تماشا کنم این چند قدم را تنها بگذاری من و این قامت خم را بگذار ببینند کرم را و جنم را تاریخ جهان را و عرب را و عجم را ای قوم به آخر برسانید ستم را... ماندست چه باید کند این فرصت کم را؟ شاعر دهنش خشک شد انداخت قلم را «امشب به حرم میر علمدار نیامد»	

شاعر: علی انسانی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
در این غوغای بی‌آبی که خشکیده همه گل‌ها علمدارم چه غم دارم، که از دستم علم افتد خدای کعبه جز رویت، نداده قبله‌ای یادم ببین از بادهٔ عشقت، به میدان مستی افتاده امیر لشگرت بی‌دست، میان لشگری مانده به تو شرط وفاداری اگر بر جا نیاوردم ببین احسان یک بانو، سرم بگرفته بر زانو گل اُم البنین عباس، به دریا تشنه لب پا زد	به امر تو شدم سقا، منم عبد و تویی مولا مباد از دفتر عشقت، به نام من قلم افتد نماز آخرم بود، و به سر بر سجده افتادم مگر دامن تو گیرد، به راحت دستی افتاده بیا بنگر ز پروانه، فقط خاکستری مانده کمک کن تا که برخیزم، به دور مادرت گردم به چشم پر زخون دیدم گرفته دست برپهلوی به دریا پا نهاد اما، لبش آتش به دریا زد	

شاعر: علی بهرامی نیا

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

آب از دست تو سقا به خدا حیران است
 تک یل حیدری و بر تو بنازد زینب
 ادب از مکتب تو درس ادب را دیده
 همه اهل حرم از بودن تو دلگرمند
 باورم نیست که اینگونه زمین گیر شوی
 دم آخر چه شده بانگ اخا سر دادی؟
 ای علمدار چه می‌بینم و باور نشدم
 حال با غربت خود گو چه کنم عباسم
 پاسدار حرم و لشکر من، بعد از تو
 بشکستی کمرم داغ برادر سخت است

مشک و تیر و علمت تا به ابد گریان است
 بانگه صف شکنی کین طرق شیران است
 معرفت را ز تو ای جان اخا، بنیان است
 هیبت حیدریات دلخوشی طفلان است
 ای برادر به خدا داغ تو صد چندان است
 رمقی نیست به پایم، بدنم لرزان است
 دست تو گشته جدا، فرق سرت اینسان است^۱

ز ازل بین من و تو به خدا پیمان است
 غارت خیمه و آتش زدند آسان است
 سخت تر اینکه عدو بر غم من خندان است

شاعر: سید محسن حسینی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دلبر کسی به مثل تو پیدا نمی‌شود
 دریا بُود گواه که از اشک دیده‌ام
 از ره رسیده‌ای که تماشا کنم تو را
 نه مشک مانده باقی و نه دست و نه علم
 از بس که تیر آمد و بر پیکرم نشست
 یاسم و لیک زائر یاس مدینه‌ام

دردی بُود مرا که مداوا نمی‌شود
 یک لحظه نیست دیده چو دریا نمی‌شود
 افسوس این دو دیده دگر وا نمی‌شود
 سقا دگر برای برای تو سقا نمی‌شود
 تیری دگر به پیکر من جا نمی‌شود
 کس مثل من که زائر زهرا نمی‌شود

^۱ . بیت زیر به دلیل تحریفی بودن حذف شد زیرا قصه تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است و

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

پُر از گره شده کارم گره‌گشا افتاد
چه زخمها به تنش بود و باز ناله نکرد
تمام هوش و حواسش به خیمه بود و به مشک
چنان عمود به فرق سرش اصابت کرد
بلند مرتبه شاهی قدش خمیده شد و
برادرم که صدا کرد خوب فهمیدم
خبر رسید که امنیت حرم رفته

علی در نجفم بین کربلا افتاد
به فکر غربت من بود و بی‌صدا افتاد
کسی شکست پرش را و بی‌هوا افتاد
که استخوان سر او به چند جا افتاد
بلند مرتبه سردار زیر پا افتاد
به دست بوسی زهرا رسید تا افتاد
خبر رسید زنی بین خیمه‌ها افتاد

شاعر: مهدی مقیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

پرچمت افتاد و این قصه توانم را گرفت
دست بی‌رحمی میان ابروانت را شکافت
کاسه‌ها از دست‌ها افتاد یک یک بر زمین
ارباباً اربا دیدن اکبر امانم را بُرید
ای الهی بشکند دست حکیم ابن طفیل
تا که خواباندم عمود خیمه‌ات را بر زمین
قبل از این سمت حرم دشمن نگاه چپ نکرد
ای برادر دشمن تو با گرفتن از منت
بی برادر ماندن آخر حاصلش این میشود
گوشه‌ای از نیزه دشمن لبم را پاره کرد

جسم پر خون تو نور دیدگانم را گرفت^۱
با عمودت بر زمین زد آسمانم را گرفت
مشک افتاد و امید کودکانم را گرفت
قطعه قطعه دیدن عباس جانم را گرفت
کاین چنین از من علمدار جوانم را گرفت
ترس از سیلی وجود دخترانم را گرفت
وای بر زینب که دشمن پاسبانم را گرفت
اذن مرکب تاختن بر استخوانم را گرفت
نیزه خوردم بی‌هوا و خون دهانم را گرفت
گوشه‌ای از نیزه، دندان و زبانم را گرفت

۱. با توجه به اینکه قصه تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مستند نیست بیت زیر تغییر داده

وزن شعر: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

دستش افتاد زمین، بال و پرش ریخت به هم
 پدرش از نجف آمد، پدرش ریخت به هم
 عوضش فاطمه آمد به سرش ریخت به هم
 دست بگذاشت به روی کمرش، ریخت به هم
 مادرش گفت به خیمه نبرش، ریخت به هم
 خورد بر فرق سرش، پشت سرش ریخت به هم
 تیر از سینه که ردّ شد، جگرش ریخت به هم^۱

علقمه موج شد، عکس قمرش ریخت به هم
 قبل از آنی که برادر برسد بالینش
 به سرش بود بیاید به سرش ام بنین
 کتف ها را که تکان داد، حسین افتاد و
 خواست تا خیمه رساند، بغلش کرد، ولی
 نه فقط ضرب عمود آمد و ابرو وا شد
 تیر بود و تبر و دشنه، ولی مادر دید

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوریا هاشمی

چون بین ما اصلاً تب تو فرق دارد
 معلوم شد که منصب تو فرق دارد
 در سجده یارب یارب تو فرق دارد
 آقا اصول مکتب تو فرق دارد
 با کل عالم مذهب تو فرق دارد
 طرز بیان مطلب تو فرق دارد
 یعنی رکاب زینب تو فرق دارد
 از تشنگی زخم لب تو فرق دارد
 در آسمان جبرئیل فوراً مرحبا گفت

در بین این شب ها شب تو فرق دارد
 از پرچمی که روی دوشت فخر میکرد
 مثل علی مرد خدا؛ مرد دعایی
 عباسیون را به بصیرت می شناسند
 تو پیر عشقی میر عشاق الحسینی
 با دست دادن عشق را اثبات کردی
 وقتی که زانو میزنی در پای محمل
 در دست هایت آب بود اما نخوردی
 وقتی به تو آقا به نفسی انت را گفت

۱. بیت زیر به جهت انطباق با مقاتل معتبر تغییر داده شد؛

شاعر: محمد رضا سلیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای بسته به دست تو دل پیر و جوان‌ها
تا عطر تو آمد غزلم بال در آورد
می رفت فرات از عطش عشق بمیرد
مست تو فقط خیمه بی آب نبوده است
مشک تو که افتاد دل فاطمه لرزید
این گوشه عمو آب شد، آن گوشه سکینه
ای هر چه امان نامه ببینید و بسوزید

ای آنکه فرا رفته‌ای از شرح و بیان‌ها
آزاد شد از قید زمان‌ها و مکان‌ها
بخشید نگاه تو به خونش جریان‌ها
از دست تو مستند همه مرثیه خوان‌ها
خاک همه عالم به سر تیر و کمان‌ها
این بیت چه باید بکند در غم آن‌ها
این دست رد اوست بر این گونه امان‌ها

شاعر: محمد علامه

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

در کنار علقمه سروی ز پا افتاده است
در فضای رزمگاه نینوا با شور و آه
از نوای جانگذار ساقی لب تشنه‌گان
شه سوار اسب شد با سربه میدان روی کرد
تا کنار نهر علقم بوی عباسش کشید
کرده در دریای خون ماه بنی هاشم غروب
دست خود را بر کمر گرفت و آهی برکشید
خیز بر پا کن لوا آبی رسان اندر حرم
بهر آبی در حرم طفلان من در انتظار
هرچه شه نالید عباسش ز لب لب بر نداشت
گفت بس جسم برادر را برم درخیمه‌گاه
حال زینب را مگو علامه از شه چون شنید

یا گلی از گلشن آل عبا افتاده است
نالۀ جانسوز ادرک یا ابا افتاده است
لرزه بر اندام شاه نینوا افتاده است
تا ببیند جسم عباسش کجا افتاده است
دید بر خاک سیه صاحب لوا افتاده است
تشنه لب سقای دشت کربلا افتاده است
گفت پشت من ز هجرانت دوتا افتاده است
از چه روبر خاک این قد رسا افتاده است
از عطش بنگرچه شوری خیمه‌ها افتاده است
دید مرغ روح او سوی سما افتاده است
دید هر عضوی ز اعضایش سوا افتاده است
دست عباس علمدارش جدا افتاده است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: یوسف رحیمی

بی‌شک تو صبح روشن شب‌های تیره‌ای
خورشیدی و به ظلمت این شام چیره‌ای
تسخیر کرده جذبه چشم تو ماه را
بی‌خود که نیست تو قمر این عشیره‌ای
حکمت دخیل تار عبای تو از ازل^۱
جز بندگی ندیده کسی از تو سیره‌ای
قدر تو را کسی نشناسد در این مقام
وقتی برای امر شفاعت ذخیره‌ای
ما را بس است وقت عبور از پل صراط
از تار و پود بیرق تو دستگیره‌ای

چشم امید عالم و آدم به دست توست

باب الحسین هستی و پرچم به دست توست

فردوس دل، همیشه اسیر خیال توست
حتی نگاه آینه محو جمال توست
تو ساقی کرامت و لطف و اجابتی
این آب نیست زمزمه‌های زلال توست
ایثار و پایمردی و اوج وفا و صبر
تنها بیان مختصری از کمال توست
در محضر امام تو تسلیم محضی و
والا ترین خصائل تو امتثال توست
فردا همه به منزلت غبطه می‌خورند
فردا تمام عرش خدا زیر بال توست
باب الحوائجی و اجابت به دست تو
تنها بخواه، عالم هستی مجال توست

ای آفتاب علقمه: روحی لک الفدا

ای مه جبین فاطمه: روحی لک الفدا

ای آفتاب روشن شب‌های علقمه
سرو رشید خوش قد و بالای علقمه

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که

در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید، ضمنا عصمت مختص ۱۴ معصوم است

عصمت دخیل تار عبای تو از ازل
جز بندگی ندیده کسی از تو سیره ای

داده‌ست مشک تشنه تو آب را بها
ای آبروی آب، مسیحای علقمه
وقتی که چند موج علیل شریعه را
کرده‌ست خاک پای تو دریای علقمه
لب تشنه زیارت لبهات مانده است
آری نگفته‌ای به تمنّای علقمه
امروز دست‌های تو افتاد روی خاک
تا پا بگیرد از دل صحرای علقمه
با وعده‌های مادرت آسوده خاطرم
چشم امید ماست به فردای علقمه
این عطریاس حضرت زهراست می‌وزد
از سمت کربلای تو، سقای علقمه
شب‌های جمعه ناله محزون مادری
می‌آید از حوالی دریای علقمه

ام البنین و فاطمه با قامتی کمان

این جا نشسته‌اند و شده آب روضه‌خوان

فرصت نداد تا که لبی تر کند گلو
دارد به دست، ماه حرم، مشک آرزو
می‌آید از کنار شریعه شهاب وار
بسته‌ست راه را به حرم لشکر عدو
طوفان تیر می‌وزد از بین نخل‌ها
حالا شنیدنی شده با مشک گفتگو:
«بسته ست جان طفل صغیری به جان تو
تو مشک آب نه که تویی جام آبرو
ای مشک جان من به فدای سر حسین
اما تو آب را برسان تا خیام او»
اما شکست ساغر و ساقی زدست رفت
جاری‌ست خون زباده چشمش سبوسبو
با مشک پاره‌پاره به سوی حرم نرفت
تنها پناه اهل حرم بر نگشته است
تا با امام خود نشود باز رو برو
می‌بارد از نگاه سکینه: عمو عمو

در خیمه اوج بی‌کسی احساس می‌شود

خورشید نیزه‌ها سر عباس می‌شود

شاعر: محمد علی ریاضی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

ای حرمت قبله حاجات ما
 تاج شهیدان همه عالمی
 هم قدم قافله سالار عشق
 سرور و سالار سپاه حسین
 عمّ امام و اخ و ابن امام
 ای علم کفر نگون ساخته
 مکتب تو مکتب عشق و وفاست
 شمع شده، آب شده، سوخته
 آب فرات از ادب توسست مات
 یاد حسین و لب عطشان او
 ساقی کوثر پدرت مرتضی است
 هرکه به دردی و غمی شد دچار
 ای علم افراشته در عالمین
 از کرم و لطف جوابش دهی
 چون نهم ماه محرم رسید
 از عقب خیمه صدر جهان
 شمر به آواز تو را زد صدا
 تا برهانند ز هنگامهات
 رنگ پرید از رخ زیبای تو
 من به امان باشم و جان جهان

یاد تو تسبیح و مناجات ما
 دست علی، ماه بنی هاشمی
 ساقی عشاق و علمدار عشق
 داده سر و دست به راه حسین
 حضرت عباس علیه السلام
 پرچم اسلام بر افراخته
 درس الفبای تو صدق و صفاست
 روح ادب را، ادب آموخته
 موج زند اشک به چشم فرات
 و آن لب خشکیده طفلان او
 کار تو سقایی کرب و بلاست
 گوید اگر یک صد و سی و سه بار
 اکشف یا کاشف کرب الحسین
 تشنه اگر آمده آبش دهی
 کار بدانجا که تو دانی کشید
 شاه فلک جاه ملک آشیان
 گفت کجائید بنو اختنا
 داد نشان خط امان نامهات
 لرزه بیفتاد بر اعضای تو
 از دم شمشیر و سنان بی امان؟

دست تو نگرفت امان نامه را	تا که شد از پیکر پاکت جدا
مزد تو زین سوختن و ساختن	دست سپر کردن و سر باختن
دست تو شد دسته شه لافتی	خط تو شد خط امان خدا
ای به فدای سر و جان و تنت	وین ادب آمدن و رفتنت
مدح تو این بس که شه ملک و جان	شاه شهیدان و امام زمان
گفت به تو گوهر والا نژاد	جان برادر به فدای تو باد
شه چو به قربان برادر رود	کیست "ریاضی" که فدایت شود

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: دویتی

شاعر: مهدی مقیمی

علمدار و یل و سقا ابوالفضل	سلام الله علیک یا ابوالفضل
شدی نائل عزیز من از امروز	تو به فرزندی زهرا ابوالفضل

به سمت علقمه مانده نگاهم	کجا ماندی علمدار سپاهم
عمود خیمه‌ات وقتی بخوابد	شود ویران ستون خیمه گاهم

نگاه دشمنم سمت خیام است	کنار قتلگاهم ازدحام است
ز خیمه می‌رسد بوی اسیری	مرو که بعد تو کارم تمام است

نخستین زائر تو مادرم شد	دگر پایان کار لشگرم شد
زمین خوردی تو و زینب زمین خورد	اسیری رفتنش را باورم شد

دو دست افتاد و بعدش پرچم افتاد	به روی خاک ساقی محکم افتاد
شکسته شد سر تو خواهر من	دوباره یاد ابن ملجم افتاد

شاعر: عباس احمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فععلن

پی گودال مگردید که گودال اینجاست
 روضه خنجر و گودال از امسال اینجاست
 برسانید خبر ساقی اطفال اینجاست
 اولین مرحله ی غارت خلخال اینجاست
 موسم ریختن کعبه ی آمال اینجاست
 فاطمه مادرمان خسته و بی حال اینجاست

علت رحلت ارباب کهنسال اینجاست
 علقمه منطق تاریخ به هم می ریزد
 کودکان در پی همبازی خود می گردند
 ضربه برفرق عمومشاء تاریخ عزاست
 بعد عباس، حرم امنیتش کامل نیست
 گرچه افتاده ای از اسب، برادر برخیز

شاعر: وحید محمدی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

باب الحوائج همه عالم بلند شو
 ای کاشف الکروب برادر بلند شو
 بعد از تو ناله‌ام به کجا می‌رسد اخوا
 ای مرغ عشق، بال و پرت را شکسته‌اند
 با این حساب بین عبا جا نمی‌شوی
 پشت و پناه زینب کبری بلند شو
 بر دست‌های خواهر تو بند می‌زند
 فکری به حال زخم دل کاری‌ام کنی
 صد پاره می‌شود دل أم البنین نرو
 نامحرم است همسفر خواهرت، بمان
 دار و ندار خیمه به غارت نمی‌رود
 باشی کسی که حرف کنیزی نمی‌زند
 پشت و پناه غربت خواهر بلند شو

دریا دل سپاه محرم بلند شو
 ای تکیه گاه خیمه خواهر بلند شو
 دارد مصیبت از همه جا می‌رسد اخوا
 باور نمی‌کنم که سرت را شکسته‌اند
 پشت و پناه اهل حرم پا نمی‌شوی؟
 پرچم به دوش لشکر زهرا بلند شو
 دارد سپاه حرم‌له لبخند می‌زند
 دستی که نیست تا که مرا یاری‌ام کنی
 پشت و پناه خیمه ما اینچنین نرو
 دستی بگیر زیر پر خواهرت، بمان
 باشی کسی برای اسارت نمی‌رود
 باشی کسی که دست به چیزی نمی‌زند
 ای غیرت همیشه حیدر بلند شو

شاعر: احمد علوی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

طفلان حرم بعد تو ماتم زده بودند
 با حال پریشان و دل شعله ور از آه
 در خیمه فقط حرف عمو بود و عمو بود
 بعد از تو چه سخت است بخواهم بنویسم
 آن روز غم انگیزترین روز جهان شد
 نام تو پس از نام حسین بن علی بود
 انگار علی بود نه انگار تو بودی

خواب همه را بعد تو برهم زده بودند
 آتش به دل عالم و آدم زده بودند
 آه از تو فقط از تو فقط دم زده بودند
 بر صورتشان سیلی محکم زده بودند
 آن روز ملائک همگی غم زده بودند
 بر سر در هر خیمه دو پرچم زده بودند
 سقای حرم میر و علمدار تو بودی

شاعر: حبیب چایچیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

این کیست کربلا را، چون کوه طور کرده
 بر روی ماه عباس، این جلوه حسین است
 آراست چون که قامت، شد کربلا قیامت
 آسایش برادر چون بوده آرزویش
 بر گرد خیمه عباس تا صبح می دهد پاس
 از اوج فکر انسان، بنهاده پا فراتر
 جز خدمت برادر، نبوده رأی عباس
 تا زنده بود عباس، غارت نبود ممکن
 دشمن پس از ابوالفضل در فکر غارت افتاد
 از رأس اطهر او، پیدا بود که دشمن
 پیوسته کعبه عشق، با قلب ماست نزدیک

ز هرا مگر از این دشت، یارب عبور کرده
 آری قمر ز خورشید، خود کسب نور کرده
 برپا هزار محشر، تا نفخ صور کرده
 آمال دشمنان را یکسر به گور کرده
 این ماه کربلا را، دریای نور کرده
 در خلوت حسینی درک حضور کرده
 هر گه که در ضمیرش فکری خطور کرده
 فقدان او عدو را، این حد جسور کرده
 یارب چه با شهیدان، سم ستور کرده
 این سر جدا ز پیکر، با خشم و زور کرده
 ما را حسان گناهان، زین قبله رو کرده

شاعر: حسین علاءالدین قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

رخصت بده از داغ شقایق بنویسم از بغض گلوگیر دقایق بنویسم
می خواهم از آن ساقی عاشق بنویسم نم نم به خروش آیم و هق هق بنویسم
دل خون شد و از معرکه دلدار نیامد
" ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

در هر قدمت هر نفست جلوۀ ذات است وصف تو فراتر ز شعور کلمات است
در حسرت لب های تولبهای فرات است عالم همه از این همه ایثار تو مات است
از علقمه با دیده خونبار نیامد
" ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

سقا تویی و اهل حرم چشم به راحت دل ها همه مست رجز گاه به گاهت
هر چند تو بودی و عطش بود و جراحت دلواپس طفلان حرم بود نگاهت
سقای ادب جلوۀ ایثار نیامد
" ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

افتاد نگاه تو به مهتاب دلش ریخت وقتی به دل آب زدی آب دلش ریخت
فرق تو شکوفا شد و ارباب دلش ریخت از سجده خونین تو محراب دلش ریخت
صد حیف که آن یار وفادار نیامد
" ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

انگار که در علقمه غوغا شده آری خونبارترین واقعه بر پا شده آری
در بزم جنون نوبت سقا شده آری دیگر پسر فاطمه تنها شده آری
این قافله را قافله سالار نیامد
" ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

ای علقمه از عطر تو لبریز برادر ای قصه دست تو غم انگیز برادر

بعد از تو بهارم شده پاییز برادر
 برخیز حسین آمده برخیز برادر
 عباس ترین حیدر کرار نیامد
 "ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: مجید قاسمی

نوبت ماه علی بن ابی طالب شد
 ابرها را همه پس زد طرف میدان رفت
 تا که ابراز کند خشم «یداللهی» را
 این علی بود که با هیبت سقا می رفت
 دیدن ماه علی سجده واجب دارد
 آب خود را به کف پاش تبرک میداد
 مشک انگار که لب تشنه تر از سقا بود
 خوب فهمید که ساقی پدر دریا بود
 لب او خشک و چرا مشک حرم پُر میشد؟
 سمت اطفال حرم تشنه تر از سابق رفت
 گرگها آمده بودند به میدان شکار
 ماه از عرش به پابوسی مادر افتاد
 علقمه کرب و بلا را متحیر می کرد
 شرم از فاطمه کن، روی زمین میریزی؟
 من دگر دست ندارم تو مرا یاری کن»

شور یکپارچه در معرکه ای غالب شد
 ماه از خیمه خود در طلب باران رفت
 رفت آتش بزند ریشه خود خواهی را
 مملو از نور خدا بود و به صحرا می رفت
 آب فهمید که این ارثیه صاحب دارد
 هُرم لبهاش کمی علقمه را شک میداد
 عطش از زخم ترکهای لبش پیدا بود
 آب در حسرت گل بوسه بر لبها بود
 علقمه یکسره در بُهت تحیر میشد
 خستگی از تن لب تشنه ترین عاشق رفت
 بارش تیر که آغاز شد از گوشه کنار
تیر در قلب و کلاخود که از سر افتاد^۱
 یاس در یاس فضا را متغیر می کرد
 گفت ای مشک چرا اشک حزن میریزی
 عرصه تنگ آمده ای یاور من کاری کن»

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن تیر به چشم حضرت عباس خوردن تغییر داده شد

ماه از عرش به پابوسی مادر افتاد

تیر در چشم و کلاخود که از سر افتاد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی چراغ زاده

دیگر بهانه داشت که دریا دلش شکست
 حس کرد تا کمی خنکا را دلش شکست
 یک لحظه یک امید نه، دریا دلش شکست
 اما چه شد چه دید خدایا دلش شکست
 تیری رسید، مشک هم آنجا دلش شکست
 سقا سرش شکسته وزهرا دلش شکست
 آیا قدش شکست خدایا دلش شکست
 با یاد روزهای مبادا دلش شکست

وقتی کنار علقمه سقا دلش شکست
 در خیمه دیده بود عطش موج می زند
 دریا برای بوسه ز لب هاش تشنه بود
 مشکش پر آب کرد و روان شد به خیمه ها
 از بس که کرده بود تمنا ز مشک، تا
 ناگه عمود آمد و بر فرق او نشست
 چشم حسین برره و این صحنه را که دید
 یک لحظه خوب زینب خود را نگاه کرد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

باب الحوائج همه حاجت روا نشد
 می خواست تا حرم ببرد آب را نشد
 یک لحظه مشک از کف سقا رها نشد
 یعنی فرات قسمت آل عبا نشد
 راضی به دل شکستگی بچه ها نشد
 فرق کسی شبیه سر او دوتا نشد
 آن بازوی قلم شده مشکل گشا نشد
 پامال نعل تازه غروب بلا نشد

از کار عشق این گره بسته وا نشد
 بستند راههای حرم را به روی او
 دستان او جدا شده از پیکرش ولی
 ناگاه مشک آب ابا الفضل را زدند
 با مشک پاره پاره به سوی حرم نرفت
 ضرب عمود تا دل ابروش را شکافت
 با صورت آفتاب حرم، بر زمین فتاد
 شکر خدا که پیکر او در شریعه ماند

دیگر نصیب اهل حرم خسته حالی است

بزم شراب... جای علمدار خالی است

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرتضی امیری اسفندقه

کسی حسین علی را چنین برادر نیست
کسی چنان که تو هرگز شبیه حیدر نیست
کنار آبی و لب‌های تفت‌هات، تر نیست
که گفته است که دست تو، آب‌آور نیست؟
حسین مانده و مقتل، علی اکبر نیست
حسین مانده و شیرخوارهای که دیگر نیست^۱

گلی پس از تو، دریغا! گلی که پرپر نیست
هنوز روضه جانبازیت، مکرر نیست
اگر چه مادر تو، دختر پیمبر نیست

اگر چه مادر تو، دختر پیمبر نیست
حسین، پیش تو انگار در کنار علی‌ست
زالال علقمه، در حسرت تو می‌سوزد
حدیث غیرتت آری شگفت‌آور بود
شکست بعد تو پشت حسین فاطمه، آه!
حسین مانده و قنداقه علی اصغر
نمانده است به دست حسین از گل‌ها
هزار سال از آن ظهر داغ می‌گذرد
قسم به مادرت امّ البنین! عزیزی تو^۲

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

که هر کجا بروی خاضعانه می‌تابی
تو از طوایف پیغمبران گردابی
تو پیر معنوی باد و خاکی و آبی
تو از قبیلۀ تصویرهای بی‌قابی
از آن زمان همه گفتند مهر محرابی

تو از عشیره نوری ز ایل مهتابی
لجام وحشی امواج رام دست تو آند
بدون اذن تو خاک، آب هم نخواهد خورد
به علقمه که تو با بال پَرزدی گفتم
حسین روی تو خم شد به سجده و افتاد

۱. با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است بیت زیر تغییر داده شد،

حسین مانده و قنداقه علی اصغر حسین مانده و شش ماهه ای که دیگر نیست

۲. با توجه به اینکه ممکن است بیت زیر مورد سوء تعبیر و سوء استفاده قرار بگیرد تغییر داده شد

قسم به مادرت امّ البنین! امامی تو اگر چه مادر تو، دختر پیمبر نیست

شاعر: سیدرضا مؤید

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

بر لب دریا لب دریا دلان خشکیده است
 کربلا بستان عشق است و شهامت ای دریغ
 سوزبی آبی اثر کرده است بر اهل حرم
 آه از مهمان نوازان که در دشت بلا
 دامن مادرچودریا اصغرش چون ماهی است
 نازم این همت که عباس آید از دریا ولی
 گر ندارد اشک تا آبی به لبهایش زند
 بسکه می‌سوزم «موید» از غم آل علی

از عطش دلها کباب است و زبان خشکیده است
 کز سموم تشنگی این بوستان خشکیده است
 هرطرف بینی لب پیر و جوان خشکیده است
 میزبان سیراب و کام میهمان خشکیده است
 کام ماهی بر لب آب روان خشکیده است
 آب بردوش است و لبها هم چنان خشکیده است
 چشمه چشم رباب از سوز جان خشکیده است
 نخله طبع من از سوز بیان خشکیده است

شاعر: سعید توفیقی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امشب شب تو سئل ما بر دو دست توست
 تا مشک خالی تو شود پُر ز اشک ما
 ای دست انبیاء و ملائک دخیلتان
 ای مستجار حضرت ارباب، الدّخیل
 ای مسجدی که وقف شدی بر حسینیه
 شمشیر زن بیا و به نیزه بسنده کن
 معجر نمی‌کشد احدی از سر کسی
 حتماً در علقمه پدر مشک می‌شوی
 مشکت به دست راست و نیزه به دست چپ
 وقتی که از بدن شود این دست ها جدا

در عشق حرف اوّل دفتر دودست توست
 رزق تمام گریه کنان بر دو دست توست
 باب المراد تا خود محشر دودست توست
 زیبا قمر، امید برادر دو دست توست
 گلدسته‌های نذری مادر دو دست توست
 چون ذوالفقار حضرت حیدر دودست توست
 وقتی دخیل گوشه معجر دودست توست
 با لشگری همیشه برابر دو دست توست
 مبهوت کار جنگی ات آخردودست توست
 باید که خواند فاتحه طفل خیمه را

شاعر: هادی ملک پور	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
وقتی عطش مشام حرم را دچار کرد شیری گرفت در کف خود جان مشک را آن قدر نافذ است نگاهش که با نگاه از هیبت تو لرزه به جان ستم نشست^۱ ناباورانه از سر بازو بریده شد پشتم شکست و ماه دچار خسوف شد ای ماه من امید به خیمه رسیدنت در دست‌ها به جای النگو طناب شد		آثار زخم را به جگر آشکار کرد اسبی دوید و صاحب خود را سوار کرد هر کس که در مقابلش آمد شکار کرد باید به این دلاوریت افتخار کرد دستی که نهر علقمه را بی‌قرار کرد طوفان گرفت و روز مرا شام تار کرد یک دشت را به راه تو چشم انتظار کرد از گوش‌ها نصیب عدو گوشوار کرد

شاعر: غلامرضا سازگار	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
آب از خجالت لب خشک تو آب شد وقتی که آب را به روی آب ریختی آب فرات آبرو از دست داده بود هر موج، پیش چشم تو چون کوه آتشی در پیش تیرها چو کمان قامتت خمید وقتی برای غربت تو مشک گریه کرد آخر نه منع آب ز مهمان بود گناه "میثم!" بریز خون دل از دیده بی‌حساب		دریا ز اشک سرخ تو رویش خضاب شد در آتش دلت دل دریا کباب شد وقتی چکید اشک تو در آن گلاب شد هر جرعه یک تلطّی طفل رباب شد از بس که پیکرت سپر مشک آب شد مانند دود در نظرت آفتاب شد چون شد که این گناه به کوفی ثواب شد؟ زیرا به اهل‌بیت، ستم بی‌حساب شد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر و حفظ بیشتر شأن حضرت عباس بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید .

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

نمک عشق اباالفضل کشیدن دارد
مات یوسف شدن انگشت بریدن دارد
صید تو ظرفیت درد کشیدن دارد
صحن بین الحرمین ست دویدن دارد
داغ تو داغ بزرگی ست، خمیدن دارد
بی علمدار شدن، رنگ پریدن دارد

ناز این دلبر خوش چهره کشیدن دارد
تیغ کافیت، ترنج از سر راهم بردار
راضی ام! زلف بیفشان و زمین گیرم کن
هروله سعی و صفا، یاد تو انداخت مرا
حق بده، دست به سوی کمرش بُرد حسین
اضطراب حرم از تشنگی مشک تو نیست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

پشت و پناه قافله روحی لک الفداء
بر عشق و عقل تکمله روحی لک الفداء
گرم طواف و هروله روحی لک الفداء
برپاست شور و ولوله روحی لک الفداء
خون گشته قلب حوصله روحی لک الفداء
اشک تو کرد از او گله روحی لک الفداء
سمت خیام صد دله روحی لک الفداء
سخت است طیّ مرحله روحی لک الفداء
خود را به این مقاتله روحی لک الفداء
برخاست بانگ هلهله روحی لک الفداء
بعد از تو اهل قافله روحی لک الفداء
دستی میان سلسله روحی لک الفداء
سخت است این معادله روحی لک الفداء

ای تک سوار یک دله روحی لک الفداء
لحظه به لحظه سیره ناب حسینی ات
گرد لب تو کوثر و تسنیم و سلسبیل
حالا ببین میان حرم از تب عطش
با مشک تشنه اذن سقایت گرفته ای
حس کرد دست تو خنکای شریعه را
سیراب گشت مشک تو و پر کشیده ای
حالا سپاه روبرویت صف کشیده اند
با نیزه و عمود و سه شعبه رسانده اند
ناگاه از یسار و یمین قُطعت یداک
رفتند تا که رخت اسارت به تن کنند
میدوخت چشم حسرت خود را به چشم تو
این قبر کوچک تو و آن قامت رشید!

شاعر: علی زمانیان	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
برخیز ای ستون حرم وقت خواب نیست این مشک را بگیر و ببر خیمه و بگو شیراز هات کجاست مفاتیح پاره‌ام این کار عشق را تو شروع کرده‌ای ولی ^۱ وقت غروب بعد تو و قاسم و علی آن لحظه لااقل تو زجا خیز و خود بگو حرفی بزن عزیز دلم دق نده مرا	با من بیا به خیمه نیازی به آب نیست یک قطره هم نبود و دیگر رباب نیست این برگ های پاره عزیزم کتاب نیست هر کار نیمه کاره به جانم حساب نیست دیگر برای ناقه زینب رکاب نیست بی رحم جانشین النگو طناب نیست این مشک پاره پاره برایم جواب نیست	

شاعر: قاسم نعمتی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن
بر سر نعلش گل ام بنین غوغا شد تا که حیرت زده در دشت دو دستت دیدم صوت ادرکنی تو گم شده در هله‌ها تا که دیدم بدنت را، کمرم درد گرفت از بلندای قدت جای دو لب باقی نیست باچه بغضی زده این ضربه، خدا میداند صورت تو اثر از چادر خاکی دارد گوئیا لشگری از پیکر تو رد شده‌اند بین یک دشت تنت ریخته صاحب علم	همه گفتند: حسین بن علی تنها شد گفتم از یوسف من یک اثری پیدا شد این چه شوریست که در لشگریان برپا شد خیز از جا و ببین پشت حسینیت تا شد این همه تیر کجای بدن تو جا شد؟ که ز فرق سر تو تا به ابرو وا شد گوئیا سجده تو بر قدم زهرا شد زیر پا خطبه ترویج تو امضا شد صحنه قتلگهت علقمه نه، دریا شد	

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدهاشم وفایی

صحرا پُر از ندای غم‌انگیز یا اخاست
این عطر غم ز علقمه پیچیده در فضااست
امید این حرم به غم و درد مبتلاست
دستت فتاده است به خاک و تنت کجاست
آن تشنه را که لعل لبش چشمه بقاست
دستی به تن ندارد و فرق گلش دوتااست
می‌دید عرش و فرش از این ناله در عزااست
باشنید ناله‌ای که پدر جان عمو کجاست
دیدند خیمه‌ای که به روی زمین رهاست
اشک آمد و ز دست «وفائی» قلم فتاد

آمد صدای ناله، صدائی که آشناست
غم بر دل حسین نشست و به اشک دید
براسب خود نشست و صدا زد شتاب کن^۱
در بین راه ناله زد ای ساقی حرم
آمد کنار علقمه و روی خاک دید
دستی گرفت بر کمر و گریه کرد و دید
ناگه صدای ناله زهرا بلند شد
آمد به سوی خیمه، خمیده کمر، ولی
رو کرد سوی خیمه سقا و تشنگان
یک‌باره شعله بر دل اهل حرم فتاد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن حنیفی

مادر رسید، علقمه وادی طور شد
داغ مدینه بر جگر من مرور شد
در جوشن تو نیزه رسید و به زور شد
بعد از شکست قد تو، دشمن جسور شد
در قبر کوچکی تن تو جمع و جور شد

وقتی بساط گریه ی مشک تو جور شد
پهلوی تو شکست و دلم تا مدینه رفت
دور ضریح جوشن تو جا نمانده بود
بعد از تو شرط بسته شده بر سر حسین
بعد از سه روز داغ تو از بس بزرگ بود

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! لازم به ذکر است همانگونه که در کتب نفیس المهموم ص ۳۳۱، وقایع الایام ص ۴۵۹، نسخ التواریخ ص ۵۰۷، پژوهشی نو در بازشناسی مقل سیدالشهدا ص ۲۷۰ و ... آمده است تا قرن دهم هیچ نامی از ذوالجناح نیست و این نام برای اولین بار در کتاب روضة الشهداء آمده است،

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدرضا مؤید

حسین آمد به بالینت تو از جا بر نمی خیزی
 بود وقت نماز عصر از جا بر نمی خیزی؟
 چرا سقای من از پیش دریا بر نمی خیزی
 چرا آخر برای دفع اعدا بر نمی خیزی
 چرا بر یاری فرزند زهرا بر نمی خیزی
 که میدانم دگر از خاک صحرا بر نمی خیزی
 چومی بینم زبی دستبست کز جا بر نمی خیزی

چرا ای غرق خون از خاک صحرا بر نمی خیزی
 نماز ظهر را با هم ادا کردیم در مقتل
 خیام کودکان خالی ز آب است و پرازافغان
 عدو از چار سو آهنگ یغمای حرم دارد
 منم تنها و تن های عزیزانم به خون غلطان
 شکست از مرگ تو پشتم برادر مرگ تو گشتم
 به دستم تکیه کن برخیز با من در بر زهرا

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: احمد حسین پور

دریا شده بعد از تو به گرداب گرفتار
 در هُرم لب توست می ناب گرفتار
 مردان ستم پیشه در خواب گرفتار
 این لشکر مغلوب به القاب گرفتار
 لب تشنه، مصیبت زده، بیتاب، گرفتار
 عکسی که شده در قفس قاب گرفتار
 چون ماهی افتاده به قلاب گرفتار
 در برکه دستان تو شد آب گرفتار
 ای در خم ابروی تو محراب گرفتار
 ترسم که شود شعر به اطناب گرفتار
 در بند غم حضرت ارباب گرفتار

ای در شب چشمان تو مهتاب گرفتار
 گیرایی می، از نفس شعله‌ور توست
 عالم به نوا آمد و بیدار نبودند
 یک مشت فلان بن فلان بن فلانند
 این ظاهر امر است ببین اهل حرم را
 تصویر رباب است و لب تشنه اصغر
 این تیر چه تیرست که گردانده علی را
 لب تشنه لبهای تو شد آب و ندیدند
 مژگان تو تعقیب نماز شب قدر است
 از بس که بلند است حدیث تو و دستت
 مثل تو کسی نیست که این گونه بماند

شاعر: موسی علیمرادی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

گر نشد مشک ولی ماند امید دگرم ببرم آب در این کاسه چشمان ترم
هم شکستند همین کاسه و هم فرق سرم تا هوایی به سر از آب مبادا ببرم
اینچنین شد که من امید ز دستم دادم

با سر از روی بلندی به زمین افتادم

چه کنم مشک و سرودست و دوچشمی که تراست کاسه‌هایی که شکست است دگر در دسر است
تیغ و شمشیر بیارید تنم منتظر است به خدا درد خجالت زحرم سخت‌تر است
گر نشد آب برم کاش خودم آب شوم

تا که جاری به سوی خیمه ارباب شوم

ای خدا سایه‌ای از دور... مبادا آقاست نه حسین بن علی نیست زنی از زنهاست
نکند زینب کبر است خدا یا تنهاست پسر م گفت به من، تا بشناسم زهراست
گفت گر مادر تو نیست منم مادر تو

آمدم گریه نکن آب فدای سر تو

اذن دادند که بر فاطمه مادر گفتم آرزویی به سرم بود که آخر گفتم
جان من شد همه یک آه و برادر گفتم هقی هقی کردم و با گریه مکرر گفتم
چقدر لفظ اخا مثل عسل شیرین است

گرچه از دست تهی‌ام سر من پایین است

به اخا گفتن من لفظ بلی می‌آید تار دیدم که حسین بن علی می‌آید
گوئیا جلوه‌ای از ربّ جلی می‌آید خسته و تشنه و درمانده ولی می‌آید
زیر لب زمزمه کردم به فدای تو حسین

بخورد بر سر من درد و بلای تو حسین

نیست بر دیدن چشمت به دو چشمم رویی کاش میشد که به جان از تو کنم دلجویی
یا که بر راه تو با مژده زخم جارویی یا به چشمم بنشینم به کنارجویی

ولی افسوس دگر دست ندارم آقا^۱

هر چه را داشت ابالفصل، گرفتند آنرا
تا رسید او به سرم گفت چرا تا شده‌ای قد قاسم شده‌ای پخش به صحرا شده‌ای
رفته‌ای آب بیاری خود تو دریا شده‌ای خوش بحال لب اصغر که توسقا شده‌ای
نالهای زد که چنان درد به پهلوش نشست
به گمانم کمرش بود که از غصه شکست
با همان قامت خم دور سرم می‌چرخید دست‌هایی که جدا شد ز تنم می‌بوسید
نال می‌زد به من و وضع تنم می‌گریید دشمنش هل‌هل می‌کرد و به او می‌خندید
گفت با گریه مرو تا که زمینم نزنند
کوفیان سنگ دگر سوی جبینم نزنند
مرو از دست حرامی نکشم منت آب لا اقل رحم کن عباس بر آن طفل رباب
بعد تو زندگی اهل حرم هست عذاب به کمین دشمن من مانده ببین درتب و تاب
بیشتر آب شدم گفت همه لشگر من
میروی بعد توسقا چه کند خواهر من
صحبت از نیزه و آن تخت روان آمده بود وقت تشریح پس از رفتن جان آمده بود
زخم‌هایم همه از غم به زبان آمده بود حرف از معجز زینب به میان آمده بود
ای ابالفصل؛ فدای نخی از معجز تو
سرم از نیزه شود سایه روی سر تو

^۱ . با توجه به اینکه قصه تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مستند نیست بیت زیر تغییر داده

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

باور نمی‌کنم که فقط شیر می‌کشم
عباس را به صفحه تفسیر می‌کشم
چون دشمن است دست تو شمشیر می‌کشم
یک یا حسین از ته دل، سیر می‌کشم
با حلقه‌های کوچک زنجیر می‌کشم
پای تو هرچه مانده به تبخیر می‌کشم
مشک و لبان تشنه و یک تیر می‌کشم
مثل غروب واقعه دلگیر می‌کشم

وقتی برای نام تو تصویر می‌کشم
تو شیر حق بُدی و برای جواب خلق^۱
دائم نگاه مهر تو با دوستان بود
تنها به لطف چشم تو باید اگر شبی
از خاطرات کودکی ام عکس یک علم
سرتاسر وجود من اشک است، آفتاب
وقتی زبان اشک تو رادرک می‌کنم
آن صحنه‌ای که از روی زین واژگون شدی

وزن شعر: فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: داود رحیمی

چقدر غصه و غم خوردم از این غم که نشد!
میشد این آب شود چشمه ی زمزم که نشد
سعی کردم بدنم را بکشانم که نشد
خواستم حفظ شود بیرق و پرچم که نشد
ضربه آنقدر شتابان زد و محکم که نشد
لا اقل روی تو را سیر ببینم که نشد
آدم آب به خیمه برسانم که نشد

آدم آب به خیمه برسانم که نشد
تیر نامرد اگر یاور مشکم می‌شد
حیف شد چیز زیادی به حرم راه نبود
تا دو دستم به بدن بود علم بر پا بود
سعی کردم که نیفتم ز روی اسب ولی
گفتم این لحظه آخر که در آغوش توام
بگو از من به رقیه که حلالم بکند

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید زیرا تشبیه اهل بیت به حیوانات به صورت عام شایسته نیست

وزن شعر: مفتعلن مفاعیلن مفتعلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

عرض سلام میکند، کعبه به کربلای تو
 در نی استخوان من ناله نینوای تو
 اشک بده، که روز و شب گریه کنم برای تو
 نیزه و تیر می‌کند گریه به زخم‌های تو
 با چه گنه بریده شد دست گره‌گشای تو
 در سر ماست شور تو، در دل ماست جای تو
 بحر ز شدت عطش، سر شکند به پای تو
 گوش شده که بشنود از سرنی، صدای تو
 کز چه خضاب شد به خون، صورت دلربای تو

بوی بهشت آید از تربت با صفای تو
 در قطرات خون تو گریه بی‌صدای من
 آه بدم، که دم بدم ناله بر آرم از جگر
 زخم تن تومی‌زند خنده به تیر و نیزه‌ها
 ای به گلوی فاطمه، بغض غمت گره شده
 بر لب ماست ذکر تو، در تن ماست زخم تو
 آب شراره می‌شود، یاد گلوی تشنه‌ات
 دخت علی که کوفه شد، کرب و بلا ز خطبه‌اش
 کوه به سنگ سر زده، سنگ به گریه آمده

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

من آفریده شدم تا کنم سلام شما
 شما غلام حسین و منم غلام شما
 گهی به بام حسین و گهی به بام شما
 به قامتی که گرفتیم با قیام شما
 تمام علقمه پا شد به احترام شما
 همین‌که تیر رسید و شکست جام شما
 شکست قامت طوبائی امام شما
 چه حس بی‌رمقی بود در کلام شما؟!
 تمام علقمه پر گشته از تمام شما

به نام آب، به نام فرات، نام شما
 نوشته‌اند به روی جبین ما دو نفر
 خوشا به حال پر و بال این کبوترها
 تو آن همیشه امامی و ما همان مأموم
 تو ماه بودی و نزدیک آب‌ها که شدی
 هزار باده، هزاران پیاله می‌روئید
 همین که ناله ادرك اخایتان پیچید
 مسیر علقمه را بوی انکسار گرفت
 به حال و روز بلندای تو چه آوردند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد جوادی

گرچه بی‌تاب شدی خوب علمداری کن
 تو در این معرکه درد، مرا یاری کن
 عشق! ساکت منشین با دل من زاری کن
 قطره اشک، تو در غربت من جاری کن
 لااقل بهر من سوخته دل کاری کن
 بعد آن بر من بی‌دست عزاداری کن

دستی افتاد ز تن، دست دگر یاری کن
 مشک! نومید مشو، تا به حرم راهی نیست
 تیر بر مشک نه، بر این جگر تشنه نشست
 چشم! دیدی علم و مشک به خاک افتادند
 بانوی تشنه لبان! خواهش عباس این است^۱
 آب را تا به در خیمه اصغر برسان

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

تو راست ای همه سر تا به پات آقایی
 اگرچه داشت ز سر تا قدم خودآرایی
 به یاد تشنگی‌ات چشم ماست دریایی
 تمام در تو تجلی کند به تنهایی
 کند چو فاطمه در حشر، راه پیمایی
 ز خردسالی خود بوده است زهرایی
 در آفتاب جمالت تمام زیبایی
 که چشم اهل حرم می‌کنند سقایی
 عجب نه، گر دم "میثم" شود مسیحایی

طلایه‌داری و سرلشکری و سقایی
 گذشتی از سر و دادی طلاق، دنیا را
 چهارده صده رفت و هنوز هم شب و روز
 شجاعت و ادب و عشق و غیرت و ایثار
 فقط دو دست تو را روی دست می‌گیرد
 سلام باد به ام‌البنین که عباسش
 قمر به روی تو خندید و گفت رفته به کار
 مگو که آب نداری بیا به خیمه ببین
 به فیض بردن نام تو ای مسیح حسین

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید چرا که در حالت قبل بیشتر مدح شبیه به زم بود

لااقل بهر من سوخته دل کاری کن

بانوی تشنه لبان! دست روی سینه من

وزن شعر: فاعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اشتری

آسمان کبود عاشورا
 غرش مشک خشک تو دریا
 جلوه‌ای کن به کسوت سقا
 ای به لب‌های تشنگان آوا
 پیکر تو شده گل صحرا
 دل بکن از تبسم زهرا

ای بلند همیشه در بالا
 رعد و برق نگاه تو طوفان
 دل گهواره از طپش افتاد
 اشک گهواره‌ها تو را خواند
 نعره‌های فرات می‌گویند
 سوی خیمه بیا و آب آور

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

آشنای مهربان آب‌ها
 بند می‌آید زبان آب‌ها
 تا خدا آمد اذان آب‌ها
 آب افتاده دهان آب‌ها
 مشک خشکی را نشان آب‌ها
 التماس گیسوان آب‌ها
 جمله سقا بمان آب‌ها
 خورد گردید استخوان آب‌ها
 این تصور در گمان آب‌ها
 گریه افتاده به جان آب‌ها
 دست‌های پُر تکان آب‌ها
 گریه فردا، از آن آب‌ها
 شعرهای شاعران آب‌ها

ای بزرگ خاندان آب‌ها
 در مقام شامخ سقائات
 از فراز مأذن چشمان تو
 با تماشای لب دریائیات
 مثل دریایی ولیکن می‌دهی
 بر ضریح دست تو پیچیده‌اند
 می‌رسید از دور بر اهل حرم
 زیار بار تیرهای مشک تو
 مشک و ختم فاتحه هرگز نبود
 بعد لب‌های تبسم ریز تو
 از وداع تو حکایت می‌کند
 گریه امروز مال چشم تو
 راستی بی‌تو چه رنگی می‌شود؟

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله گائینی

کاش از این سفر دور خدایا برسد
دست و چشم و علم و مشک، به دریا برسد؟
نکند آب بدون عمو اینجا برسد
با قد خم اگر از علقمه مولا برسد
کاش یک قطره از این مشک به دریا برسد
تا که اذن از طرف حضرت زهرا برسد
تا که از جانب تو مژده « مَنّا » برسد
تا که این شعر به دست تو به امضا برسد

کودکان چشم به راهند که سقا برسد
نگرانند که با بارش تیر و نیزه
دشت هم ملتهب از غصه طفلان شده است
رنگ و بوی خوشی از اهل حرم دور شود
مشک هم اشک به بی‌دستی او می‌ریزد
بر ابا خواندندش آنقدر صبوری کرده
در شب قدر دو چشم تو اسیریم هنوز
واژه‌ها پشت سر هم به تو رو آوردند

وزن شعر: مستفعِلن فاعلاتن مستفعِلن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا جعفری

پیش نگاه شریعه، در همین‌جا، این حوالی
هرگز نخواهید فهمید، ای ظرف‌های سفالی
این حرف‌ها را در آورد از خود فرات خیالی
کی دیده سیراب گردد، لب تشنه از مشکِ خالی
دستی نمانده برایت تا چشم خود را بمالی
پس بال‌هایت گرانند باید به بالت ببالی
شاید جوابی بگیرند این جمله‌های سؤالی
اینجا همه آب خوردند از دست‌های زلالی
بعد از تو باید ببارد این آسمان، خشکسالی
ما غافلان باز هر روز دنبال نان حلالی

افتاد دست بلندی، مشک‌کی که خالی خالی
ظرفیت چشم او را، کیفیت این سبو را
اینجا همه تشنه هستند، این واقعیت ندارد
خوردن ندارد بگوئید، این میوه آبی ندارد
دیگر نمانده عمودی در خیمه‌ات تا بخیزی
تو دست دادی و جایش يك مُشتِ پُر را خریدی
گفتند: آیا عمو رفت، گفتند و آنقدر گفتند
دیدم قیامت بپا شد چشمی به حرف آمد و گفت:
بعد از تو باید بخشکد اندام هرچه که دریاست
تو سفره کردی دلت را تا ما گرسنه نباشیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عباس جوهری

با آب دیدگان، تن خود شستشو کنند
در روز حشر رتبه او آرزو کنند
از خاک کوی او طلب آبرو کنند
می‌خواست آب کوثرش اندر گلو کنند
آنانکه منکرند بگو روبرو کنند
از شاه تا گدا همه روسوی به او کنند
باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند

عشاق چون به درگه معشوق رو کنند
قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق
عباس نامدار که شاهان روزگار
سقای آب بود و لب تشنه جان سپرد
بی‌دست ماند و داد خدا دست خود به او
گر دست او نه دست خدائیست پس چرا
درگاه او چو قبله ارباب حاجت است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

قالب شعر: غزل

شاعر: علی انسانی

هم ز مادر، طفل و هم از طفل، مادر شد خجل
سر به پیش افکند و در پیش پیمبر شد خجل
سعی بی حاصل شد و زمزم ز هاجر شد خجل
سر فرازم کن، رباب از روی اصغر شد خجل
وز رخ بی آب و رنگش، آب آور شد خجل
عاقبت کوشش، ز سعی آن فلک فر، شد خجل
وز لب خشکیده او، دیده تر، شد خجل
وز رخ ساقی کوثر، حوض کوثر شد خجل
آمد و دید آن فتوت، از برادر شد خجل
و آن قیامت قامت، از خاتون محشر شد خجل
بی سخن زین درفشانی دُر و گوهر شد خجل

قط آب است و صدف از رنگ گوهر شد خجل
کافری از بس که زان مسلم نمایان دید، دین
هاجری زمزم پدید آورد و طفلش تشنه بود
با عمو می گفت طفل تشنه کام خود ولیک
مشک خالی و دلی پر از امید آورده بود
سخت، سقا بهر آب و آبرو کوشید لیک
مایه آن پایه همت، گشت نومیدی ز آب
کام پور ساقی کوثر نشد تر از فرات
زان طرف، عباس از طفلان خجل، زین سو، حسین
خواست، برخیزد به پا بهر ادب، دستی نبود
ریزش اشکت کند انسانیا این سان سخن

شاعر: مصطفی متولی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دریا به موج زلف کمندش اسیر بود
 مشکى به عمق دید حرم روی دوش داشت
 یک آبگیر غلغله از روبهان پست
 با آرزوی خنده اصغر به آب زد
 دریا عقب نشست و تلاطم فرو نشست
 نوحانه پا به عرصه طوفان خون نهاد
 مردانه دست بیعت سرخی به مشک داد
 همراه آب جان به کف مشک می سپرد
باید به داد تشنه گهواره می رسید^۱
 مرد رشید علقمه با عزم راسخش
 از آن طرف نگاه سه ساله به شوق آب
 لب های دخترک چو لب کودک رباب

آب شریعه تشنه کام امیر بود
 حتی فرات پیش نگاهش حقیر بود
 پیش یلی که اصل و تبارش چو شیر بود
 ساقی نبود، منجی طفلی صغیر بود
 مثل همیشه هیبت او بی نظیر بود
 موسای نیل علقمه، خود موج گیر بود
 او از نژاد برکه سبز غدیر بود
 با مشک آب، چشم و دلش هم مسیر بود
 فرصت نمانده بود و زمان دیر دیر بود
 می تاخت سوی خیمه ولی سربه زیر بود
 در انتظار مشک عموی دلیر بود
 مجروح زخم دشنه خشک کویر بود

شاعر: رضا جعفری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

روی پیشانی او، باب تشهد وا بود
 آب می داد عطشناک ترین صحرا را
 یا رب، این مشک طلایی کدامین سقااست؟
 قسمت اعظم مشک تو پر از معرفت است
 دست تو همه به بال ملائک را دید
 لب به دریا نزدی چون که خود اقیانوسی

آشهُدُ اَنَّ که او هم پسر زهرا بود
 چشم هایش که به سمت افق اعلا بود
 که در او کیفیت جلوه صد دریا بود
 ارتفاع علم دست تو، دور از ما بود
 بدنت کعبه تسبیح کبوترها بود
 آن که باید بزند بر تو لبش، دریا بود!

۱. با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است بیت زیر تغییر داده شد، تصریح ۶ ماهه

اولین بار در قرن ۱۳ آمده است **باید به داد تشنه ششماهه می رسید** فرصت نمانده بود و زمان دیر دیر بود

شاعر: مصطفی متولی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعاتن فعلن

و عده‌ای داده‌ای و راهی دریا شده‌ای
 آب از هیبت عباسی تو می‌لرزد
 به سجود آمده‌ای یا که عمودت زده‌اند؟
 یا اها گفתי و ناگه کمرم درد گرفت
 مانده‌ام با تن گلگون تو آخر چه کنم
 مادرت آمده یا مادر من آمده است؟
 تو و این قد رشیدی که پُر از طوبی بود

خوش بحال لب اصغر! که تو سقا شده‌ای
 بی عصا آمده‌ای، حضرت موسی شده‌ای
 یا خجالت زده‌ای؟ و ه که چه زیبا شده‌ای
 کمر خم شده را غرق تماشا شده‌ای
 ای علمدار حرم! مثل معما شده‌ای
 با چنین حال به پای چه کسی پا شده‌ای
 در شگفتم که در این قبر چسان جا شده‌ای^۱

شاعر: روح الله عیوضی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

از چشمه سارت آبرو پُر کرد موسی
 پشت زمین خوابید و سقف آسمان ریخت
 بر صفحه پیشانی خیمه نشسته
 آب حیات بچه‌ها خشکید، برگرد
 دارد گلوی بغض‌ها را می‌فشارد
 بی‌تو لباس علقمه پوسید بر تن
 دیدم عمودی روضه بالای سر خواند
 پای ضریح دست‌هایت زار می‌زد

عیسی رکابت را گرفت و رفت بالا
 وقتی ستون عمر تو افتاد از پا
 چین و چروک واضحی از داغ سقا
 تیغی بی‌اور، قطع کن دست عطش را
 داغ صدای خشک طفل مادر ما
 برگشت از نهر لب‌ت شرم‌نده اما
 از چشم خیس تیرها می‌ریخت، دریا
 در مجلس ترحیم آب مشک، زهرا

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به

منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

تو و این قد رشیدی که پر از طوبی بود در شگفتم که در این قبر چرا جا شده‌ای

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید شهاب موسوی

جگرم غرق به خون و تنم از تاب تھی‌ست
 پر ز خوناب بود چشم من از آب تھی‌ست
 این نماز ره عشق است از آداب تھی‌ست
 کشتی‌ام غرق در آبی که زگرداب تھی‌ست
 دیده اصغر لب تشنه‌ات از خواب تھی‌ست
 دست عباس تو از این همه اسباب تھی‌ست
 بی‌سبب نیست اگر مشک من از آب تھی‌ست
 گیرم از قافیه و صنعت و القاب تھی‌ست

چشم از اشک پر و مشک من از آب تھی‌ست
 گفتم از اشک کنم آتش دل را خاموش
 به‌روی اسب قیامم به‌روی خاك سجود
 جان من می‌برد آن آب کزین مشک چکد
 هرچه بخت من سرگشته به خواب است حسین
 دست و مشک و علمم لازمه هرسقا است
 مشک هم اشک به بی‌دستی من می‌ریزد
 شعر آن است شهابا که زدل برخیزد

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حبیب چایچیان

هر دم از غصه جان‌سوز تو آتش گیرم
 عشق شیرین تو آمیخته شد با شیرم
 گه به پاس حرمت گشت زنان، چون شیرم
 دیگر این آتش غم‌ها ندهد تغییرم
 از خزان تو دگر ای گل زهرا پیرم
 لیک فرمان مطاع تو شود پا گیرم
 آیت قهر بیان شد، ز لب شمشیرم
 عشق تو کرد عطا دولت عالم گیرم
 شد در این قبله عشاق دو تا تقصیرم
 چشم من داد از آن آب روان تصویرم

بر لب آبم و از داغ لب‌ت می‌میرم
 مادرم داد به من درس وفاداری را
 گاه سردار علمدارم و گاهی سقا
 بوته عشق تو کرده است مرا چون زرناب
 گر مرا شور و جوانی و بهار عمر است
 غیرتم گاه نهییم زند از جا برخیز
 تا که مأمور شدم علقمه را فتح کنم
 سایه‌ی پرچم تو کرد سرافراز مرا
 کربلا کعبه عشق است و من اندر احرام
 دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد

باید این دیده و این دست دهم قربانی
 زین جهت دست به پای تو فشاندم بر خاک
 ای قد و قامت تو معنی «قد قامت» من
 وصل شد حال قیامم ز عمودی به سجود
 جسمم را به سوی خیمهٔ اصغر نبرید

تا که تکمیل شود حج من و تقصیرم
 تا کنم دیده فدا، چشم به راه تیرم
 ای که الهام عبادت ز وجودت گیرم
 بی رکوع است نماز من و این تکبیرم
 که خجالت زده زان تشنه لب بی شیرم

شاعر: علیرضا لک

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

همهٔ حیثیت عالم و آدم با توست
 من از این جذر و مد سینه زنانت خواندم
 دشمن از ترس تو هرگز مژه بر هم نزنند
 با حضورت حرم آل علی آرام است
 علقمه زیر شتاب نفست می‌سوزد
 دست زد بر کمر و پای تو، بشکست حسین
 هیچکس مثل تو از وعدهٔ خود آب نشد

در فرات نفسم گام بزن، دم با توست
 ماه من! شورش شبهای محرم با توست
 غضب آلوده‌ای و خشم خدا هم با توست
 تا زمانی که در این قافله پرچم با توست
 وعده‌ای داده‌ای و چشمهٔ زمزم با توست
 قد بر افراشتن این کمر خم با توست
 مشک شد پاره و تنها غم عالم با توست

شاعر: علیرضا لک

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

ای که آوارهٔ چشمان تو دریا شده است
 می‌رسی دست نداری و کسی از پس نخل
 همه دیدند به روی بدن تو هر تیر
 رفتی و باد سیاهی طرف معجر رفت
 رفتی و با همهٔ غربت خود حس کردم
 مادرم آمد و عطر نفس علقمه هم

غرق در نیل غمت حضرت موسی شده است
 با عمودی به سر راه تو پیدا شده است
 یا چه زوری بغل تیر دگر جا شده است
 اوّل بی‌کسی زینب کبری شده است
 بی‌تو ای پشت و پناهم کمرم تا شده است
 پُر طرفدارترین روضهٔ دنیا شده است

شاعر: سیدعلی موسوی گرمارودی قالب شعر: مثنوی وزن شعر: مفعول مفاعیلن فعولن

ای تشنه عشق روی دل‌بند در جاری مهر، شستشو کن زان پا که در این سفر درآیی رو جانب قبله وفا کن بنگر به نگاه دیده پاک افتاده وفا به خاک گلگون عباس علی ابوفضائل ای سرو بلند باغ ایمان رفتی که به تشنگان دهی آب آبی ز فرات تالاب آورد آن آب، زکف، غمین فرو ریخت برخاست ز بار غم خمیده بر سب نشست و بود بی تاب ناگاه یکی دو روبه خُرد آن آتش حق خمیده بر آب دستان خدا ز تن جدا شد بگرفت به ناگزیر چون جان وانگاه به روی مشک خم شد جان در بدنش نبود و می تاخت دلشاد که گر زدست شد دست چون عمر گل این نشاط کوتاه	برخیز و به عاشقان بپیوند وانگاه ز خون خود وضو کن گر «دست دهی» سبکتر آیی با دل سفری به کربلا کن خورشید به خون تپیده در خاک قرآن به زمین فتاده در خون در خانه عشق کرده منزل وی قُمری شاخسار احسان خود گشتی از آب عشق سیراب آه از دل آتشین بر آورد وز آب دو دیده با وی آمیخت جان بر لبش از عطش رسیده دل در گرو رساندن آب دیدند که شیر، آب می بُرد وز دغدغه و تلاش بی تاب و آن قامت حیدری دوتا شد آن مشک زدوش خود به دندان وز قامت او دو نیزه کم شد با زخم هزار نیزه می ساخت آبیش برای کودکان هست تیر آمد و مشک بردید، آه!
---	---

این لحظه چه گویم او چه ها کرد
ای مرگ! کنون مرا به بر گیر
می گفت و بر آب و خون نگاهش
خونابه و آب بر می آمیخت
چون سوی زمین خمید آن ماه
تنها نه فتاد بو فضایل
هم برج زمانه بی قمر شد
حق ساقی خویش را فرا خواند
در حسرت آن کفی که برداشت
کف بر لب رود و در تکاپوست
هر موج به یاد آن کف و چنگ
چون مه شب چارده بر آید
ای بحر بهل خیال باطل
گیرم دوسه گام برتر آیی

تنها نگاهی به خیمه ها کرد
از دست شدم کنون ز سرگیر
وز سینه تفته بر لب آهش
وز مشک و بدن به خاک میریخت
عرش و ملکوت بود همراه
شد کفه کاینات مایل
هم خصلت عشق بی پدر شد
بر کام زمانه تشنگی ماند
از آب و فرو نهاد و بگذاشت
هر آب رونده در پی اوست
کوبد سر خویش را به هرسنگ
دریا به گمان فراتر آید
این ماه کجا و بو فضایل
کو حدّ حریم کبریایی؟!

شاعر: محمود تازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

از تن بی تاب من جز تیغ غمخواری نکرد
تا رسانم آب را بر تشنگان کربلا
آبرویم مشک بود و ریخت آب و هیچ کس
گرچه یک جرعه نمی نوشیدمش اما فرات
در غریب آباد دشت کربلا جز فاطمه
بودم ای یاسر اسیر رشته عشق حسین

زخم روی زخم می آمد دلم زاری نکرد
دست حتی تا کنار خیمه ام یاری نکرد
غیر خون دیده از من آبروداری نکرد
دید می سوزد لبان تشنه ام کاری نکرد
هیچ کس از این دل تنها پرستاری نکرد
کس به غیر او زمن رفع گرفتاری نکرد

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر ذاکری

دشت را حال تو صحرای قیامت میکرد
تیر با تیر، سر بوسه رقابت میکرد
کاش تنها به دوسه ضربه قناعت میکرد
پیش از ضربه زدن نیت قربت میکرد
که تنت داشت به درد همه عادت میکرد
به ترک‌های لب داشت حسادت میکرد
که: به این سمت بیا، آب اطاعت میکرد
تشنه جان دادنت از عشق دلالت میکرد
کاش این بار خدا ذکر مصیبت میکرد

صحنه را چشم‌خدا غم زده رؤیت میکرد
ماه! از بس که سرپای تو بوسیدن داشت
درمصاف تن بی‌دست تو هرکس که رسید
جهلشان تا به کجا بود که هر ملعونی
زخم یک دوسه و صدها و هزاران، آن‌قدر
آب در داغ‌ترین روز ازل تا به ابد
از همان خیمه تو دستور اگر می‌دادی
ساقی مشک به دوشی، به دل آب زده!
داغت آن قدر بزرگ است که کم آوردیم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا جعفری

رفت تا تشنگی‌اش آب کند دریا را
ماه می‌خواست که مهتاب کند دریا را
پس ننوشید که سیراب کند دریا را
ماه افتاد که محراب کند دریا را
زخم می‌خورد که خوناب کند دریا را
تا در آغوش خودش خواب کند دریا را
درتوان داشت که مرداب کند دریا را
چون خدا خواست که نایاب کند دریا را

مشک برداشت که سیراب کند دریا را
آب روشن شد و عکس قمر افتاد در آب
تشنه می‌خواست ببیند لب او را دریا
کوفه شد علقمه، شق القمری دیگر دید
تا خجالت بکشد، سرخ شود چهره آب
ناگهان موج برآمد که رسید اقیانوس
آب مهریه گل بود والا خورشید
روی دست تو ندیده است کسی دریا را

معرفی اجمالی بخش های سایت جامع آستان وصال

سایت جامع آستان وصال به عنوان تخصصی ترین و جامع ترین سایت علوم مداحی کشور از سال ۱۳۹۳ شروع به فعالیت کرده است و روزانه بین ۳ تا ۱۰ هزار نفر از این سایت بازدید می کنند که طی چند سال گذشته بیش از شش میلیون نفر از سایت بازدید داشته اند؛ این سایت در ۱۶ بخش شامل: اشعار؛ مقتل و زندگانی اهل بیت، آموزش مداحی؛ آموزش قرآن، آموزش احکام، آموزش شعر و آرایه های شعری، آموزش دستگاه های موسیقی، احایث، منویات بزرگان و بصیرت مداحی، پاسخ به شبهات دینی، گالری عکس، نرم افزارهای مذهبی، شهید و شهادت، کتاب و ماهنامه تخصصی مداحی به ارائه خدمت می پردازد که در هر کدام از این بخش های ۱۶ گانه موارد کاملاً بصورت تخصصی و کارشناسی مورد توجه قرار گرفته اند که شرح آن در زیر می آید.

۱- اشعار: هم اکنون بیش از هشت هزار شعر گلچین در خصوص ولادت، مدح و شهادت ائمه و دیگر موضوعات مرتبط با مداحی و زندگانی ائمه در قالب های مختلف شعری و موضوعات و سبک های مختلف « مدح، مرثیه، روضه، سرود، زمزمه، سینه زنی، ذکرهای سقائی و » بر روی سایت بارگذاری شده است؛ این سایت اولین و تنها سایتی در کشور است که « تا جاییکه ما بررسی کردیم » اشعار بارگذاری شده را مورد بررسی و نقد کارشناسانه قرار داده است؛ متأسفانه تمام سایت های موجود « تا جاییکه ما بررسی کردیم » تنها به گپی اشعار از روی یکدیگر بسنده کرده اند و همین امر باعث شده اشعار آنها با اغلاط املائی، شعری، روایی، محتوایی و ... همراه باشد اما در این سایت کلیه اشعار بر اساس (الف) تطابق با روایت های معتبر زندگی اهل بیت و مقاتل معتبر (ب) رعایت اصول و فنون شعر و صنایع شعری (ج) رفع ایرادات محتوایی و ابهامات اعتقادی (د) تطابق با موازین شرعی، نظرات علما و مراجع و آموزهای معارفی اهل بیت، بررسی شده و مهم تر از آن اصلاحات ضروری صورت گرفته و با توضیحات لازم در معرض دید بازدید کنندگان قرار گرفته است.

از دیگر ویژگی های منحصر بفرد بخش شعر این سایت که آن را از سایر سایت ها متمایز می کند پرداختن به اذکار سقائی است، ذکر سقائی به عنوان شیوه عزرداری همدان در سال ۱۳۹۲ به عنوان

اثر معنوی ملی ثبت شد اما متأسفانه تنها به ثبت کلی آن اکتفا شده و تا کنون به غیر از این سایت هیچ اقدامی برای معرفی و ارتقای آن در عرصه کشوری صورت نگرفته است، بحمدالله این سایت با بررسی و شناسائی ۱۳۰ سبک زیبا از سبک‌های سقائی اقدامی بزرگ و ماندگار در تثبیت و معرفی ذکرهای سقائی نموده است که هم اکنون ۵۰ سبک از این سبک‌ها همراه با صوت و اشعار پر محتوا و اصلاح شده بر روی سایت در اختیار علاقه مندان قرار داده شده است.

۲- روایت تاریخی: از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد سایت جامع آستان وصال پرداختن به روایت‌های معتبر زندگانی اهل بیت آن هم بر اساس منابع دست اول تاریخی و معتبر است و تا جائیکه ما سراغ داریم هیچ سایتی تا بحال به این امر مهم و ضروری به صورت تخصصی و گسترده پرداخته است. تا اکنون برای تمام اهل بیت روایات متعددی در مورد ولادت، شهادت، مصائب، کرامات و معجزات آنها «متن عربی روایت، ترجمه روایت همراه با اسناد آن» بر روی سایت بارگذاری شده است؛ به عنوان مثال در خصوص سیدالشهدا و واقعه عاشورا هم اکنون بیش از پنجاه روایت معتبر بارگذاری شده است، در مواردی نیز خدمات ارائه شده گسترده‌تر هم می‌باشد، مثلاً در خصوص شهادت جوانان اهل بیت علاوه بر ارائه روایت معتبر، روایات نامعتبر، و تحریفات موجود هم مستند به کتب مقاتل معرفی شده است و در گام بعدی روایت‌های مختلف آنان از کتب مختلف ذکر شده است به عنوان مثال اصل و ترجمه روایت شهادت حضرت علی اصغر، علی اکبر، حضرت عباس، حضرت قاسم و از کتب ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، جلاء العیون و بحار الأنوار مجلسی، منتهی لآمال و نفس المهوم شیخ عباس قمی و در کنار یکدیگر قرار داده شده است و مراجعه کننده می‌توانند با مقایسه روایت شهادت هر یک از این بزرگواران در کتب مختلف پی به تحریفی بودن و مستند نبودن بعضی از روضه‌ها ببرند.

۳- آموزش مداحی: در این بخش به ارائه مباحث تخصصی آموزش تئوری و عملی مداحی؛ همچون؛ مباحث صدا سازی، تمرینات صوتی و تمرینات الحان؛ اقسام مجلس، شیوه‌های مداحی، راه‌های حفظ صوت و دیگر مباحث مورد نیاز مداحان پرداخته شده است.

۴- آموزش قرآن: با توجه به ضرورت تسلط کامل مداحان به قرائت قرآن کریم در این بخش مباحث روخوانی، روان خوانی؛ تجوید و اطلاعات قرانی بصورت کتبی و صوتی در اختیار کاربران سایت قرار داده شده است.

۵- آموزش احکام: در بخش آموزش احکام به بحث بایدها و نبایدها و احکام واجب در مداحیها و مجالس عزاری همچون: نظرات و فتاوی مراجع در منع قمه زنی، استفاده از آلات موسیقی در عزاداریها، احکام برهنه شدن و سینه زنی، مداحی خانم ها و پرداخته شده است.

۶- آموزش شعر: با توجه به اینکه شناخت اشعار صحیح و نادرست مستلزم آشنایی با قواعد شعری و آرایه های آن است، بخش آموزش شعر نیز به سایت اضافه شد که در این بخش مباحثی چون قواعد ردیف و قافیه، انواع قالب های شعری، انواع اوزان شعری و ذکر شده است.

۷- آموزش دستگاه های موسیقی: شناخت نعمات مورد استفاده در مداحیها یکی دیگر از مهم ترین نیازهای مداحان است که در این بخش گوشه های مختلف دستگاه های موسیقی توسط اساتید رده یک کشوری در اختیار مداحان قرار داده شده است.

۸- احایث: در این بخش متن عربی و ترجمه بیش از هزار حدیث در موضوعات مختلف به خصوص مباحث مرتبط با مداحی و عزاداریها همچون ثواب عزداری؛ ثواب مرثیه سرائی، ثواب زیارت؛ جایگاه و شأن هریک از اهل بیت، احادیث مرتبط با مناسبت های مذهبی و دیگر مباحث اجتماعی و اخلاقی از ائمه با ذکر اسناد آن آورده شده است تا مداحان بتوانند با استفاده از این احادیث مجالس عزاداری را بیشتر مزین به سخنان اهل بیت کنند.

۹- بصیرت مداحی: در این بخش با بهره گیری از سخنان و منویات بزرگان دین همچون، شیخ عباس قمی، شیخ جعفر شوشتری، مقام معظم رهبری و که در خصوص نحوه مداحیها و عزاداریها بیان فرموده اند؛ سعی شده است توصیه ها و رهنمودهای لازم در رعایت آنچه مورد نظر علما و مراجع است ارائه شود تا مجلسی مورد نظر و رضایت سیدالشهدا و حضرت ولی عصر (عج) داشته باشند.

۱۰- پاسخ به شبهات دینی: متأسفانه مدتی است دشمنان اهل بیت با طرح شبه‌های تاریخی از زندگانی و سخنان اهل بیت سعی دارند مردم را از اهل بیت دور کنند که وظیفه مداحان در خنثی سازی این توطئه‌ها بسیار بالاست؛ لذا لازم است ابتدا خود با جواب این شبهات آشنا باشند تا بتوانند در مجالس رفع شبهه نمایند، در این بخش مستند با کتب تاریخی و مقاتل معتبر پاسخ این شبهات داده شده است.

۱۱- کالری: این بخش شامل سه زیر گروه الف) عکس ب) صوت ج) ویدئو می‌باشد، در بخش اول بیش از ۵۰۰ عکس زیبا و فوق‌العاده از حرم ائمه و طرح‌های مذهبی و مناسبت‌ها به تفیک هر یک از ائمه جهت استفاده مراجعین قرار داده شده است؛ بخش صوت خود شامل چندین زیر بخش همچون سبک های مداحی، الحان قرآنی؛ اذکار سقائی، مقتل صوتی، اصول و فنون مداحی، دستگاه های موسیقی و سخنرانی‌ها است که در هر بخش بصورت تخصصی فایل های صوتی بارگذاری شده که قابل اجرا و یا دانلود می باشد. کاربردی ترین و منحصر بفردترین بخش صوت بخش مقتل صوتی است که مقتل سیدالشهدا مستند به بیش از ۱۰۰ مقتل در این بخش ارائه می شود که این خدمت نیز مختص سایت آستان وصال است. در بخش ویدئو هم فیلم های مرتبط با حرم ائمه و قرار داده شده است.

۱۲- نرم افزارهای مذهبی: در این بخش تعدادی از نرم افزارهای کاربردی در خصوص زندگی اهل بیت و مباحث دینی قرار داده شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۳- شهید و شهادت: در این بخش زندگی نامه، وصیت نامه و ویژگی های رفتاری تعدادی از شهدای مداح جهت آشنایی بیشتر مردم با این بزرگواران قرار داده شده است.

۱۴- کتاب: این بخش خود شامل دو زیرگروه است. الف) معرفی کتب: در این بخش بیش از ۷۰ جلد از کتب تاریخی و مقاتل اهل بیت از قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری بصورت کاملاً تخصصی مورد بررسی و معرفی قرار گرفته‌اند که در این معرفی به موارد همچون، جایگاه و شخصیت نویسنده، جایگاه و ویژگی های کتاب، شیوه نگار کتاب، منابع و مآخذ کتاب و بصورت

مشروح بازگو شده است. ب) دانلود کتاب: در این بخش نیز بیش از پنجاه جلد کتاب زندگانی اهل بیت و مقاتل معتبر در قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری همچون ارشاد شیخ مفید، لهُوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، روضه الواعظین فتال نیشابوری، تذکره الخواص ابن جوزی، کامل بهائی، جلاء العیون و بحار الأنوار علامه مجلسی، منتهی آمال و نفس المهوم شیخ عباس قمی و و دیوان اشعار مذهبی بصورت کاملاً تخصصی و مختص هر یک از ائمه علیهم السلام بارگذاری شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۵- ماهنامه تخصصی مداحی: در این بخش نیز ماهنامه تخصصی جرعه‌های معرفت که برای مداحان گرانقدر بر اساس ماه‌های قمری و مناسبت‌های مذهبی تدوین و چاپ شده است قابل دانلود و استفاده می‌باشد.

۱۶- مناسب‌های تاریخی و اعمال هر ماه: در این بخش نیز سعی شده مناسبت‌های مذهبی هر روز مستند به کتب معتبر و مرجع همراه با آیات و احادیث مرتبط بطور روزانه یادآوری و در اختیار مراجعه کنندگان سایت قرار گیرد؛ ضمناً اعمال و اذکار هر ماه نیز بطور مستند با متن عربی و ترجمه آن در دسترس و آماده بهره‌برداری مراجعین سایت می‌باشد.



این سایت بطور مستقل توسط تعدادی از شعرا، مداحان و دوستان اهل بیت در همدان راه اندازی و اداره می‌شود و وابسته یا تحت نظر هیچ نهاد یا ارگانی نمی‌باشد.